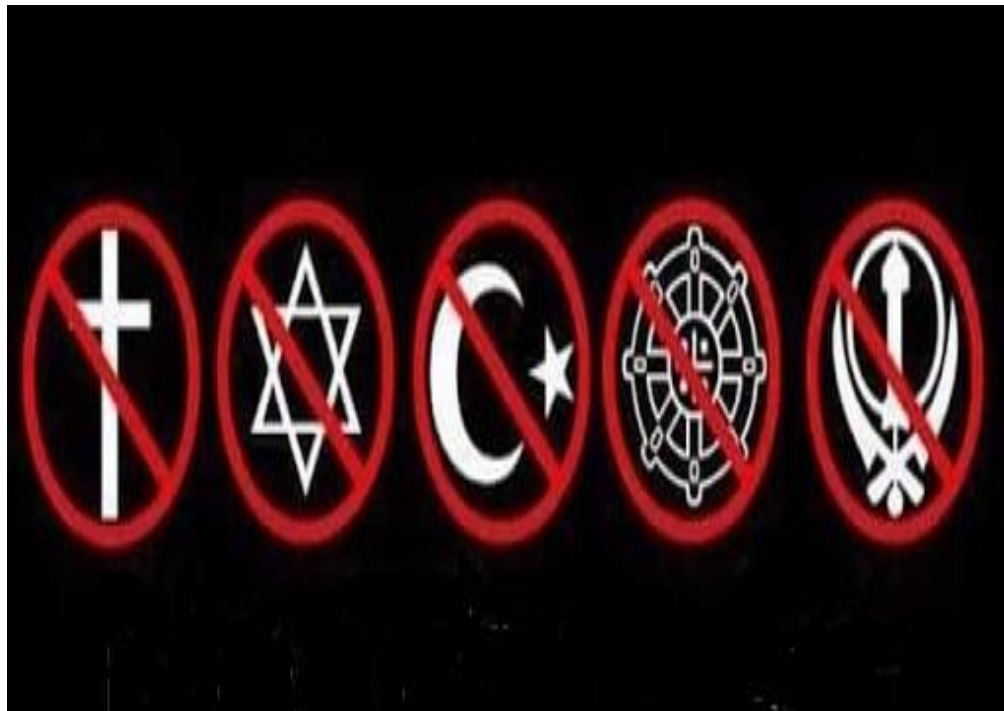


بنیاد علمی - فرهنگی دکتر مسعود انصاری

چگونه دین بازی ما ایرانیان دنیا را در خرافه فرو برد



دکتر روزبه آذربرزین (روزبهانی)

پیشکش به روان پاک پیشتازان راه بیداری :

سردار کوروش آریامنش

آله دالفک

دکتر مسعود انصاری

که راه بیدار زیستن را به من آموختند و تعهد آگاه سا ختن هم
میهنانم را به من ارزانی داشتند .

بهار 2577 ایرانی – 2019 میلادی

لس آنجلس

خردمند کین داستان بشنود به دانش گراید ز دین بگسلد

فردوسی بزرگ

ایکاش همانطوریکه در هر شرایط به منشور حقوق بشر کوروش بزرگ افتخار و مباحثات کرده و می کنیم ، کمی هم شهامت داشتیم که اعتراف کنیم ، دین زدگی ما چگونه دنیا را به کام خرافه فرو برده و چگونه ادیان دیگر را تحت تاثیر قصه سرائی های خود قرار داده و هم چنان به عنوان بزرگترین تهدید علیه آرامش و امنیت جهان عمل می کنیم .

این کتاب میتواند موجب خشم برخی ها را باعث شده و تنها درخواست نویسنده این است : از فحاشی خود داری کنید و هر جا که نوشته ای بر خلاف واقعیت دیدید ، آنرا به نویسنده گوشزد فرمائید .

اگر امروز ایرانیان در جامعه جهانی ، خاکستر نشینی را انتخاب کرده و تن به عقب مانده ترین حکومت جهان ، یعنی خلیفه گری اسلامی داده اند . اگر از ایرانیان به عنوان خرافاتی ترین مردم دنیا یاد می کنند ، بخاطر اعتیاد خانمان بر اندازشان به مذهب و دین بازیشان است . قصه خواری و خفت ، بردگی و بندگی اختیاری ایرانیان ریشه در هزاره ها دارد .

**بدون شک ، هیچ عاملی بجز مذهب نمی توانست خون
میلیارد ها انسان را ریخته و چون سدی در مقابل**

دانش و پیشرفت به ایستد .سؤال این است : ما
ایرانیان در بروز این فاجعه چقدر سهم داریم ؟
از مذهب به عنوان بزرگترین عامل یخ زدگی ذهن
بشر میتوان یاد کرد . چند هزار سال است که بشر
با داستانهای احمقانه ادیان و مذهب های ریز و
درشت ابلهانه خودش را گرفتار کرده و اجازه داده
است تا مثنی مفت خور رمال بر عقل و شعور و
درایتش حاکم شوند . به راستی سهم ما در این
واپسگرایی چقدر است ؟

مذهب از انسانها ، رباط هائی ساخته که تنها
کارهای احمقانه از آنها سر میزند . وقتی از آقای
دکتری که از هاروارد فارغ التحصیل شده راجع به
فلسفه روزه در روزهای داغ و طولانی تابستان
جنوب ایران سؤال می کنی ، میگوید : وقتی از یک
سماور چند سال استفاده کنی ، جرم می بندد . ما
روزه میگیریم تا جرم بدنمان از بین برود !!!!!!!

نقش ما ایرانیان در ساختن رباط های ابله در سایر مذاهب ، خصوصا یهودیت و مسیحیت به چه میزان است ؟

امروزه در جیب مردم جهان یک سل فون و زیر بغلشان تبلت ، لپ تاب و آی پت وجود دارد ولی در بالا خانه اشان یا گچ پیدا می کنید و یا تار عنکبوت . آیا ما ایرانیان در انبار کردن گچ در مغز خود و سایر ملل به چه تلاش های ابلهانه ای دست زده و میزنیم .

پیامبران ، جنایتکاران و فرصت طلبانی بودند که از نام خدا برای رسیدن به قدرت ، ترساندن مردم و کولی گرفتن از آنان استفاده کرده اند . چه قومی را مثل خودمان پیدا می کنید که در پیغمبر و امام و امامزاده بازی به گرد ما برسد ؟ بالای چهارده هزار امامزاده از نوادگان عرب در کشور ایران ، آیا نیاز به مدرک و سند برای گفته من دارد ؟

در این نوشتار به تمامی سئوالات بالا به استناد معتبر ترین منابع موجود پاسخ خواهم داد .

آغاز سخن :

هم میهن : تمام اسفار پنجگانه که مهمترین بخش تورات را تشکیل میدهند باز کن و بخوان ، آیا سخنی از بهشت و جهنم در آنها می بینی ؟ آیا در آنها از تهدید های سادیسمی و بیمارگونه اهورا مزدا و الله خبری هست ؟ از مار غاشیه و شیره درخت زقوم نشانی می بینی ؟ سخن از دوزخ و قیامت در کار نیست . موسی در همین دنیا گردن کسانی که از دستورات یهوه سر پیچی میکردند را قطع میکرده . از دید یهودیت مجازات گنهکاران در همین دنیا خواهد بود ، درست مثل کاری که چنگیز و تیمور و محمود افغان در کشور ما کردند . موسی مثل کسانی که نام بردم ، عمل میکرد . امروز ما بدبخت شده چنگیز و تیمور و محمود افغان و متفقین در جنگ جهانی دوم نیستیم . ما خاکستر نشین اسلامی هستیم که فرامین آنرا خودمان به محمد یاد دادیم . **ما بودیم که بهشت و جهنم را یاد محمد دادیم تا با این ترفند برای ابد ، مسلمان خرد گم کرده را در غل و زنجیر بردگی و بندگی نگهدارد .**

بعد از اسارت قوم یهود در بابل بود که یهودیان در آشنائی با زرتشتیان به فکر افتادند که قصه هائی راجع به بر خاستن مردگان درست کنند و تن به روزه داری داده و بهشت و دوزخ را وارد دین خود کنند . در این دوران بود که ظهور منجی یهود که به صورت پادشاهی که قوم پراکنده یهود را یک جا جمع می کند ، شکل گرفت . در کتاب عهد جدید با توجه به آشنائی بیشتر یهودیان با ایرانیان زرتشتی ، با شرح و تفسیر بیشتری با جهنم و بهشت مواجه میشویم .

اگر عقاید جدیدی در باره فقدان آزادی انسان ، عدم

اختیار ابنای بشر ، جبر اندیشی و گوسفند شناسائی شدن مسیحیان در دین مسیحیت راه پیدا ، مقصر ما ایرانیان بودیم .

یوحنا در باب دوم از رساله اول خود از ظهور دجال پیش از بازگشت عیسی مسیح سخن میگوید : در ساعت آخر دجال می آید ، تا راه را برای ظهور مسیح و نجات عالم باز کند ! این روز منطبق است با روز رستاخیز (قیامت) . به راستی چه کسی قیامت را ساخت ؟

چه کسانی جهنم و بهشت را وارد کتاب انجیل مرقس نمودند ؟ چه کسانی به پولس گفتند که بهشت در طبقه سوم آسمان قرار دارد ؟ چه کسانی جبر اندیشی یا فاتا لیسم را که خدا تصمیم گیرنده است و خوب و بد بودن بندگان به اراده اوست !!!!! را در مغز مقدسین کلیسا جا انداختند ؟

هم میهن : آلودگی مذاهب به خرافه و خرافه پراکنی از یمن وجود اجداد توست .

آیا یکبار هم که شده به زیر بنای فکری محمد که با آوردن اسلام ، دنیائی را به نجاست اسلام آلود ، توجه نشان داده اید ؟ در ابتدای کار ، فکر شارلاتان عرب تنها محدود به ساکنین حجاز بود . او تصورش را نمیکرد که روزی اسلام از مرز های ریگزار خارج شود . گواه این ادعا سوره یوسف آیه 2 است : ما قرآن را به عربی فرستادیم . یا سوره ابراهیم ، آیه 4 : ما هیچ رسولی را به میان قومی نفرستادیم ، مگر به زبان آن قوم . یا سوره زخرف ، آیه 2 : الله ، قرآن را به زبان فصیح عربی برای گمراهان فرستاد .

آیا یکبار شده از خودتان سؤال کنید : اگر قرآن به زبان فصیح عربی فرستاده شده ، پس چرا کلی واژه های صد در صد پارسی دارد ؟ گهنام اوستا را چه کسی به محمد یاد آور شد تا واژه جهنم را برای آن اختراع کند ؟ چطور قرآن از زنگبیل (زنجبیل) سرداب (سراوق) ، گفل (قفل) ، گنج (کنز) ، یاگوت (یاقوت) و..... پر شد .

اگر محمد روزه یکماهه رمضان را از روی روزه لنت مسیحی ها کپی کرد ، خود مسیحی ها از روی دین زرتشت آنرا کپی کردند .

آیا تئوری و منشاء آفرینش ، داستانهای مربوط به کره زمین و پل صراط و بهشت و حوری (پائیریکاس) دیو و روح از اوستا و دین کهن نیاکان ما ، زرتشتی به کتاب یهودیان ، مسیحیان و مسلمانان انتقال پیدا نکرده ؟ به راستی چه کسانی سخن از جن زده اند ، که صفحات هجو نامه قرآن از آن پر است ؟

دین بازی ایرانیان ریشه در هزاره ها دارد . ابتدا مثل سایر

ملل بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود تا آنکه با ساختن دیو و اهورا فصل تازه ای برای پسرقت و واپسگرایی باز شد .

ایرانیان ورونه و میترا را ساختند . مهر پرستان و مزدا پرستان پا به عرصه وجود گذاشتند که در نهایت ظهور اشو زرتشت را به دنبال داشت . زرتشت مقدم بر دوران هخامنشی است . او بود که با آوردن

گات ها ، موعظه های مذهبی را بشکل شعر در آورد . **در حسن**

نیت اشو زرتشت ، هیچ شکی ندارم ، ولی افسانه سرائی های او مبنای بدبختی های بشر شد . ساختن دیو و در مقابل آن اهورا و

پرداختن به بهشت و جهنم و عذاب روز قیامت برای ترساندن پیروانش موجب شد تا ادیان ابراهیمی ، خصوصا اسلام با کپی کردن این افسانه ها ، مردم جهان را در گردابی بیندازند که جز هلاکت عاید دیگری ندارد .

ایرانیان با ساختن 6 ایزد ، امشه سپنتا ، هومنه ، خشتره ، آرمیتی ، هورواتات و امرتات و هم چنین سروش و اشی راه را برای ساختن مذاهب در دل یک دین باز کردند . برخی از ایرانیان اشوزرتشت را فیلسوف میدانند که به عقیده من ؛ زرتشت یک عارف بود که از بطن یک جامعه دین باز و سنتی ظهور کرده بود . دننا (دین) یک اصطلاح مذهبی بسیار مهم و اساسی است در راستای تحقیق توده ها ، به قدرت رسیدن و از گرده مردم کولی گرفتن . **دین زرتشت ، لااقل این حسن را دارد که رنگ و بوی مذاهب ساختگی ابراهیمی را که در آن ها قدرت مطلقه نزد یهوه ، جیزر و الله است ، را نداشته و در این دین ایزدان بسیاری وجود دارند .**

بین اوستای قدیم که گات ها بنیاد آنرا تشکیل میدهد با اوستای جدید چه از لحاظ افکار دینی و چه از لحاظ مقام ایزدان فرق بارزی وجود دارد .

پس از زرتشت ، مغان دین زرتشتی نتوانستند ، ایزدانی را که مقبول مردم عادی بودند ، از بین ببرند و به زرتشتیگری رنگ یکتا پرستی بپاشند . آن زمان دین زرتشتی ، محدود به نواحی شرق ایران میشد . بعد ها این جنبش دینی سرزمین ماد را فرا گرفت . مغان و موبدان و ردو ها یک تاز میدان قدرت و سیاست شدند . زرتشتیگری در تحولات بعدی

خود تحت تاثیر افکار طبقه موبدان و مغان قدرت طلب قرار گرفت و با افکار اشوزرتشت سالهای نوری فاصله گرفت . گات های اشوزرتشت تبدیل به اصول فقهی خشک و خسته کننده شد . دستور های دقیق برای تنظیم جزئیات زندگی مردم وضع شد و دخالت و فضولی مذهبی حجم زندگی مردم را پر کرد ، درست مشابه امروز ایران و فضولی های مذهب واپسگرا و خون ریز اسلام . خرافات مردم را غرق کرد و موبدان با دغلكاری و ترفند ایرانیان را از دیو میترساندند !! به روز قیامت تا آنجا که توانستند شاخ و برگ دادند که تمامی مورد استفاده محمد با راهنمایی های ایرانی پشت به وطن کرده ، سلمان فارسی ، قرار گرفت . موبدان دین باز از نطفه مخفی اشوزرتشت ، افسانه ساختند که هر هزار سال یک منجی ظهور می کند . این قصه ابلهانه در حقیقت زیر بنای ساختن مهدی شد . موبدان سوشیانت یا استوت ارته را ساختند و مسلمانان شیعه ، امام زمان را .

کتاب وندادید (قانون ضد دیو) را آخوند های زرتشتی نوشتند که در آن قواعد و دستورات دینی راجع به ناپاکی ها و گناهان و وسائل و طرق تطهیر و توبه و استغفار و طریقه رفتار با مردگان حجم آنرا پر میکرد . این کتاب بعد ها دقیقنا مورد استفاده محمد قرار گرفت .

چنین به نظر میرسد که در دین افسانه ساز زرتشتی در اواخر عهد هخامنشی ، اورمزد و اهرمن دو برادر همزاد و فرزندان زروان هستند .

مهرپرستان ، عقاید زروانیه را قبول داشته و به عبادت انگره مینیو (اهرمن) می پرداختند .

در زمان اشکانیان ، یهودیان زیادی در شمال بابل ، سورا ، پوم بادینا و سلوکیه و هم چنین در ایران زندگی میکردند و ارتباط نزدیک با موبدان

و پیروان دین زرتشت داشتند . بسیاری از افزوده های کتاب عهد جدید را میتوان ناشی از این نزدیکی دانست . راجع به زمانیکه دین مسیحیت وارد کشور پارت شده ، اطلاعات دقیقی در دست نیست . در سده اول میلادی ، دین مسیحیت در سوریه و آسیای صغیر رخنه کرد . 100 سال از تولد عیسی مسیح گذشته بود که تعدادی از مسیحیان در شرق دجله ، یعنی ناحیه اربل سکونت داشتند . پس از اربل ، کرکوک در شمال عراق زیستگاه مسیحیان شد .

زمانیکه اسکندر مقدونی به ایران یورش آورد ، دیانت بودائی در ایالت های شرقی ایران نفوذ بسیار یافت . در سفر نامه هیون تسیانگ می خوانیم : تا زمانیکه اعراب به ایران حمله کردند ، صومعه های بودائی در ایران وجود داشته است .

میگویند : یکی از عوامل سقوط سلسله ساسانی وجود آخوند های زرتشتی و در راس آنها ارداویراف بوده است . با بررسی این موضوع به کالبد شکافی این ظن می پردازم .

در زمان ساسانی ، دولتمردان این سلسله دست روحانیون زرتشتی را در امور کشوری باز گذاشتند . اردشیر اول به هیربدان هیربد ، تنسر فرمان داد تا متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را جمع آوری کنند . این کتاب رسمی و قانونی آن زمان شد . شاپور اول ، کار پدر را کامل کرد!!!! و طب و نجوم را و حکمت را از هندی ها و یونانی ها گرفته و به کتاب دینی وصل کرد . حال چگونه میتوان دو متضاد را کنار هم قرار داد ، این از هنر سرشار ایرانیان گرانقدر است . یاد ساختن مزگت در صحن چمن دانشگاه تهران می افتم . کانون جهل و اوهام و خرافه در کنار مراکز علمی ، به راستی که شاهکاریم !!!

به فرمان شاپور رونوشتی از اوستای تنسر را در معبد آذرگشنسپ در ناحیه شیز آذربایجان قرار دادند . موبدان و مغان زرتشتی برای کسب قدرت بیشتر بجان هم افتادند . شاپور دوم ، مهرسپندان که موبد بزرگ بود ، مامور تشکیل انجمنی برای تصحیح اوستا نمود . این انجمن اوستا را در بیست و یک پوشینه که معادل عدد کلمات دعای مقدس ؛ یثا اهوویریو است ، تقسیم نمود .

با یورش اعراب بیابانگرد به ایران از اوستای بیست و یک پوشینه ای ، تنها دو کتاب دینکرد 8 و 9 برای ما باقی ماند که در سده نهم میلادی به زبان پهلوی نوشته شده بود .

یزد گرد دوم سوگند خود را با آفتاب ، خدای بزرگ شروع می کند و از آفتاب در متن سوگند خود سه بار دیگر سود می جوید . در کتابهای اوستائی یکی از ایزدان ، هور یا خورشید بوده که مقام جندان مهمی نداشته است . بدون شک باید گفت که مراد مغان و موبدان زرتشتی مهر پرستی بوده است . این مهر همان میثره است که پیش از این به آن اشاره کردم ، وبابلیان آنرا با شمس ، خدای آفتاب خود یک دانسته اند .

در نقش اردشیر دوم که در طاق بستان کرمانشاه وجود دارد . اورمزد حلقه سلطنت به پادشاه اعطاء می کند . در پشت سر شاه ، مهر ایستاده است و به هاله افشانی پرداخته است . یک مهر هم در موزه برلن قرار دارد که ارابه اش را دو اسب بالدار می کشند . جالب اینجاست که در نقوش یونانی ، ارابه آفتاب را چهار اسب بالدار می کشند و دین بازان ایرانی دو اسب را تخفیف داده اند . عین همین طرح را در موزه بروکسل از عهد ساسانی می بینیم . در کتاب وندیداد شرح کاملی از احترام به آب به عنوان ماده مقدس و حیات بخش آمده تا جائیکه ایرانیان صورت خود

را با آب نمی شستند !!! و تنها برای نوشیدن و دادن آن به نباتات استفاده

میکردند . در کمال حیرت در همین کتاب می خوانیم : آنچه در پاکی موثر تر از آب است ، شاش گاو است !!! (ایران در زمان ساسانی ، پروفیسور آرتور کریستنسن ، رویه 103) . در آئین زرتشتی ، آتش به عنوان مهمترین عناصر طبیعی مورد احترام خاص است . اوستا پنج نوع آتش !!!!!! را شناسائی کرده است ، و نام آنها در یسنای 17 بند 11 آمده است . این آتش ها عبارتند از : برزیسوه (آتش معبد ها) که آنرا آتش وهرام هم می گفتند . وهوفرپانه ، آتشی که در جسم انسان و جانوران است !!! . اوروازیشته ، آتشی که در نباتات وجود دارد !!! وازیشته ، آتشی که در ابر ها پنهان است !!!!!! (صاعقه) . و سپنیشته ، آتشی که در بهشت در حضور مزدا میسوزد !!!!!!

از آتش به عنوان پسر اهورا مزدا یاد می کنند !! (هرتل ، آتش پرستی آریائیا رویه 16) . جالب اینجاست که مسیحیان متأثر از قصه بافی ایرانیان ، آتش را دختر اهورا مزدا شناسائی می کنند .

در یشت های عهد عتیق زرتشتیان می خوانیم : عمر جهان 12 هزار سال است !!!!!! در سه هزار سال اول اهورا مزدا با اهریمن در جوار هم به آرامی بسر برده اند !!!!!! نور در بالا و ظلمت در پائین !! تا اینکه اهریمن نور را می بیند و در صدد نابودی آن برمی آید . اهورا مزدا به اهریمن میگوید : من با تو 9 هزار سال جنگ خواهم کرد و بالاخره تو را نابود خواهم کرد !!!!!! اهریمن ترسیده و بمدت 3 هزار سال دیگر آرام گرفت !!!!!! اهورا مزدا که فرصت پیدا کرده بود دست به آفرینش جهان زد !!! (افسانه ای که ایرانیان ساختند و مورد استفاده یهودیان و مسیحیان قرار گرفت) مسیحیان با حذف 6 هزار سال اول ، عمر جهان

را به 6 هزار سال کاهش دادند!!!! در افسانه های زرتشتی ، روز آخر
اهورامزدا وقتی دست از آفرینش کشید ، گاوی ساخت بنام گاو نخستین
!!! و پس از گاو مرد را آفرید (گیو مرد) . تخیلات هری پاتری پخش
کنندگان یاوه های مذهبی ادامه می یابد تا برای سده ها ذهن بشر تیره
روز را مسموم کند . پس از آفریده شدن گاو و مرد ، اهریمن به اهورا
مزدا حمله کرد و عناصر را آلوده ساخت !! اهریمن حشرات و حیوانات
ریان آور را آفرید!!!!!! (این بخش از داستان با قصه هائی که بعد ها
مسیحیان با برداشت از یاوه های ایرانیان ساختند ، همخوانی ندارد) .
اهریمن در مصاف با اهورا مزدا ، گاو و گیو مرد را کشت و چهل سال
بعد از تخم گیومرد ، نهالی رست!!!!!! که اولین زوج آدمی بنام مشیگ
و مشیانگ از آن بیرون آمد!!!!

**هم میهن : اگر اجداد تو در هزاران سال پیش دست به
این افسانه سرائی ها نزده بودند که سایر ادیان از آنها
کپی برداری نکنند ، امروز بشر در هزاره سوم در
جایگاه رفیعی ایستاده بود . اگر منشور کوروش بزرگ
راه را برای حقوق بشر باز کرد ، یاوه های اجداد ما در
قالب دین مزد یسنی ، دنیا را به کام خرافه فرو برد .
دین بازی بی انتهای ما ایرانیان چون سدی محکم مقابل
پیشرفت علم و دانش و معرفت و انسانیت قد علم کرد .**

پس از زاده شدن آدم و حوا از نبات!!!!!! دوره آمیزش نور و ظلمت آغاز
شد که تا امروز به عنوان بزرگترین عامل سرگرمی و سر کاری به

حیاتش ادامه میدهد .

انسانهای درستکار ، مثل مبلغین مذهبی !!!!! که دستشان به جنایت و دزدی و دروغ و فریب و بی ناموسی آلوده نشده به راحتی از پل چینود (پل صراط) گذشته و وارد بهشت میشوند . این پل برای بد کاران به نازکی لبه شمشیر است ! بد کاران به جهنم خواهد رفت و کسانی که حد واسط هستند و گناه و ثوابشان یکی است ، در همیستگان یا برزخ جا میگیرند !!!!! در یاوه گوئی های موبدان و مغان زرتشتی می خوانید : پس از 9 هزار سال ، اشو زرتشت ظهور کرده و بیش 3 هزار سال به پایان جهان وقت نداریم !!!!!!!!!!!!! در این سه هزار سال آخر ، هر یک هزار سال از ذریه زرتشت که در دریاچه ای پنهان است یک تن منجی بنام سوشیانس ظهور می کند !!! و در آخر تمام مردگان از گور در آمده و ستاره دنباله داری بنام گوچهر بر زمین افتاده و زمین را می سوزاند !!! معادن و فلزات گداخته شده و چون سیل راه می افتد !! این سیل برای نیکان چون شیر گرم !!!!! است . مردگان نیکو کار از این سیل گذشته و به بهشت میروند !!!!!

**هم میهن : تیره روزی ما ، بد بختی ما ، دین بازی ما ،
بردگی ما و داشتن ذهنی بیمار چیزی نیست که پس از
یورش اعراب نصیب ما شده باشد . ما خود عامل
انتشار عفونت و ویروس مذهب بوده ایم و آنرا در تمام
نقاط جهان پخش کرده ایم .**

نام ارداویراف ، موبد زرتشتی زمان ساسانی با نام دانته الیگری نویسنده مشهور ایتالیائی و خالق کتاب کمدی الهی را کمتر نویسنده و پژوهشگر

ایرانی با هم جمع زده است . حقیقت این است که دانته کتاب کمدی الهی را از روی نوشته های ارداویراف نوشته و با کم لطفی حرفی از خالق اصلی کتاب خود نبرده است .

در زمان ساسانی ، موبدان ، ارداویراف را بر گزیدند تا سیری به جهان دیگر کند و مشاهدات خود را در بازگشت به آگاهی آنان برساند !!!!

طی مراسمی خنده دار و مضحک ، ارداویراف در آتشکده فرن بغ یکی از آتشکده های مشهور زمان ساسانی ، پس از شستشوی تن و بدن و خوردن غذا ، بر بستری آرمیده و سه جام از نوشابه مخدری بنام منگ را نوشیده و بخواب میرود و در مدت هفت شبانه روز از بهشت و دوزخ و جهنم بازدید می کند !!! او با گناهکاران بسیاری گفتگو می کند و روز آخر به پیشگاه اورمزد میرود . پس از این ماموریت !!! به جهان بازگشته تا مشاهدات خود را در کتاب ارداویرافنامه به آگاهی خرد گم کردگان ایرانی برساند .

ارداویراف ، تخم ترسی را در دل توده های مردم کاشت که شارلاتانی بنام محمد در هجو نامه خود قرآن از آن به بهترین وجه برای رسیدن به خواست های حیوانی و ضد بشریش سود جست . وحشتی که از روز نخست تولد کودک زرتشتی و مسلمان تا آخر عمر با او همراه است .

خیال بافی های مخرب ما ایرانیان تحت تاثیر نوشابه مخدر منگ در کتابهای زند اوستا و زند پهلوی هم دیده میشوند . در خرده اوستا ، دین یشت 15 ، زن اشو زرتشت میگوید : کمی از منگ بمن بده تا من هم خوب فکر کنم ، خوب سخن بگویم و خوب عمل کنم . (بارتلمی ، مقدمه کتاب ارداویرافنامه) البته دکتر محمد معین در مقاله ارداویراف نامه (یادبود پور داود) نظر بارتلمی را رد می کند .

بدون تردید باید گفت که : منگ عامل افسانه سرائی های اجداد ما بوده است . در کتاب بهمن یشت آمده : زرتشت از اورمزد می خواهد که زندگی بی پایان و بدون مرگ و میر باشد و اورمزد موافقت نمی کند و رستاخیز را به او وعده میدهد و برای تسکین زرتشت چند قطره از آب معرفت کامله !!! کف دستش میریزد . زرتشت آن آب را نوشیده و در خود یک نبوغ و دانش الهی حس می کند و هفت شبانه روز بخواب میرود و پس از بیداری به شرح رویای شیرین خود با اورمزد می پردازد .

در زرتشت نامه آمده : شاه گشتاسب ، یکی از چهار آرزویش این بود که بداند در آن جهان در چه طبقه ای قرار خواهد گرفت !!!! زرتشت یک جام شراب و شیر و مقداری میوه به او میدهد و شاه پس از نوشیدن آن بمدت سه روز به خواب میرود و در رویا مناظر زیبایی از بهشت و هم چنین جای خود را مشاهده می کند . رویا بافی های ما ایرانیان خیلی زود در جهان دیروز پخش و دین های دیگر را آلوده می کند . خرافه پشت خرافه از کارخانه های ذهنی ایرانیان صادر و بگوش جهانیان میرسد . آیا نوشته های افلاطون در کتاب جمهوریت راجع به " ای آر " ارمنی مشتق از خیالبافی های ایرانیان نیست ؟ ای آر یک سرباز ارمنی است که در جنگ کشته میشود و ده روز بعد که اجساد گندیده را جمع می کنند تا بسوزانند ، وقتی جسد او را که تازه است روی آتش می اندازند ، او زنده شده !!!!!!! و میگوید : روح من ، پس از اینکه از جسم جدا شد بجای شگفت انگیزی رفت . در آنجا دو روزنه وجود داشت ، یکی بسوی آسمان و دیگری به سمت زمین . در بین این دو روزنه داورانی نشسته بودند !!! اگر فردی دارای رفتار و کردار پسندیده ای بود نوشته ای به سینه اش آویزان میکردند و می گفتند به سمت راست برو !!!! و اگر گناه

کار بود نوشته را بر پشتش آویزان میکردند و می گفتند به سمت چپ برو!!!! ارواح پاک به سمت بالا و ارواح پلید به لجن و گل و لای سقوط میکردند!!!! به راستی چه کسانی ، مخ فیلسوف بزرگی مثل افلاطون را زده بودند ؟

در اینجا با ارداویراف همسفر میشویم تا شما عزیزان متوجه شوید که بدختی بشر چه در غرب و چه در شرق از کجا آب میخورد :

فرگرد 5 : من به همراه سروش پاک و ایزد آذر از پل صراط (چینود پل) به آسانی بگذشتیم !!

در بهشت رشن رذستک که ترازوی زرد زرین به دست دارد و پرهیز کاران و بد کاران را می سنجد به استقبال آمد .!!!!

فر گرد 6 : جایی فراز آمدم ، دیدم مردمی چند با هم ایستاده اند . از سروش پاک پرسیدم : اینها که هستند ؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند : اینجا همیستکان یا دوزخ است . در اینجا کسانی را نگهبمدارند که گناه و ثوابشان یک است . در دوزخ ، تنها پاداش ، گردش در هوای گرم و در هوای سرد است !!!!!!!!

فر گرد 7 : نخست گام به ستاره پایه گذاشتم ، در آنجا کسانی را یافتم که با نزدیکان زناشوئی نکرده بودند . پادشاه و سردار نبودند !!!

فرگرد 8 : گام دوم بر ماه پایه گذاشتم . ساکنان آ» کسانی بودند که با نزدیکان زناشوئی نکرده بودند و ثوابهای دیگری کرده بودند !!!!!

فرگرد 9 : پا به خورشید نهادم !!!!! در آنجا مردمانی دیدم که تمامی پادشاهی و شهریاری و سر داری خوب کرده بودند !!!!!!!!

فرگرد 10 : گام بر گر زمان روشن خواری نهادم (خانه فرا ایزدی)

روان در گذشتگان به دیدارم آمدند ! سپس آتش خدائی ایزد آذر به پذیره من آمد و بمن نماز برد !! و گفت : ای ارداویراف تو تر هیزم ، پیامبر مزدیسنا هستی !!!!. آتش اور مزد مرا تر هیزم خواند !!! آتش مرا به جائی فراز برد و دریای بزرگ آب کبود بمن نشان داد و گفت : این ، آن آب است که از هیزمی که تو بر من نهادی ، بچکید !!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

فرگرد 11 : بهمن امشاسپند ، از گاه زرین بر خاست و دست مرا گرفت و به سروش پاک و ایزد آذر گفت تا همه جا را نشان من بدهند !!!! در کنار بهمن امشاسپند ، ایزدان دیگر را دیدم : فروهر ، کیومرث ، زرتشت ، کی گشتاسب و فرشوستر و جاماسب !!!

فرگرد 13 : روان زنان بسیار نیک اندیش ، بسیار نیک گفتار و بسیار نیک کردار را دیدم !!! با پوششی آراسته به زر و سیم و زر و گوهر !! زنانی که در گیتی ، آب ، آتش ، زمین ، گیاه و گاو و گوسفند را خشنود کردند !!!!! آنها زنانی هستند که فرمان بردار شوهران خود بودند !!!!!

(قابل توجه کسانی که فرامین هجو نامه قرآن را در مورد حق و حقوق زنان دنبال می کنند) .

فرگرد 14 : دیدم روان یزش گران (مبلغین مذهبی) و مانسر بران (سخنگویان مذهبی) را در روشنی بلند و زیبا و باشکوه !!!!! دیدم روان کسانی که در گیتی ، جانوران زیانکار را کشته و اینک در بهشت هستند !!!!

فرگرد 15 : دیدم روان شبانان و بز چرانها که احشام خود را از گرگ و دزد حفظ کرده اند !!!!! دیدم روان کدخدایان دهات را که ویرانه ها آباد

کردند !!

ر گرد 18 : امروز سرما و دم و خشکی و گندی دیدم که هرگز در گیتی به آن گونه ندیده بودم !! نفرت انگیز دوزخ ژرف را دیدم . چاهی تنگ و تاریک که اگر کسی را سه شبانه روز در آن بیندازند ، فکر می کند 9 هزار سال در آن بوده است !!!!!!!! در اینجا روان بدکاران را چنان درند و پاره کنند که سگ استخوان را !!!!!!! (ارداویراف فراموش کرده که قبلا گفته دوزخ محل کسانی است که ثواب و گناه آنها یکی بوده ، لذا نه عقوبت می بینند و نه پاداشی به آنها داده میشود) .

فرگرد 19 : جایی فراز آمدم که در آن مردی را دیدم که مار از نشیمنگاه او وارد و از دهانش خارج شده است !!! پرسیدم : گناه این مر چیست ؟ گفتند : لواط کار بوده !!!!! (با این حساب آخوند ها باید یک طور با مار کنار بیایند و یا در نشیمنگاه خود چوب پنبه بگذارند !!)

فرگرد : 20 : جایی فراز آمدم که در آن زنی طشت چرک میخورد !!!! پرسیدم گناه این زن چیست ؟ گفتند : در حالت رگلی به اوستا دست زده !!!!! (حال متوجه می شوید که تمام یاوه های موبدان ، از زبان شارلاتان عرب ، محمد خارج شده است .)

فر گرد 21 : دیدم پوست سر مردی را می کنند !!!! گناه او این بود که در گیتی جنایت کرده بود !

فرگرد 22 : دیدم روان مردی که چرک و خون عادت ماهانگی زن را به دهان او می ریزند و او را وادار می کنند تا فرزند خود را پخته و بخورد !!!!!!! گناه او این بود که با زن حیض نزدیکی کرده است !

فرگرد 23 : دیدم روان مردی که از گرسنگی و تشنگی فریاد میزد و موی و ریش خود را میخورد !!! گناه او این بود که بر خلاف شرع حرف زده !!!!!!!

فرگرد 24 : دیدم روان زنی را که از پستان او را آویزان کرده بودند ! گناه او این بود که شوهرش را رها کرده و با مرد دیگر خوابیده است !!

فرگرد 25 : دیدم روان چند مرد و چند زن که گردن آنها را قطع کرده اند گناه آنها این بوده که لخت راه رفته اند و ایستاده شاشیده اند !!!!!!!!!!!!!!!
صد رحمت به انصاف محمد !!!!!).

فرگرد 26 : زنی را دیدم که او را از زبان آویزان کرده بودند !!!! گناه او این بوده که جواب شوهرش را داده !!!!!

فرگرد 27 : روان مردی را دیدم که پیمانۀ پیمانۀ بخورد او خاکستر و خاک میدهند !!!! گناه او گرانفروشی بوده است !!!!

فرگرد 28 : روان مردی را دیدم که 50 افعی به او نیش میزنند !! گناه او این بوده که پادشاهی ظالم بوده است !!!

فرگرد 30 : دیدم روان مردی که اندامش را یکی پس از دیگری می شکنند و پاره می کنند !!! پرسیدم گناه او چیست ؟ گفتند : در گیتی به شغل قصابی اشتغال داشته !!!!!!!!!!!!!!!

فرگرد 35 : دیدم روان زنی را که لاشه حیوانات گندیده را می لیسید !!! گناه او جادوگری بوده است !!!!

فرگرد 36 : دیدم روان مردی که سرش مثل مردان بود و تنش مثل مار !!! گناه او فریبکاری و دغلکاری بوده است .

اگر به سایر فرگردد ها اشاره نمی کنم ، بخاطر آنست که در رده آنهائی است که بدانها اشاره کرده ام . یکی تهوع آور تر از دیگری .

کتاب ارداویراف نامه حاوی 101 فرگرد بیمار گونه سادیسمی است که تنها از یک فکر علیل و بیمار تراوش می کند و دیدیم ، چگونه محمد با کپی کردن آنها ، هجو نامه قرآن را نوشت و مسلمان خرد گم کرده که هوطنان گرانقدر من جزو آنها هستند به گرداب نیستی و ترس و بندگی انداخت .

در تمام درازنای تاریخ ایران ، دین بازی و خرافه پراکنی وجود داشته که از آن بعنوان بزرگترین عامل پسرفت میتوان یاد کرد . تنها در دوران هخامنشی و اشکانی بود که روحانیون قدرت چندانی نداشتند و پیروان سایر ادیان با هم مساملت آمیز زندگی میکردند . بعد ها اردشیر بابکان در وصیت خود به فرزندش شاپور میگوید : دین و ملک دو برادرند و دین اساس پادشاهی است و شاه حامی دین ! سده ها شنیدیم که به سلاطین خودمان می گفتیم : اسلام پناه !!!

پیشوایان مذهب زرتشت در دولت ساسانی صاحب قدرت شدند و آنها همواره با اشراف تبانی میکردند . دخالت مبلغین دین زرتشت در زندگی مردم طوری بود که بدون اجازه آنها حق نوشیدن آب نداشتند . (ایران در عصر ساسانی ، رویه 112 ، ترجمه رشید یاسمی ، رویه 71) .

استبداد موبدان باعث شده بود که مردم از دین بریده و به تقدس دروغین روی بیآورند ، درست مثل امروز . ایران در هنگامه استبداد آخوند های زرتشتی دست و پا میزد و ملت دین باز ما هر روز یک دین جدید میساخت . تعداد فرقه های مذهبی غیر قابل شمارش شده بود . موبدان نیز بیکار ننشسته و با یاری دولتمردان به قلع و قمع مشرکان !!! می پرداختند

. دین مانی و دین مزدک در جبهه مخالف زرتشتیگری ظاهر شدند .

پدر مانی از مردم همدان و مادرش از اعقاب پارتها بود . نام پدر مانی فاتک بود که از همدان به بابل رفته و مذهب مغتسله اختیار کرد . مانی نزدیک بغداد کنونی به دنیا آمد . مانی نیز مثل محمد ، راجع به عیسویت و زرتشتیگری و طریقه های مختلف مذهبی نفحص کرد . در زمان اردشیر سفری به هند کرد و با اندیشه هندیان آشنا شد و مذهبی ساخت و به دعوت مردم برای گرویدن به آن پرداخت . شرایط برای مانی مناسب بود تا اینکه بهرام بجای پدرش هرمز به تخت نشست و در آن زمان که موبدان زرتشتی از پیشرفت دین او به وحشت افتاده بودند ، ترتیبی دادند تا مانی دستگیر و به زندان بیفتد . 26 روز مانی تحت شدید ترین شکنجه ها دوام آورد و در تاریخ 14 فوریه 276 میلادی زیر شکنجه جان داد . مذهب مانوی درون ایران از بین نرفت ، بلکه رشد آن کند شد . مزدک در زمان کواذ ظهور کرد (501 تا 531 میلادی) . عقاید اجتماعی مزدک بر اصول مذهبی او می چربید . کواذ مذهب او را پذیرفت و این بار نیز موبدان با گروهی از نزدیکان شاه تبنانی کرده ، بر شاه شوریدند و او را به زندان انداختند و زاماسب برادر او را به تخت نشانندند . کواذ با یاری سیاوش از زندان فرار می کند و نزد خاقان هیطل میرود . خاقان سپاهی به او میدهد و کواذ به ایران برگشته و تاج و تخت را پس میگیرد ، ولی مثل گذشته به مزدکیان توجه نشان نمیدهد . کواذ سه فرزند داشت . کاووس که مزدکی بود . زام که یک چشمش کور بود و نمی توانست شاه شود و خسرو . مزدکیان طرفدار کاووس در ولایات دست به شورش و اغتشاش زدند . خسرو با موبدان همدست شده و نسل کشی مزدکیان آغاز شد . ایرانیان مذهب ساز ، در همان دوران مذاهب دیگری بشرح زیر : کیو مرثیه ، وکینویه ، ماهانیه ، مسخیه ، تناسخیه ، صیامیه ، دیصانیه و

مرقونیه را ساختند .

در این جا باید نوشت و گفت : **هیچ ملتی در جهان در ساخت مذهب ، قدرت برابری با ما را ندارد . تنها یک ملت مسخ شده و بیمار میتواند امامزاده سیار بسازد !** اجداد ما کیخسرو را پیامبر شناسائی میکردند . جمشاد را پیامبر میدانستند ، و هم چنین کیومرث و فریدون را .

در زمان ساسانی ، کشمکش های مذاهب مختلف کم بود که سر و کله یک حریف گردن کلفت مثل عیسویت هم پیدا شد . دین عیسی پیش از ساسانی در بابل و کلدان رواج یافته بود .

هم میهن : آیا تا امروز کسی به تو گفته که جنگ شاپور دوم با دولت روم بر سر مذهب بود ؟ جنگهای فرسایشی که موجب خسته شدن سربازان و مردم عادی شده و زمینه سقوط ایران را در مقابل بربر های عرب مهیا کرد . فشار موبدان و دولتمردان ساسانی بر عیسویان ایران که آنها را برده خوانده و مستحق مرگ هستند عامل نزاع بین ایران و روم بود . در سال 340 میلادی ، شاپور دوم فرمانی صادر کرد که مسیحیان را تعقیب کنند . تا زمانیکه شاپور دوم زنده بود (379 میلادی) آزار و حبس و قتل عیسویان در ایالات شمال غربی و نواحی مجاور با سرزمین های تابع روم ادامه داشت . با روی کار آمدن یزدگرد اول ، شرایط زیستی برای مسیحیان بهتر شد .

طرفداران عیسی مسیح که کمی جان گرفته بودند از یک طرف و زرتشتیان از طرف دیگر به جنگی تمام عیار با هم پرداختند . در هرمزد اردشیر ، کشیشی ، آتشکده مجاور کلیسا را ویران می کند (420 میلادی

(و این امر موجب خشم زرتشتیان میشود . (قصه اندوه بار و آشنائی که همواره در سرزمین مذهب زده ما تکرار شده و میشود . ویرانی عبادتگاه بهائی ها ، قتل و شکنجه و زندانی کردن آنها و ویرانی قبرستانهای بهائی ها در جمهوری اسلامی) .

بهرام پنجم ، پسر یزدگرد اول ، قتل و عام مسیحیان ایران را با تشویق آخوند های زرتشتی آغاز می کند . تعدادی از مسیحیان آواره و به دولت روم پناه میبرند و جنگ بین ایران و روم شکل مهیب تری پیدا می کند . از دیگر مشغله های جدی دولت ایران ، درگیری با ارمنی های ارمنستان بود . در زمان بلاش (484-488) دین رسمی ایران در ارمنستان بکل منسوخ شد و روابط بین روحانیون زرتشتی با ارمنی قطع گردید . در سال 604 میلادی ، جنگ بیست ساله خسرو با دولت روم شروع شد . در سال 614 سپاهیان خسرو وارد بیت المقدس شدند و شهر را غارت کردند . بزرگان عیسوی را به اسیری گرفتند . آنها کلیسای بزرگ شهر را به آتش کشیدند و صلیب عیسی را شکستند . در داخل ایران هر کجا که مسیحی می یافتند ، می کشتند . ایران از هر لحاظ آماده فرو پاشی بود تنها در مدت چهار سال ، بیش از ده پادشاه را بخود دید . در مشرق ایران هم دین بازان ایرانی به مذهب بودائی گرایش نشان میدادند . ایرانیان در بلخ شروع به ساختن معبد برای بودا کردند که میتوان به معبد مشهور توبهار اشاره داشت . **بالاخره نفاق مذهبی بین ایرانیان ، راندن مانوی ها ، کشتار و نسل کشی مزدکیان ، رواج مسیحیت و جنگهای آن ، رشد بودائیسیم در شرق ایران زمینه را برای بروز فاجعه بزرگ و تیره روزی و**

بدبختی دهشتناک 1400 ساله آمده کرد .

کشمکش های مذهبی و دین بازی های افراطی در میان ایرانیان ، راندن مانویان و کشتار مزدکیان و سخت گیری و تعصب زیاد نسبت به عیسویان وضع ناگواری را در جامعه ایرانی زمان ساسانی پیش آورد که که آتش گردان این معرکه بیشتر موبدان زرتشتی بودند . موبدان زرتشتی چنان از فرامین اشو زرتشت فاصله گرفته و آنها را تبدیل به مشتی فرامین خشک ، تعصب آلود کرده بودند که حاصل آن دین زدگی ایرانیان از زرتشیگری بود . از آنجائیکه که ایرانی همواره باید به لیفه مذهبی آویزان باشد ، خود را از چاله در آورده و به چاه ویل انداخت . ایرانیان دسته دسته ، خصوصا در ناحیه ارمنستان و سرزمین حیره به دین مسیحیت گرایش پیدا کردند . این وضع رقت بار را در ایرانیان مهاجر و کوچ کرده پس از سال 57 و روی کار آمدن ملایان در اروپا شاهدیم ، که چطور از اسلام بریده و مسیحی شدند و برای خود چوپان انتخاب کردند .

هم میهن : اگر اجداد تو ایران را به عربها سپردند ، بخاطر این بود که در بابل که پیش از تیسفون پایتخت ساسانیان بود ، بسیاری از مردم به پارسی سخن نمی گفتند و این امر به نفوذ عربها کمک رساند . (قابل توجه فدرالیسم های تجزیه طلب) . دین بازی ایرانیان ، خصوصا در عراق فاکتور مثبت دیگری بود، در دست عربها .

ایرانی بخاطر دین بازیش ، دیگر عرق وطن نداشت .

**زرتشتی از رانده شدن مانویان شاد میشد و باز از نسل
کشی مزدکیان به وجد می آمد . درست مثل امروز
ایران که شیعیان از تار و مار شدن سنی ها و دراویش
و از قتل و عام بهائی ها به شوق می آیند .**

چیزی تغییر نکرده . آن زمان موبدان ب فکر کسب قدرت بودند و ایران را
نابود کردند و امروز دستار بندان بی وطن تازی پرست برای ماندن بر
اریکه قدرت ، دست بهر جنایتی زده و خاک ایران را به توپره کشیده اند

خرافات تیشه به ریشه زرتشتیگری زد . ایران سقوط کرد و مذهبی خون
ریز ، واپسگرا و جاهل پرور به مراتب زشت تر از زرتشتیگری بنام
اسلام بر مملکت و مردم دین باز ما سایه انداخت .

عقاید زروانی با تولید مسلک جبر چون زهر کشنده ای برای افکار انسان
دوستانه اشو زرتشت عمل کرد و باعث شد تا ایرانیان به دام مثنی بربر
بی فرهنگ که از دل ریگزار های حجاز سر بر آورده بودند بیفتند .

اگر ایران سقوط کرد بخاطر دین بازی اجدادمان بود . بخاطر اشتباهات
پادشاه موهوم پرست و ابلهی چون خسرو دوم بود که چون موم در دست
موبدان بود . چقدر تاریخ کشورمان صفحات تکراری دارد . شاه سلطان
حسین ، شاه سلیمان صفوی و مظفر الدین شاه هم چنین وضعی داشتند .

ایرانیان مسیحی در زمان ساسانی به خاطر بی مهری زرتشتیان ، بی
طرفی و در برخی مواقع موافق یورش عربها به ایران بودند . تاریخ
نگاران یعقوبی و نستوریوسی به اتفاق میگویند : پتیریک یشوع یهب

برای جلب احسان عربها و اربابان تازه هیچ فرو گذار نکرد (لایبور، دین عیسی در شاهنشاهی ساسانیان ، رویه 246).

درد ما این است که چون براده ناچیز آهن به آهنربای قدرت می چسبیم . ایرانی معتاد به قبول بیگانه ، برایش فرق نمی کند که صاحب قدرت ایرانی باشد یا ترک ، مغول باشد ، یا عراقی . عرب باشد یا روس . یونانی باشد یا افغانی . برای ما فرق نمی کند که سرورمان چه کسی باشد . ما آنقدر خوار و زبونیم که آخوند دون صفت حقیری چون خمینی وژن را در تبق گذاشته و روی سرمان قرار دادیم .

زمانیکه لشگر 15 هزار تنی عرب بسوی تیسفون روی آورد ، به هنگام رسیدن به پایتخت ساسانی 60 هزار تن شده بود !!!!!!! چطور میتوان باور کرد که 45 هزار مرزبان ایران زمین و ایرانیان دیگر به لشگر عرب پیوسته تا کشور خودشان را غارت کنند !! باور می کنم . این رذالت و پستی را ، چون سال 57 با چشمان خودم این فاجعه را دیدم ، که چطور سران ارتش کشورم ، ایران را به عرب تبار های دستار بند اشغالگر دو دستی پیشکش کردند .

بسیاری از ایرانیان برای فرار از مرگ ، تن به جزیه دادند . برخی از مسلمانان به محمد ایراد گرفتند که جزیه از مجوس (زرتشتیان) درست نیست و باید آنها را کشت !!! چون تنها جزیه به افراد صاحب کتاب ،

یعنی یهودیان و مسیحیان تعلق میگیرد . شارلاتان عرب هم بلافاصله با نازل کردن آیه : یا ایهاالذین امنوا علیکم انفسکم لایضر کم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعلمون ، دهان آنها را بست .

اسلام به ایرانیان تحمیل شد . خونها ریخته شد ، ایران را غارت کردند . زنان ما را به بردگی گرفته و در بازار ها چوب حراج بر آنها زدند . کتابخانه های ما را سوزاندند . تا دویست سال حتی پارسی سخن گفتن را از ما گرفتند . دوران تلخ خلفای راشدین را ، دوران پر هجر امویان و دوران غم انگیز عباسیان را تجربه کردیم . وقتی معتصم خلیفه عرب در سال 227 هجری مرد و فشار اعراب از روی ما بر داشته شد ، چه اتفاقی رخ داد ؟ هیچ ، مثال کودکی که اسباب بازی جدیدی پیدا کرده باشد دایه مهربانتر از مادر شدیم و از هر مسلمانی ، مسلمان تر !!!!!!!!!!!!!

پس از سقوط سلسله ساسانیان ، ایرانیان هنوز امید به آزادی کشورشان داشتند ، خصوصا تا زمانیکه یزدگرد زنده بود (سال 32 هجری) . بسیاری از شهرها شورش میکردند و خلفای عرب به شدید ترین وجه ، این قیام ها را سرکوب می نمودند . در زمان خلافت معاویه ، سخت گیری بر ایرانیان شدت یافت . در زمان زیاد بن ابیه ، آتشکده های ایران و مهمترین آنها ، کاریان را خاموش کردند و هیربدان فارس را کشتند . (کتاب الحیوان ، جلد 4 ، رویه 153 و فتوح البلدان ، بلاذری رویه 409)

اسلام ماهیت زشت و ضد انسانی خود را خیلی زود به مردم آن دوره نشان داد . آنچه اسلام برای مردم به ارمغان آورده بود : رنج و خشونت و کشتار از یکطرف

و جاه طلبی و طمع و شهوت برای مبلغین آن بود .

ایران اسلام زده و غارت شده همراه با بار غیرقابل تحمل تسلط عرب بیابانگرد وحشی ، توام با خفت و خوار شمردن ایرانیان در یک وضع سر در گم بسر میبرد . آنهایی که جزیه میدادند که مسلمان نبودند و آنهایی که از دین زرتشی بریده و مسلمان شده بودند ، تغییری را مشاهده نمیکردند . البته گروه سوم ، ولی اندک نیز وجود داشت و آن ایرانیان میهن خواهی بودند که اول ، ایران برایشان مطرح بود تا هر باور و اعتقادی .

پس از مرگ یزید ، چند سال ممالک اسلامی خلیفه ثابتی نداشتند و کارها در مرکز خلافت درهم و آشفته بود . ایرانیان از این فرصت سود جسته و در بسیاری از شهرها و دهات از دستور عربها سر پیچی نمودند . خوزستان ، فارس ، کرمان و سیستان ، همراه با خراسان در شورش بودند .

بیداد و ظلم عربها در زمان حجاج که عبدالملک حکومت خراسان و سجستان را به او داد به اوج رسید . (تاریخ سیستان ، رویه های 114 تا 118) به دستور حجاج ، ایرانیانی که به بصره و دیگر شهرهای عراق کوچ کرده بودند ، از آن شهرها اخراج شدند تا به ده و محل زندگی قبلی خود بر گردند . (تاریخ طبری ، جلد دوم ، رویه 1306)

حجاج در ایران معابد را خراب و با زور شمشیر ایرانیان را وادار به اطاعت از اسلام مینمود . او در بیکنند از شهرهای بخارا حمام خون راه انداخت . به دستور حجاج ، قتیبه ، برای سرکوب مردم کش و نخشب راهی این دو ناحیه شد ، و آن دو شهر را زیر و رو کرد . (تاریخ

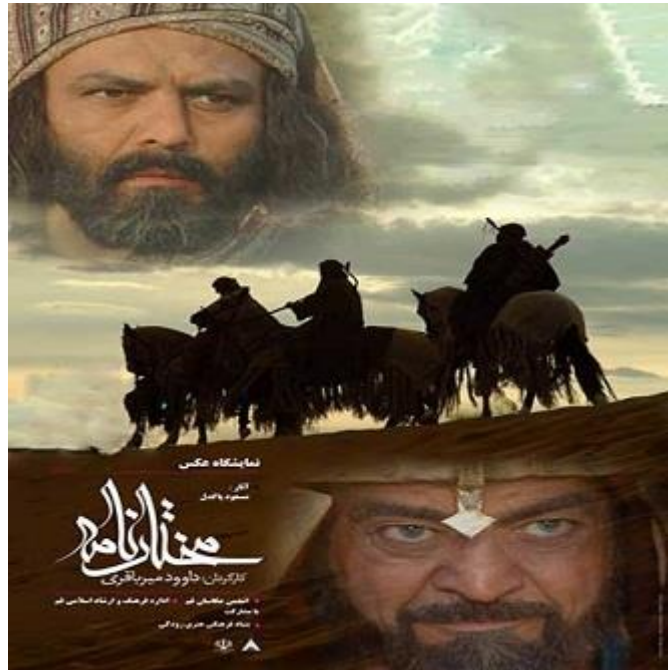
طبری ، جلد دوم ، رویه 1229) . در این زمان ، ایرانیان پشت به وطن کرده کم نبودند که گماشتگی عربها را با جان و دل خریده بودند ! (درد غیر قابل درمانی که همواره تاریخ ایران را متاثر و آلوده است ، درد مزدوری و در خدمت دشمن آب و خاک در آمدن) .

ایرانی خرد باخته در تمام طول 1400 سال خفت و بردگی ، با بر پائی گنبد و بارگاه برای ویران کنندگان وطنش ، داغ شرم آور سفاهت و ابلهی را بر پیشانی خود زده است .

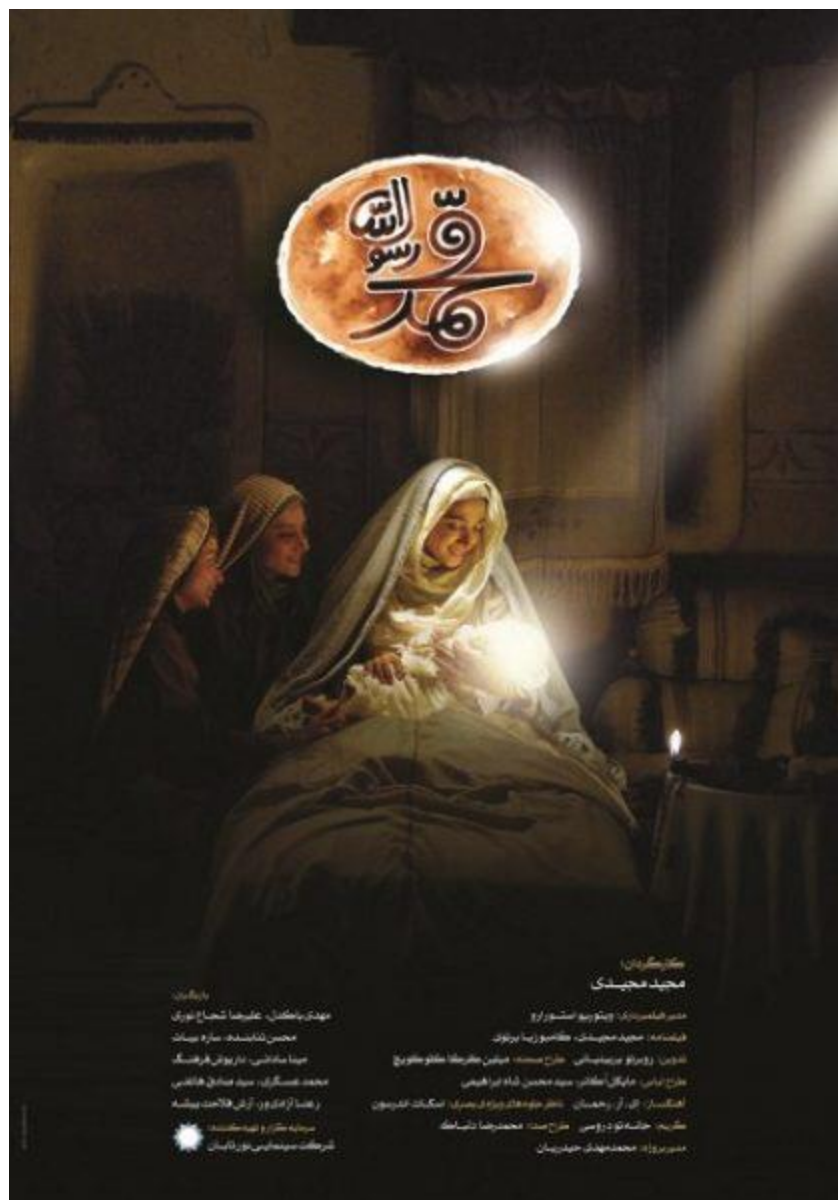
عبیدالله بن زیاد در خراسان و ماورالنهر، تنها چهار هزار ایرانی بصورت برده داشت . حجاج بن یوسف ، در ناحیه مولتان ، تنها از یک معبد ، چهل بهار طلا را غارت کرد و قتیبه بن مسلم در فرغانه و خوارزم ، یک صد هزار برده مرد و زن گرفت که در میان آنها پیرمرد یا پیر زنی وجود نداشت (کتاب البد مقدسی ، جلد ششم ، رویه 37) .

امروز می بینیم که اشغالگران دستار بند جمهوری اسلامی از نادانی و سفاهت هم میهنان ما سود جسته و برای تمام سرداران خون خوار صدر اسلام امامزاده ساخته اند ، و بدتر از آن فیلمسازان مزدور ما هریک برای این حرامیان تازی ، فیلم میسازند .

مزدور، داود میر باقری مختار نامه را میسازد .



و مجید مجیدی ، تازی پرست و سرسپرده ملا ها ، محمد رسول الله را
جلوی دوربین میبرد .



قتیبہ بن مسلم ، تمام نویسندگان و هیربدان خوارزم را کشت و هر چه کتاب از آنها باقی مانده بود سوزاند . (آثار الباقیه ، رویه 48) .

عبدالملک ، خلیفه عرب دستور داد تا سکه ایرانی و رومی جمع شده و بجای آن تنها سکه عربی مورد استفاده برای داد و ستد قرار گیرد .

در عراق دیوان مخصوص عایدات به فارسی نوشته میشد و زمانیکه

حجاج، والی این ناحیه شد، ایرانی پشت به میهن کرده، صالح بن عبدالرحمن سجستانی که کاتب او بود و پیشنهاد کرد تا دفترها به عربی نوشته شوند!!!! ایرانیان آن روز به این وزن تازی پرست یک صد هزار درهم دادند تا اینکار را نکند. مردانشاه، پسر صالح به پدرش گفت: خدا اصل تو را از دنیا بکند، به همان گونه که اصل زبان فارسی را قطع کردی. (کتاب الوزرا جهشیاری، رویه های 33-35) (فتوح البلدان، رویه های 300-301) (انساب الاشراف جز حادی عشر، رویه های 343 و 352).



چرا کسی ابن سینا دانشمند بزرگ را زیر سؤال نمی برد: 450 کتاب در زمینه های مختلف نوشتی. برای چه تمام کتابهایت به زبان عربی است، تا زنازاده ای چون سید حسین نصر از تو به عنوان دانشمند عرب یاد کند؟

صالح بن عبدالرحمن سجستانی با خیانت بزرگ خود، ضربه مهلکی بر فرهنگ ایران وارد ساخت. در سال 124 هجری یوسف بن عمر نامه ای به نصر بن سیمار فرستاد و به او امر کرد که از هیچ ایرانی برای کار کتابت سود نجوید. آیا صالح بن عبدالرحمن تنها کسی بود که به فرهنگ

ایران و به زبان پارسی پشت کرد؟ خیر . مشابه صالح هزاران تن داشتیم . نگاهی به تاریخ معاصر کشورمان بیندازید ، هزاران صالح را می بینید که صاحب بزرگترین مدارک علمی و معتبر دانشگاهی هستند . آیا هرزه هائی چون سید حسین نصر ، احمد فردید ، علی شریعتی ، توده ای بی وطن ناصر پور پیرار ، جلال متینی ، مهدی بازرگان ، جلال آل احمد ، دکتر ابوالقاسم گرجی ، دکتر مهدی حائری یزدی ، دکتر محمد مهدی جعفری ، دکتر سید محمد ثقفی ، دکتر فتح الله مجتبائی و صد ها تن دیگر کم هستند که تیشه برداشته و به ریشه هویت ملی ما زده و می زنند؟

در سال 97 هجری ، یزید بن المهلب والی خراسان شد . این حاکم طماع و جنایتکار عرب برای غارت بیشتر جرجان و طبرستان با سپاهی گران عازم این دو ناحیه شد . او به هر جا که رسید ، حمام خون راه انداخت و همه چیز را غارت کرد (تاریخ طبری ، جلد دوم ، رویه های 1320-1330)

روی جنایت های صدر اسلام از آن نظر تکیه بیشتری دارم تا هم میهن خرد باخته من متوجه شود که در امامزاده های ایران چه حیواناتی دفن شده اند . ملا های دستار بند اشغالگر سنگ چه زنا زاده هائی را برای منافع خود به سینه میزنند .

یزید بن المهلب در جرجان ، با خون ایرانیان آسیاب به راه انداخت و 30 میلیون درهم از مردم جرجان پول گرفت . (تاریخ طبری ، رویه های 1330-1334) .

هم میهن گرانقدر : تا بحال از خودت پرسیده ای ؛ چرا آخوند ها و مردم

خرد باخته ما عمر بن عبدالعزیز را لعن و نفرین فرستاده و با آتش زدن عروسک او عمر کشان راه می اندازند ؟

پاسخ روشن است : عمر تقوی داشت و مثل علی جنایتکار نبود . عمر مراعات امور شرع را میکرد و در مدت دو سالی (99 تا رجب 101 هجری) که خلیفه بود ، ایرانیان توانستند کمی نفس بکشند . عمر بود که به حاکم خراسان گفت : هر که نماز بخواند ، نباید جزیه بدهد .

پشت به میهن کردن و دین بازی ایرانیان هر روز شکل تازه ای می یافت . در سال 115 هجری عربی بنام حارث بن سریج ، به ایرانیان وعده داد تا از آنها جزیه نگیرد . بسیاری از ایرانیان و زمین به او گرویدند . او خراسان را به یاری ایرانیان فتح کرد !!! (تاریخ طبری ، رویه 1591) . شورش حارث جنبه سیاسی و ضد امویان بخود گرفت . حارث راه را برای ظهور ابو مسلم خراسانی باز کرد .

چه عاملی باعث شده که ایرانی همواره گرفتار عقیده های پنداری ، ذهنی ، نادیدنی ، غیر ملموس و احساسی شده و با ساختن واژه تقدس خودش را بدبخت کند . مقدس شمردن هر چیزی تنها یک پیامد دارد و آن دین است . وقتی پای تقدس به میان آمد ، خرافه نیز با آن می آید و ترکیب این دو ، دین را میسازد . بر پایه این دیدمان ، شارلاتانهائی که نام پیامبر بر خود گذاشته اند ، هنرشان نسبت به مابقی مردم این بوده که بر چسب تقدس را خوب بر خرافات زده اند . تقدس ، یعنی لکد مال کردن خرد و شعور و درایت . تقدس ، یعنی تبدیل کردن یک انسان فر جود گر ، به عروسک خیمه شب بازی . تورات و هجو نامه قرآن میگویند : خداوند گفته : من یک وجود نادیدنی هستم و هرگاه کسی درخواست دیدن من را بکند ، نابود خواهد شد !!!!!

هم میهن : شده یکبار تاریخ سرگذشت سنگ حجرالاسودی که مورد پرستش مسلمانان خرد گم کرده است را بخوانی و از آن آگاه شوی ؟

در سال 317 هجری ، ابو طاهر قرمطی ، حاکم بحرین به مکه حمله کرد خانه کعبه را با خاک یکسان نمود و سنگ حجر الاسود را که از مقدس ترین نشانه های دین اسلام بشمار میرفت با خود برد و بنا به نوشتار های تاریخی این سنگ را در بنای آبریزگاه عمومی گذاشت تا روزانه صدها تن به آن بشاشند . این سنگ مقدس به مدت 22 سال ، محل شاشیدن افراد بود تا اینکه در سال 339 هجری ، الراضی بالله خلیفه عباسی ، آنرا به مبلغ 50 هزار دینار بازپس گرفت و آنرا در گوشه شرقی بت کده کعبه قرار داد و این سنگ بار دیگر از دید مسلمان خرد باخته ، مقدس شد .

نمونه کوچک تر آن ، مهر نمازی است که ایرانیان مسخ شده و دین زده به هنگام به خاک افتادن و سجده بر درگاه نابود کنندگان وطن و فرهنگشان به پیشانی می ساینند . درد بزرگ ما نفهمی مردم ماست . خرد باختگی آنهاست تا جائی که مهر نماز را برای درمان بیماری به شخص بیمار میدهند !!

هم میهن : سری به کتاب نیرنگستان زنده یاد صادق هدایت بزن تا ببینی در کجا ایستاده ای . نیروی خرد تو توسط دین و دین بازی کرخت شده . زمانیکه ساختار وجودی تو از نیروی خرد تهی شد ، هر کس و ناکسی میتواند به راحتی تو را فریب داده و بر گرده ات سوار شود . تقدس و ایمان دو یار ناجدا شدنی هستند که تو را بخاک سیاه نشانده اند . دینی که تو دنبال آن هستی با تلقین های خودت ، زیبا ، دلفریب ، آرامش بخش و داروی درد بی درمان جلوه می کند ، ولی حقیقت چیز دیگری است ، دین یعنی واپسگرایی ، ستمگری ، وحشیگری و فساد ، دین یعنی ، سقوط

عاطفه و زیر پا گذاشتن تمام فروزه های زیبای هستی . باور تو به مذهب حداقل کاری که می کند این است که آزادی تو را می گیرد و از تو برده و بنده می سازد .

ابراهیم محمد الامام ، در سال 128 هجری ابو مسلم را به خراسان فرستاد پدر ابو مسلم ، پیش از آنکه اسلام بیاورد ، ونداد هر مزد نام داشت و ابراهیم بن محمد الامام نام او را تغییر داد و او را بنام عبدالرحمان شناسائی نمود . (جامع التواریخ بن خلکان ، رویه 74) . ابو مسلم را امیر آل عرب می گفتند ! (روزنامه انجمن همایونی ، سال 1932 میلادی) . ابو مسلم دهقانان و کشاورزان را بخود جذب نمود و بسیاری از پیروان او ، دین زرتشتی را رها کرده و مسلمان شدند . در این بین مخالفان دین زرتشتی ، نظیر خرم دینان به ابو مسلم یاری رساندند .

ابو مسلم در سال 129 هجری در دهات سفیدنج از توابع مرو ، علم شورش را برداشته و خواهان انقراض بنی امیه و تاسیس دولت هاشمی شد . قبایل عرب که خطر را حس کرده بودند ، موقتا اختلاف خود را کنار گذاشته و برای دفع عباسیان متحد شدند . البته اقدام آنها دیر صورت پذیرفت . جالب اینجاست که قبائل عرب که نمی خواستند ، رهبر از بین خودشان باشد (برتری رهبر یک قبیله را بر سایر قبائل تحمل نمی کردند) یک ایرانی پشت به وطن کرده بنام مقاتل بن حیان که فرمانده لشکر ایرانیان مزدور امویان بود را به عنوان رهبر انتخاب کردند و نهایتا دولت اموی در جنگ فیصل شکست خورده و زمامداری هولناکش پایان یافت . (11 جمادی الاخر 132 هجری) .

وقتی از سپاهیان ایرانی پشت به میهن کرده آن زمان یاد می کنم ، آنرا با با 57 سال مقایسه می کنم و اقدام فردوست و قره باغی را به مراتب

زشتتر از نقش مقاتل بن حیان می شمارم . چهل سال از اشغال سرزمینمان برای بار دوم توسط تازی و تازی پرستان گذشته ولی هم چنان ارتشیان و نیرو های مسلح بی غیرت و بی وطن ما به نعلین بوسی مشتکی زنا زاده عرب تبار مشغولند . این زخم چه زمانی درمان میشود ، معلوم نیست .

از آغاز فتح عرب و اشغال ایران ، دهقانان بزرگ و کدخدایان برای اینکه قدرت خود را در ناحیه ای که زندگی میکردند حفظ کنند و منافع مالی و مقام اجتماعی خود را حفظ کنند ، دین اسلام را پذیرفته و خود را به والیان عرب نزدیک میکردند . عربها نیز از این پشت به مهین کرده های ایرانی خشنود بودند ، چون مالیات و جزیه را بدون زحمت دریافت میکردند .

روی کار آمدن عباسیان ، نتیجه کوشش !!!!! ایرانیان بود . ایرانیانی که میبایستی از فرصت به دست آمده سود می جستند و کشورشان را آزاد میکردند ، یک عرب را بر داشتند و عرب دیگری را جای او گذاشتند . این خیانت از چشم خرد باختگان ، افتخاری بود که نصیب ایرانیان شد .

منصور خلیفه عرب میگوید : مردم خراسان ، شما پیروان ، یاران و داعیان ما هستید ، اگر با دیگران بیعت کرده بودید ، از ما بهتر نبودند !!!!! (مسعودی ، جلد 6 ، رویه 203 و تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه 430) . لب کلام این است : برای بنده و برده فرق نمی کند که اربابش عرب باشد یا مغول . انگلیسی باشد یا افغانی . مهم این است که ایرانی نباید

آزاده باشد !!

با روی کار آمدن عباسیان ، بازار کاسه لیبی و عبا بوسی عرب توسط ایرانیان داغ شد . ایرانیان دربار عباسیان را مثل دربار ساسانیان کردند . قضات ، کاتبان ، ندیمان و حاجبان خلیفه همه از ایرانیان بودند ، درست مثل امروز ایران که تمامی صاحبان اندیشه و کسانی که نام استاد بر خود گذاشته اند بخدمت مشتی دستار بند اشغالگر تازی پرست در آمده اند .

هنرمندان آن زمان به دربار خلفای عرب راه پیدا کردند ، باز مشابه امروز که هنرمندان ما در مداحی برای دژخیم محمد ، علی با هم رقابت می کنند و خواننده ای مثل فرهاد ، پیامبر زنباره ، جنایتکار و گردنه زن اسلام را فریاد میزند !! فیلمسازان مزدور ما هم از ادرار سرداران خون خوار عرب غرغره می کنند .

ایرانی دین باز در آخر سده سوم هجری در جنوب ایران به نشر عقایدی پرداخت که اصل آن از مذهب شعوبیه مشتق میشد . قصه تازه ای از حمایت از حسین تازی !! برای میلیون بار از چاله در آمدن و به چاه افتادن . کشمکش پیروان شعوبیه با اعراب ، ریشه در اختلاف بین عرب با عجم داشت . عرب خود را سرور و آقا می نامید و به چشم حاکمان ریگزار ، ایرانیان پست بودند . در هزاره سوم ، زنازاده عراقی علی لاریجانی ، رئیس مجلس شورای اسلامی ، اظهار میدارد : ایرانی ها پیش از اسلام قومی وحشی و بی فرهنگ بودند !!!



آغانی در کتاب خودش جلد 5 ، رویه 56 می نویسد : ابن جامع در حضور هارون الرشید به بزرگترین موسیقیدان ایران اسحاق موصلی توهین کرد و اسحاق پیش خازم بن خزیمه رفته و لایت او را پذیرفت و خود را به عرب منسوب کرد !!!!!!!

وقتی از ابراهیم موصلی و پسرش اسحاق موصلی بزرگترین موسیقی دانهای ایرانی که یوغ بردگی عربها را به گردن انداختند ، می نویسم ، حیف است به مابقی اندیشمندان و دانشمندان ایرانی پشت به میهن کرده اشاره نکنم . ابن مقفع ، نابود کننده زبان پارسی که نثر عربی را بجای نثر پارسی جایگزین کرد . ابو حنیفه ایرانی ، بنیانگذار مذهب حنفی . خوارزمی ، ریاضی دان ، ستاره شناس و کاشف جبر . بدیع الزمان

همدانی ، مبتکر سبک مقامه . تاثیر گذار ترین فیلسوف اسلامی !!!!! ابو حامد محمد غزالی . ابن سینا (بحر العلوم اسلامی !!!!! با 450 کتاب به زبان عربی) . زمخشری ، شهرستانی که برای الهیات اسلامی قلم مسمومشان را چرخاندند . و تنی جغرافی دان که دانش خود را به عربها پیشکش کردند : ابن خردادبه ، اصطخری و ابن فقیه همدانی . از تاریخ نگارانی چون ؛ بلاذری ، طبری و ابن مسکویه به عنوان تاریخ نگاران عرب یاد می کنند . درد بزرگی است که خود ایرانیان ، بزرگترین پزشک ایرانی ، زکریا رازی را بعنوان پزشک اسلامی شناسائی می کنند .

خلفای عباسی که با یاری ایرانیان پشت به وطن کرده به قدرت رسیدند ، همینکه دیدند ، برخی از آنان خواهان قدرت هستند ، دستور قتلشان را صادر کردند . خلیفه عرب ، ابو مسلم خراسانی را به قتل رساند و هارون الرشید ، تمامی افراد خاندان برمکی را ذبح اسلامی کرد . در زمان علی بن عیسی بن ماهان که مصادف با آخرین روزهای خلافت هارون الرشید بود ، بخاطر ظلم و جور خلفای عرب و دست نشانده های آنان در خراسان شورشی عظیم در گرفت که بزودی دامنه آن به سایر نقاط رسید .

علی بن عیسی ، زمانیکه حاکم خراسان بود ، 80 میلیون درهم ثروت اندوخت و زمانیکه دارائی او را به نفع هارون الرشید ضبط کردند ، 1500 شتر این گنجینه را حمل کرد . (تاریخ طبری ، جلد سوم ، رویه 713) .

ایران در آتش مذاهب مختلف و جنگ بین خوارج ، شیعه ها ، نومسلمان شده ها و ذمیان می سوخت . علویان هم مقابل عباسیان قرار داشتند .

هنگامه غم انگیزی بود . برخی از ایرانیان خرد گم کرده به دنبال خلافت فرزندان علی ، یعنی حسن و حسین بودند . ایرانیان دین باز بجای آزادی کشورشان ، هر روز و هر شب یک مذهب نو می ساختند و کار دین سازی بیشتر متوجه طبقات محروم بود که فریب خوردن را بر رفاه همواره ترجیح داده و میدهند . مردم مازندران ، گیلان و دیلمان هنوز به دین زرتشت پای بند بودند . خلفای عرب جنگ را با اسپهبد خورشید را در طبرستان آغاز کردند و **زمانیکه ابو جعفر عمر بن العلاء با لشکرش به آمل رسید با مرزبان این شهرجنگ کرد ، چون ایرانیان از او ناراضی بودند به لشکریان عرب کمک کردند تا او را شکست بدهد !!!!!!!** به راستی این شیوه ابلهانه را در کدام یک از ملل دنیا می بینید ؟

اسپهبد خورشید ، زن و فرزندان خود را در قلعه طاق جای داد و خود به گیلان رفت و باز ایرانیان فرومایه و پست ، در قلعه را به روی عربها گشودند و عربها تمامی افراد داخل قلعه را قتل و عام کردند . اسپهبد خورشید که خیانت ایرانیان را دید ، زهر خورد و خود را کشت . (بالذری ، فتوح البلدان ، رویه 338 ، تاریخ طبری ، جلد سوم ، رویه 136 و 137)

پس از سقوط طبرستان (143 هجری) مردم خوش غیرت آمل ، مذهب مالکی را پذیرفتند . در ساری ، ایرانیان خرد باخته خائن ، بزرگترین

مزگت ساری را ساختند . این مزگت به دستور ابوالخصیب مرزوق ساخته شد .

هر بار که میهن پرستان خواستند ، کشورشان را از دست عربها نجات دهند ، ایرانیان پشت به وطن کرده ، مقابل آنها ایستادند و این قصه تلخ تا امروز ادامه دارد . در زمان مازیار ، پسر کارن ، پسر ونداد هر مزد ، دین بیابانی اسلام در مازندران بسط یافته بود . مازیار با آنکه توسط مامون خلیفه عرب به حکومت طبرستان منصوب شده بود ، ولی عملاً از اسلام دل خوشی نداشت و در سال 218 هجری ، تعداد زیادی از آخوند های آن زمان را به زندان انداخت . مازیار در زمان معتصم بر او شورید و خلیفه عرب با اعزام لشکری به طبرستان ، مازیار را اسیر و به سامرا برده و به او 450 تازیانه زدند و او در زیر ضربات تازیانه مرد .
(تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه 1303)

پس از مرگ رضا ، امام هشتم شیعیان (203 هجری) خویشان و نزدیکان او به دیلمان و طبرستان پناهنده شدند . موج مهاجرت علویان از شام و حجاز و عراق بسوی مازندران آغاز شد . یکبار دیگر ایرانیان که از دست محمد بن اوس ، عامل خلیفه به تنگ آمده بودند ، از حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ، معروف به داعی کبیر مدد خواستند
!!!!!!

اسپهبدان و اشراف طبرستان ، نواده علی را تقویت کردند و حسن بن زید ، آمل را گرفت و تمامی مازندرانی ها ریاست او را پذیرفتند (!!!!!!) تاریخ طبری ، ترجمه ، رویه 162) .

دیلمان محفوظ مانده از نجاست اسلام که خلفای عرب نتوانسته بودند ، آنرا فتح کنند ، با آمدن علویان و رفتن یحیی بن عبدالله علوی به آن ناحیه

پاکی خود را از دست داد . سرزمینی که سه سده مقابل عربها ایستاده بود بدست حسن بن علی حسینی ، معروف به ناصر کبیر (اطروش) به کام اسلام و تازیان فرورفت . این عرب وژن ، تا آنجا که توانست در دیلمان مزگت و در دل اسلام اهریمنی ، مذهب زیدی را ساخت .

دین ، این پدیده اجتماعی یا بهتر بگوییم ، فاجعه اجتماعی که در درازنای تاریخ خون میلیون ها انسان را ریخته و چون سدی در مقابل علم و دانش ایستاده ، به عنوان بزرگترین عامل بردگی و بندگی شناخته شده است . بشر با ساختن دین ، چنان خودش را در پیله باورهای مومیائی – مذهبی گرفتار کرده که بعید است بتواند از آن خلاصی یابد و در این میان نقش ایرانیان گرانقدر در ساختن موهومات مذهبی ، بیش از سایر ملل است . این ما بودیم که بنیاد خرافه را گذاشتیم . این ما بودیم که راه ترساندن جهانیان را با افسانه های سادیسمی جهنم و دوزخ نشان مردم دنیا دادیم .

در کشور اسلام زده ما ، تیره روزی و خاکستر نشینی مردم ما صرفا ناشی از مذهب زدگی است . اسلام و شیعه بزرگترین عامل بدبختی ماست . چهل سال است که چهره زشت و دهشتناک اسلام را بدون نقاب دیده ایم و هم چنان برای آن سنگ به سینه میزنیم .



یک تن از این دختر جوان بپرسد : دیروز پدر و مادر بی بینش تو همراه با نیرو های مسلح خوش غیرتمان ، کشور را به مشتی دستار بند تازی پرست ، پیشکش کردند. میگوئیم باور سنتی توام با حماقت عامل آن تیره روزی بود . اینک تو را چه میشود که چهل سال تمام ظلم و جور و ویرانی میهنت را دیدی و هم چنان با نشان دادن علامت پیروزی !!!!! همراه با خنده ، رنگ سفاهت به چهره ات می پاشی .

اوراق سیاه تاریخ کشورمان ، هزاران درد از سلطه گری مبلغین مذهبی دارد . پیش از اسلام و بعد از آن مشتی جاه طلب ، بر جان و مال و اندیشه مردم ما چنگ انداخته بودند . موبدان زرتشتی زمان ساسانیان همان کار را کردند که آخوند های دوره صفویه و قاجاریه اعمال نمودند .

چرا باید بزرگترین نیروی اجتماعی – فرهنگی و

سیاسی ما را مشتی بیمار جنسی ، عقب مانده و

جنایتکار تشکیل دهند ؟ سال 57 ، خرد ما زیر آفت دین زدگی

مان جان داد . چگونه میتوان باور کرد که ملتی بدانگونه دست به ی خودکشی میلیونی بزند . چرا صاحبان قلم ما ، اندیشمندان ما دست از لاس زدن بر نمیدارند ؟ چرا نمی گویند : ایران و ایرانی تنها یک دشمن واقعی دارد و آن اسلام است ؟ چرا این سرطان ملی را درمان نمی کنند ؟ چرا کاری نمی کنند تا بند ناف تیره روزی ما قطع شود ؟ چرا باید ، بردگی و بندگی اختیاری و موروثی ما ادامه یابد ؟ چرا تا امروز برای هر ویروسی واکسن ساخته ایم ولی برای ویروس جانکاه مذهب هنوز واکسنی ساخته نشده ؟

تا به کی این فریب روشنفکر نما ها که میگویند : اسلام راستین با اسلام آخوند ها متفاوت است را تحمل کنیم ؟ آنچه که باید گفت این است که : میزان آگاهی و معلومات علمی و تاریخی مردم ما و خصوصا تحصیلکرده های ما راجع به دین و مذهب بسیار کم است . به جرات میتوانم بگویم بسیاری از مدرک دارهای ما از وجود رشته هائی چون دین شناسی و دین شناسی تطبیقی نا آگاهند . میزان دانش مردم ما در حد خواندن هجو نامه قرآن ، آنهم به زبان طوطی وار عربی و فقه و شرعیات نیم بندی بود که در دبستان و دبیرستان یادمان دادند .

اوج بی مهری ایرانیان نسبت به مردم جهان زمانی هویدا میشود که آنچه در دین بازی ما دیده میشود ، تمامی رنگ آسمانی دارد !!! دین های دیگری وجود دارند که خود را زمینی میدانند ، نظیر بودائیسیم و یا هندو گرائی و کنفوسیوس گرائی . در این مذاهب حرفی از خدا و پیامبر و وحی و الهام نیست . دکان بزرگ امروز ، خیلی ها را سرکار گذاشته و برای تعدادی هم منافع مادی خوبی به همراه دارد . به غیر از مبلغین مذهبی ، مردم شناسان ، جامعه شناسان و روان شناسان هم به این ورطه هولناک

کشیده شده اند . چرا سخن اندیشمندی چون فروید که میگوید : دین نوعی بیماری روانی در سطح جهانی است را اندیشمندان ما که کار هدایت جامعه و مردم به عهده آنهاست ، نادیده میگیرند ؟ با نگاهی اجمالی به فجایع مذهبی و واپسگرائی مذاهب ابراهیمی با ید همزبان با بسیاری از فلاسفه گفت : دین تنها ترمز پیشرفت و تمدن گرائی است .

امروزه جهانیان در دام هشت دین بزرگ و مطرح دنیا : یهودیت ، مسیحیت ، اسلام ، بودا گرائی ، شینتو گرائی ، کنفوسیوس گرائی ، هندو گرائی و تائو گرائی گرفتار شده اند که تمامی آنها دارای یک مخرج مشترک هستند : اعتقاد به نیروی نامرئی و جهان غیب ، یعنی خرافه . بنا براین تفاوت فاحشی در بین دین ها وجود ندارد که بگوئیم آسمانی آن با زمینی آن فرق دارد .

ماهیت دین تنها در یک چیز خلاصه میشود و مابقی آن قصه است : ترساندن مردم و کولی گرفتن از مشتکی برده که به بندگی خود افتخار می کنند !

در تمام درازنای تاریخ ما ، از دین به عنوان کسب و کار استفاده شده و کسب قدرت یک آخوند ، موجب تشویق آخوند ها و درنهایت پر شدن فساد کده ای بنام فیضیه از لارو کرم هائی شده که به آنها طلبه میگوئیم . آیا میتوان به بسط نوزائی عقلانی ایرانیان که در دیماه گذشته شاهد جرقه زدن آن بودیم ، دلخوش بود ؟ آیا روزی این زشت کاریها ، این ستمگری ها که بنام و زیر پر تو مرگ آور دین باعث تیره روزی ما شده ، پایان می یابد ؟

چه بر سر ما آمد که صاحبان اندیشه ، روشنفکران و شاعران و

نویسندگان پنجاه و هفتی این چنین خوار و زبون شدند که شعور و درایت و تعهد خود را برای مخالفتی ابلهانه با شاه زیر پا گذاشتند و میهن ما را به صدر اسلام بر گرداندند . صد و چهل سال پیش زنده یاد میرزا آقا خان کرمانی گفته بود : دین مبین اسلام ، مناسب قبائل وحشی و دزد مزاج باشد که راهی برای معاش و زندگی جز غارت و یغما نداشتند و جز طریق فحشاء نمی پیمودند و انواع فحشاء و ظلم در میانشان شایع بود .

آیا تازی پرستانی چون علی شریعتی ، سید حسین نصر ، مهدی بازرگان و دار و دسته ملی – مذهبی ها ، احمد فرید و... از ماهیت نجاست آلود اسلام نا آگاه بودند که برای این مذهب واپسگرا ضد انسانی تبلیغ میکردند ؟

از دست دادن قدرت !

پس از فرو پاشی سلسله ساسانیان که رسماً حامی دین زرتشتی بودند ، موبدان قدرت خود را به میزان بالائی از دست دادند . از دست دادن مقام و شوکت پیش از یورش اعراب ، نه تنها انگیزه ای برای مبارزه موبدان نشد ، بلکه در هیچ یک از شورش های ایرانیان علیه عربها ، کوچکترین رد پائی از موبدان دیده نمی شود . به یاد می آورم ، بیست سال پیش را ، آن زمانیکه نزد، ردوی بزرگ زرتشتی ، علی اکبر جعفری در انجمن دوستداران زرتشت در جنوب کالیفرنیا رفته و گفتم : زمان مناسبی است که کشور غصب شده و دین نیاکان خود را از تازی پرستان بگیریم و در کمال حیرت ، ایشان پاسخ دادند : ما اگر کاری بکنیم ، رژیم جمهوری اسلامی ، هم کیشان زرتشتی ما را در ایران اذیت می کنند !!!!!!!!!!!!!

سالها ست که متوجه شده ام : تنها چیزی که برای مبلغین مذهبی مطرح است ، نفع مادی آنهاست . این گروه ، نه وطن دارند و نه شرف و نه نیوند انسانی . در سده سوم هجری اگر مزدیسنان و موبدان زرتشتی کاری کردند ، باز در راستای تحمیق و فریب توده ها بود ، آنها در امر اشاعه خرافات قدم بر داشتند . موبد اتورفرن بغ مزدیسانی ، شروع به جمع آوری " دین کرت " نمود .

مجموعه دین کرت نیز که حاوی 92 سؤال و جواب راجع به مسائل مذهبی بود در این دوره نوشته و جمع آوری شد . (881 میلادی)

موبدان در این زمان چند اثر مذهبی دیگر نظیر شگندگمانیک و یجار ، اختیارات زادسپرم که باز پرداختن به افسانه و موهومات روح و جن و پری و آفرینش گاو و گاو مرد ، بود را انتشار دادند . مامون خلیفه عباسی هم برای موبدان مناظره دینی ترتیب میداد و موبدان امید وار به تجدید زرتشیگری در ایران اسلام زده بودند. در آن زمان شیراز ، سیرکان ، کرمان ، ری و سرخس مراکز زرتشیگری بودند .

در این زمان ابو محمد عبدالله بن المقفع ایرانی !!!!! کتاب بزرگی که شامل علوم کثیر و اخبار پادشاهان و بنا ها و سیاست های ایرانیان بود از زبان پهلوی برای هشام بن عبدالملک به عربی در آورد . (ایران در عصر ساسانیان ، رویه 61 و 62) . با این کار بن مقفع ، مابقی ایرانیان پشت به وطن کرده که بیشترشان پیرو مذهب شعوبیه بودند ، شروع به جایگزینی زبان عرب بجای پهلوی نمودند . برخی از اندیشمندان !!!!!!! هفت خط و سرسپرده تازیان میگویند : اینکار ایرانیان در حقیقت مقابله با عربها بود !!!!!!! که خود را برتر از ایرانیان می شمردند . آیا استدلال از این آبکی تر هم وجود دارد ؟ ما فرهنگ و زبان خود را نابود کنیم ، آنرا به

یک زبان دیگر در آوریم که بگوئیم : ما قبلا اینکاره بوده ایم !!! تا بعدها
زنا زاده عراقی ، لاریجانی ، رئیس مجلس شورای اسلامی بگوید :
ایرانیان پیش از اسلام بربر و وحشی و بی فرهنگ بودند .

کار مالش میان تنه اعراب بجائی رسید که بن قتیبه ایرانی (ابو محمد
عبدالله بن مسلم بن قتیبه الجبلی) در کتاب تفضیل العرب علی العجم
نوشت که دانش عرب به کواکب و مطالع و مساقط آن ، قابل مقایسه با
عجم نیست !!!! این زنا زاده تازی پرست در کمال بیشرمی و برای خوش
رقصی ، هم میهنان خود را پست ترین امم و اخس معرفی می کند . (آثار الباقیه ،
رویه های 238 و 239) .

خدای نامه ، بزرگان سگستان ، الپیکار ، کلیله و دمنه ، آئین نامه ، التاج
، الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر ، کتب دیگری بودند که بن مقفع
آنها به عربی در آورد . رقابت برای نابودی فرهنگ و زبان پارسی بین
ایرانیان پشت به وطن کرده ، بعد ترسناکی پیدا کرد . **با انتشار هر
کتاب به زبان عربی ، اصل آن از دور خارج میشد .**

در بین تمام ملل مرسوم است که کتب دیگران را به زبان خود ترجمه می
کنند ، کاری که اسکندر در مورد کتابهای پارسی کرد و دستور داد تا آنها
را به یونانی ترجمه کردند ، نه اینکه ما کتابهای خودمان را به عربی
ترجمه کنیم و زبان خود را از رونق بینداریم. به راستی که مشنگ تر از
ما در جهان نمی یابید .

احمد بن یحیی البلاذری ، اسحاق بن یزید (ایرانی وژنی که از نزدیکی
مادرش با یک عرب ، چشم به جهان گشوده بود) ، محمد بن الجهم
برمکی ، هشام بن ابوالقاسم اصفهانی ، موسی بن عیسی کسروی ،

زادویه بن شاهویه اصفهانی ، محمد بن بهرام اصفهانی ، بهرام بن مردانشاه موبد ، بهرام هروی مجوسی ، هرکدامشان تیشه به دست گرفته و ریشه زبان پارسی را زدند .

ضربه های کوبنده بر پیکر فرهنگ و زبان پارسی از سوی ایرانیان بی وطن و بنده خلفای عرب وارد شده بود که با پیدا شدن ایلغار مغول آخرین دم خود را کشید و ضربه نهائی را خورد .

عرب طماع برای گرفتن هدایای نوروژی (حجاج بن یوسف ثقفی) اجازه داد تا نروز بر گزار شود . (مجله کاوه ، سال اول ، دوره قدیم ، شماره های 5 و 6) . خلفای عباسی که حکومت خود را مدیون ایرانیان میدانستند ، از سر لطف به این خوش رقصی اجازه دادند تا ایرانیان نروز و مهرگان خود را حفظ کنند . همه ما میدانیم از آن زمان تا امروز ، آخوند ها بارها خیز برداشتند تا اعیاد ملی ما را بگیرند ولی موفق نشدند .

همانطوریکه قبلا گفتم : دین بازی ایرانیان در زمان ساسانی که پیروان هر مذهب و فرقه ، سایه همدیگر را با تیر میزدند ، موجب سقوط و فرو پاشی ساسانیان و در نهایت افتادن کشور به دست مشتی عرب بیابانگرد بربر شد . در آن زمان برخی از جور و ظلم موبدان زادبوم خود را ترک می گفتند ، درست مشابه زمانیکه جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی روی کار آمد و میلیونها ایرانی ترک وطن گفتند . زمانیکه مانویان و مزدکیان را از دم تیغ گذراندند ، درست نظیر امروز که شیعیان خون سنی ها و دراویش و بهائی ها را می ریزند ، و ما توقع انسجام و اتحاد و میهن خواهی داریم . بسیاری از مردم ما در داخل خاک کشورشان بیگانه اند ، بخاطر اینکه مشتی بیگانه دستار بند اشغالگر ایران

را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده اند .

وقتی میگویم ، این ما ایرانیان بودیم که دنیا را در خرافه غرق کردیم ، اشاره ام به مانویان زمان ساسانی است . پس از کشته شدن مانی ، مذهب او جان تازه ای گرفت . 25 سال پس از مرگ مانی و دیگر پیروان او ، جمعی از ایرانیان خرد باخته به آسیای صغیر و مصر رفتند و از آنجا به تبلیغ مانویت در شمال افریقا پرداختند . در امپراتوری روم ، دیو کلسین و قسطنطین ، احکامی علیه مانویان صادر کردند که جلوی تبلیغ آنها گرفته شود . (نشر دین مانی در امپراتوری روم ، گان ، 1909 ، رویه 34). مذهب صادراتی مانوی ، افریقای جهل زده را تسخیر کرد . امروز همان آفریقای فاصله گرفته از تمدن جهانی ، در دام هولناک اسلام دست و پا میزند . یک فرقه مانوی در بلغارستان بسط و توسعه یافت و عقاید آنها از راه دره دانوب به طرف ایتالیا و فرانسه نفوذ کرد . پیروان این طریقت در اروپا که بنام کاتار (پاکان) خوانده میشدند ، اعتقاد داشتند که خدای پیش از مسیح ، شیطان و اهریمن بوده ، که البته بی مناسبت سخن نگفته اند !!!! و مسیح خود خداست که باید با شیطان بجنگد . پیروان این طریقت مانوی به زناشوئی اعتقاد نداشته و تنها گوشت ماهی میخوردند .

در تولوز و آلبی ، دو حکومت به راه انداختند و نام آلبی ژوا بدین مناسبت به آنها داده شد . اینوسان سوم در 1208 میلادی بر ضد آنها فتوا داد و پیروان مانوی را قتل و عام کردند و نشانی از آنها باقی نگذاشتند . (سلیمان ربینه ، تاریخ جامع ادیان ، رویه های 430 و 431 ، 1928 میلادی) .

مانویان در بابل و تیسفون بسیار بودند . انوشیروان که مزدکیان را قتل و عام کرد ، هر فرد مومن به مانی را پیدا کرد کشت . (تبعات مانی ،

ویلیام جکسون ، رویه 5) .

مذهب مانوی در آسیای میانه با فرامین بودا دمخور شد. آنها برای بازار گرمی بیشتر ، داستانهای بودائی را نقل و به دین خود می چسباندند .

چینی ها از دین مانوی استقبال نکردند ، گرچه آثار این مذهب تا سده 17 میلادی در این کشور دیده میشد .

در ابتدای یورش اعراب به ایران تا میانه حکومت امویان ، مسلمانان توجه خاصی به مانویان نداشتند و فکر میکردند ، آنها جزئی از دین زرتشتی هستند . در عهد ولید بن عبدالملک ، فرقه جدیدی از مانویان بنام دین آوریان ساخته شد ! و جالب اینجاست که خود آنها پس از مدت کوتاهی به دو گروه تقسیم شدند ، یکی طرفداران مهر و گروه دیگر طرفداران مقلاص ، جانشین زاد هر مزد ، رئیس دین آوریان . این فرد با سنت مانویان سخت مخالف بود و معلوم نشد ، چرا او را برای رهبری انتخاب کردند !! با برکناری مقلاص ، مانویان دست به ابتکار جالبی زدند . آنها یک رهبر بنام ابو هلال الدیحوری را از آفریقا وارد کرده و رئیس خود کردند !!! حال به ایرانیان گرانقدر سال 57 ایراد میگیرند که چرا یک هندی زاده را به عنوان رهبر از عراق و فرانسه وارد و راه نابودی میهن را برایش هموار کردند . در اواخر حکومت خلفای اموی ، خطر عقاید مانوی برای اسلام حس شد . یکبار دیگر زرتشتیان دست خود را در دست عربها گذاشتند تا مانویان تار و مار شوند !!

مسلمانان ، پیروان مانی را زندیق می خواندند . (ادوارد براون ، تاریخ ادبیات ایران ، رویه های 159 و 160) .

از دید عرب اشغالگر ، مانویان ، تنها مخالف حکومت نبودند ، بلکه آنها

پیرو پیامبر دروغین خود ، مانی بودند! (نه اینکه پیامبر خودشان

راستکی بوده) و هم چنین به آنها انگ ضد طبیعت !! و جامعه !!
چسبانند . (آیا مسلمانان امروز که کشور ما را اشغال کرده اند ،
میتوانند مخالفین خود را ضد طبیعت و ضد جامعه خطاب کنند؟) .

خود مانوی ها نیز از دم جنبانی برای عربها ابائی نداشتند ! در زمان
منصور خلیفه عباسی ، طبیب او خصیب و کاتب او یزید بن الفیض هر دو
مانوی بودند . (جهشیاری ، رویه 182 و تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه
520) .

سخت گیری نسبت به مانویان از زمان خلیفه عرب ، مهدی شروع شد . (
سال 163 هجری) . در حلب ، او جمع کثیری از زندیقان را کشت و
کتابهای آنها را پاره پاره کرد (تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه 498) .

**با بررسی تاریخ آلوده به مذهب ایران ، آنچه قابل توجه
است ، این است که حتی یک روز ایرانیان به غیر از
مذهب و فرقه سازی به چیز دیگری فکر نکرده اند .**

پیش از این نوشتم ، یهودیان قبل از اسارت و تبعید و معاشرت با
زرتشتیان ، به زندگی پس از مرگ و بهشت و دوزخ اعتقادی نداشتند و
در اسفار پنجگانه تورات ، یعنی پیدایش ، خروج ، لاویان ، اعداد و
تشنیه نشانی از بهشت و جهنم و دوزخ و پل صراط نیست . یهودیان
باورشان این بود که بشر از خاک آفریده شده و به خاک بر میگردد .
پاداش و عقوبت نیز در همین دنیا داده خواهد شد . یهوه روان پریش در
بند اول ده فرمان میگوید : من انتقام گناه پدران را از پسران تا نسل
چهارم میگیرم !! و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست میدارند و احکام

مرا نگهمیدارند ، رحمت می فرستم ! (خروج 20-5) .
از نظر تورات هیچ تفاوتی بین مرگ انسان با حیوان وجود ندارد .
اما قصه باقی های دین زرتشت به یهودیت و مسیحیت وارد شد و آنها را
بیش از پیش در خرافات فرو برد .

یهودی ها باورشان این بود که مردگان به سرزمین اموات (شئول)
میروند . دفن مردگان در دین یهود بیشتر جنبه تشریفاتی داشت تا اعتقادی
و در آن چشم و هم چشمی وجود داشت . مراسم هر چه با شکوه تر ،
منزلت مرده !! و باز ماندگان آنها بیشتر ! و مراسم ساده ، یعنی سر
افکندگی مرده و خانواده او !!! یهودی سخنی راجع به روز قیامت و بلند
شدن مرده ها و زامبی شکل رژه رفتن آنها نمیزد . این خرافات را ما یاد
آنها دادیم . در دین یهود فرد گناهکار مجازات نمی شد . خانواده و قبیله
او ، دسته جمعی مجازات میشدند . احشام آنها نابود میشد و خانه و کاشانه
آنها به آتش کشیده میشد . آتش خشم یهوه وقتی فرو کش میکرد که دیگر
نشانی از فرد خاطی و قبیله اش وجود نداشت . زرتشیان به یهودیان یاد
دادند که بهتر است خدای قبیله ای خود را به خدای یکتا و خالق عالم
!!!تبدیل کنید . امشاسپدان زرتشیان ، به خدمت یهوه در آمدند و اسامی
عبری بخود گرفتند . زرتشیان چهار فرشته میکائیل ، جبرائیل ، رافائیل
و اورائیل را به یهوه ملحق کردند و چون دیدند تعداد این فرشته ها کم
است سه فرشته دیگر بنامهای ؛ اسرافیل ، عزرائیل و اوهی ئیل را به
جمع مقدسین بارگاه یهوه اضافه کردند که بعد ها تمامی اینها مورد استفاده
شارلاتان عرب ، محمد قرار گرفت . زرتشیان باعث شدند که خدای جبار
، خون ریز و قسی القلب یهود که عاشق قربانی گرفتن و دود کباب بود ،
واجد صفات ملایم تری مثل رحیم هم بشود . زرتشیان وجود شیطان را به

یهودیان زور چپان کردند . یهودیان پس از بازگشت از بابل ، صاحب شیطان شده بودند !!! قصه آفرینش و داستان مضحک کشتی نوح در این سالها توسط زرتشتی ها ، سومری ها و آکادی ها به خاخام های یهودی منتقل شد . قیامت ، داستان رعب انگیزی که تا امروز ذهن میلیارد ها انسان را مشغول کرده توسط مبلغین زرتشتی ساخته و پرداخته شد و به دیگر ادیان رخنه کرد .

پس از نابودی دولت یهود به دست آشوری ها و به اسارت در آمدن قوم یهود ، برای جلوگیری از هم پاشیدگی قطعی بنی اسرائیل ، باز زرتشتیان به یاری یهودیان شتافتند و با افسانه سازی و ساختن سو شیانت ، ناجی آخر الزمان ، نه تنها برای یهودیان ، بلکه برای سایر ادیان دکانی پرسود باز کردند که تا امروز در آن باز است . ناجی آخر زمان ساخته شد ! این منجی یک روز مسیح است و روز دیگر شائول و زمانی داود و برای مسلمان شیعه خرد گم کرده ، مهدی .

هم میهن : کمی زحمت خواندن متون تاریخی را بخود بده . بخوان تا بدانی ، چگونه عیسی پیامبر شد ، پیروان او در ابتداء چه کسانی بودند که زود او را ترک کردند . وقتی عیسی ظهور کرد ، یهودیان که از جور و ظلم رومی ها جانشان به لبشان رسیده بود، گرد او جمع شدند و چون با کشته شدن عیسی به هیچ یک از وعده های او نرسیدند ، او را ترک گفته و دوباره به دین سابق خود برگشتند .

درد بشر امروز این است که ذهنش ، مغزش در پشت هزاره ها یخ زده است و هنوز به فکر آمدن سوشیانت و مهدی است !!!!

در سال 132 میلادی ، یهودی ها به گرد سیمون بن کوزبا در آمدند و بر رومی ها شوریدند و اورشلیم به تصرف آنها در آمد . در آن زمان یهودیان گفتند که سیمون ، مسیح موعود است . پایان این شورش منجر به قتل و عام یهودیان شد . منجی نتوانست کاری انجام دهد و خود نیز کشته شد . از آن زمان تا سال 1774 میلادی ، 34 تن یهودی ادعا کرده اند که مسیح موعود هستند !!!!! که آخرین آنها موسی لوزاتو بود .

پس از دین یهود ، نوبت به مسیحیان رسید که خود را با افسانه های خرافی و بچگانه زرتشتیان سرگرم کنند . بهشت و جهنم و قیامت را ایرانیان گرانقدر وارد انجیل مرقس نمودند و آنرا در دهان پولس گذاشتند : در جهنم آتشی است که خاموشی نمی پذیرد !!!!! (انجیل مرقس ، 44-9) و گفتار پولس راجع به قیامت یا روز رستاخیز: با صدا و آواز رئیس فرشتگان و با صور خداکه از آسمان نازل میشود ، مردگان بر خواهند خاست !! اگر ما زنده باشیم !! با آنها در ابرها خواهیم شد !! تا خدا را در هوا استقبال کنیم !!

این مزخرفات و یاهو هائی که ارزش یک خروس هم ندارند ، سر لوحه تبلیغات کلیسا و متفکران !! و مقدسین قرار گرفت .

در سنت کلیسا که متأثر از قصه بافی های زرتشتیان راجع به وجود روح است ، به روز ارواح بر می خوریم که در آن روز ناقوس ها برای خلاصی ارواح به صدا در می آیند ! البته آزادی روح مردگان بسته به میزان پولی است که بازماندگان می پردازند تا مرده آنها به جهنم نرود و لااقل اگر گناهکار است به دوزخ برود که شرایط زندگی در آن به مراتب بهتر از جهنم است !!

در اروپا مردم عاصی از پرداخت مالیاتهای اجباری که کلیسا برای

آمرزش ، معافی از کیفر ! ، اعتراف به گناهان ، غسل تعمید ، ، ازدواج ، مراسم دفن و یادبود از آنها می گرفت ،مقابل کشیشان قد علم کردند و مسائل مذهبی زیر سؤال اندیشمندان با وجود خطر مرگ و سوزاندن ، قرار گرفت ، ما ایرانیان دین زده ، خود را برای ساختن مخوفترین ، خشونت بار ترین ، جاهلانه تر و ایران بر باد ده ترین مذهب ، یعنی مذهب رسمی کشور ، شیعه آماده می‌کردیم . مردم اروپا در سده 14 میلادی متوجه شدند که : کلیسا صرفاً یک موسسه عریض و طویل مالی است که وظیفه اش چاپیدن مردم ، بالا کشیدن املاک و تامین مخارج مشتی مفت خور کلاش بنام کشیش است . نکته ای که پس از چند سده ، هنوز ، هم میهن خرد گم کرده من به آن واقف نشده است . رفورم مذهبی در اروپا اتفاق افتاد و مردم دست های پلید مذهب را از سیاست کوتاه کردند و در عوض ما ایرانیان با روی کار آمدن صفویه ، خود را در دام مهلک شیعه انداختیم . ایران این بار در کام آخوند ها بطور کامل فرو رفت .

چه شد که تمدن ما بر باد رفت ؟

قدر مسلم تمدن هیچ ملتی یکباره ساخته و پرداخته نشده است . نکته تائر انگیز عدم حفظ این دستاورد تاریخی است . پایمال کردن دست آوردهای اجداد و نیاکانمان است . با دست خود به نابودی کشاندن تمدن کهنمان است . تاریخ ایران و اوراق سیاه آن از ندانم کاری مردم و رهبران انباشته است . مخوف ترین نوع رژیم سیاسی عالم که امروز در کشورمان حاکم است ، مولود و محصول تمدنی !!! است که اجداد ما برای ما به ارث گذاشته اند و علیرغم آگاهی های لازم ، هم چنان خود را بخواب زده و کرخت و بی حال به تمام

فجایع موجود نگاه می کنیم . دین بازی ما ایرانیان بزرگترین عامل نابودی فرهنگ ما است . بزرگترین عامل بی هویتی و بی شناسنامه بودن ماست . اگر عرق میهن نداریم ، اگر در مقابل یورش بیگانگان ، مقاومت نمی کنیم و خود را در وجود دشمن و یا دشمن را در وجود خود هضم می کنیم ، بخاطر باور های ابلهانه ای است که داریم . هیچ دینی خارج از قالب های فرهنگی دورانی که آن ملت در آن زمان زندگی میکردند و پذیرای آن بهر علت بودند ، نمی تواند به وجود بیاید . درد ما این است ، وقتی فشار خلفای عرب از سر ما برداشته شد ، مثل یک روسپی که به محله بدنام خو و عادت کرده و از آن خارج نمی شود ، ما نیز همان بلا را بسر خود آوردیم . دایه مهربانتر از مادر شدیم و با دست خود شیعه را مذهب رسمی کشورمان کردیم . عرب وارث هیچ تمدنی نبود . مگر میشود از دل ریگزار انتظار تمدن را داشت ؟ اسلام با قرض زرتشتگری ، یهودیت و مسیحیت دارای تمدن شد . تمدنی که دنیا را بخاک و خون کشاند و موجب شد تا جهان بالغ بر یک میلیارد و نیم منگول ، بدون اینکه کروموزوم اضافی 21 داشته باشند ، را در خود جای دهد .

کمی اندیشه کنید تا بدانید و بفهمید این تمدنی که امروز به نام اسلام بخورد شما میدهند از کجا آمده : آنچه در باره شیطان ، فرشته ، جن و پری ، قیامت و بهشت و جهنم و پل صراط و معراج و منجی آخر زمان آمده ، تمامی از عقاید زرتشیان است . آنچه در باره توحید ، قصه های کتاب مقدس ، احکام کیفری ، قصاص و سنگسار و غرامت ، مالکیت ، ارث ، بیع ، اجاره ، صدقه و زکات آمده ، کپی از دین یهود است . احکام زنا و لواط و تعدد زوجات و طلاق تعدیلی است از فرامین یهود و عادات متداول در عربستان پیش از محمد . پیامبر اسلام در هجو نامه قرآن ، از

قاعده یک کلاغ به چهل کلاغ سود جسته و قصه های ذکر شده در تلمود، را که مشتی خاخام در نیمه سده سوم و اوائل سده چهارم بافتند و آنها را به تورات و میشنا اضافه کردند ، به عنوان داستانهای الهی در کتاب خود جا داده است . دمخور بودن محمد با مسیحیان قبائل خمیر ، ربیع و عربهای مسیحی نجران و غسان و آنهاییکه در امر تجارت با آنها گفتگو میکرد ، زیر بنای فکری او را تشکیل دادند . آیه 85 سوره مائده دلیل بحث و گفتگوی محمد با یهودیان و مسیحیان ساکن عربستان است . آیه 105 سوره نحل را بخوانید تا متوجه شوید محمد از سلمان فارسی کسب اطلاعات میکرده است : ما (الله) می دانیم که آنهاییکه میگویند ، آیات قرانی را انسانی به فرستاده ما یاد میدهد که زبانش عجمی است ، در حالیکه ما قرآن را به زبان فصیح عربی فرستادیم !!

در اینجا حیفم می آید تا شاخ و برگ دادنهای شارلاتان عرب ، محمد از قصه رستاخیز را که از زرتشیان شنیده برایتان باز گو نکنم .

سوره انفطار 5-1 : روز رستاخیز ، آسمان شکافته شده ! و ستاره ها می ریزند و دریا منفجر میشوند !! تمام گورها و قبرستانها زیر و رو میشوند !!

سوره تکویر 3-1 : روز رستاخیز ، آفتاب در هم پیچیده میشود ! و تمام کوه ها شکاف برمیدارند !!

سوره واقعه 4-1 : روزی که زمین می ایستد !! کوه ها فرو می ریزند و ریز ریز میشوند !! ، رستاخیز است .

سوره انشقاق 4-1 : در رستاخیز زمین تخت و کشیده میشود و تمام مواد درون زمین بیرون ریخته و زمین خالی میشود !!

سوره الزمر ، آیه 68 : دو بار در صور دمیده میشود . بار اول تمام موجودات بیهوش میشوند و در دم دوم تمام مردگان بیدار شده ، از گور در می آیند و می ایستند !!

سوره معارج ، آیه 4 : روز رستاخیز 50 هزار سال طول می کشد !!
سوره الزمر ، آیه 69 : زمین به نور خدا روشن میشود ، پیامبران و شهدا حاضر میشوند و قرآن را در میان گذاشته تا به حق بین مردگان داوری شود !!

سوره الحاقه : ، آیه 17 : خدا نشسته بر ارابه ای که 8 فرشته آنرا می کشند ، ظاهر میشود !! فرشته ها بین دو تا چهار بال دارند ! و هر چه خدا بخواهد برایش مهیا می کنند !

سوره نور ، آیه 24 و سوره یاسین ، آیه 65 : در روز رستاخیز ، هیچ کس نمی تواند سخن بگوید ، چون بر دهان آنها مهر زده اند !!!! تنها دست و پای آنان صحبت می کنند !!!!

هم میهن : این مزخرفات را می شنوی و باز روزی پنج بار پیشانی بسوی بتکده کعبه به خاک می مالی و به زبان الفاظی را می آوری که معنای آنها را نمیدانی . تو را چه میشود که با این همه آگاهی که خصوصا در سالهای اخیر توسط پیشگامان راه آزادی و بیداری داده شده ، هم چنان در پیله باور های مومیائی – مذ هبیت جا خوش کرده ای و کوچکترین تکانی بخود نمیدهی ؟

روزی که زرتشتیان برای شارلاتان عرب حرف از بهشت زدند ، فکر نمیکردند که این هفت خط عرب ، از داستانهای آنها شهر نوئی به وسعت

عرض آسمانها و زمین بسازد (سوره آل عمران ، آیه 127)

شما را کنار دختران نار پستان کم سن و سال می نشانیم !! (سوره النبا ، آیه 32) . حوریان پرده نشینی که هیچ انسانی و یا جنی !! آنها را لمس نکرده !!! (سوره الرحمن ، آیه 74) . ما (الله) جفت می کنیم مومنان را با حوریان فراخ چشم !! (سوره طور ، آیه 22) . در کاسه ها و قدح های نقره ای و بلور ، مخلوطی از کافور بهشت و زنجبیل به مومنان می‌دهیم !! در آنجا پسرکان نورس جاودانی که گویا مروارید سفته اند ، حضور دارند !!! (سوره الزمر ، آیات 16 تا 20) .

هم میهن : شامورتی بازی از روز اول با اسلام زاده شد و تا کنون ادامه دارد . وقتی محمد مرد ، انصار اجتماعی تشکیل دادند تا برای پیامبر دزد و جنایتکار و زنباره اسلام جانشین تعیین کنند . این خبر به گوش عمر و ابوبکر رسید و برای اینکه سرشان بی کلاه نماند به محل گرد هم آئی انصار رفتند . ابوبکر پیشنهاد کرد ، عمر از مهاجرین و عبیده بن جراح از انصار به عنوان خلیفه و وزیرش انتخاب شوند که ناگهان عمر برخاست و با یک سیاه کاری و گرفتن دست ابوبکر و بالا بردن آن ، فریاد زد : مگر پیغمبر فرمان نداد تو با مسلمین نماز بگذاری ؟ تو جانشین او هستی و ما با تو بیعت می کنیم !!!! و بدین سان با یک شامورتی بازی و گنگ بودن انصار ، قدرت به ابوبکر انتقال یافت . عین این بازی را در جمهوری اسلامی دیدیم : هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی میشود و در یک شوی مسخره ، سید علی خامنه ای را به نمایندگان و مردم مسخ شده ما به عنوان جانشین خمینی قالب می کند .

ابوبکر در زمان وفات ، دوست و یار غار خودش ، عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد . در زمان خلافت این دو ، میهن ما عرصه تاخت و تاز و وحشیگری های اعراب قرار گرفت و ته مانده فرهنگمان به باد رفت .

در زمان حکومت خلفای بعدی ، سردار سپاه جهل ، طارق به اسپانیا قدم گذاشت و مسلمانان پس از فتح اسپانیا به فرانسه رسیدند ولی دلاوری بنام شارل مارتل ، بربر های عرب را به سختی شکست داده و از ورود و ماندگاری بیابانگردان خون خوار جلو گیری به عمل آورد . پس از قتل عمر به دست ابو لولو ، عثمان به خلافت رسید و دستور به جمع آوری و تدوین هجو نامه قرآن داد . عثمان نیز بخاطر جبر و زور و ظلمش موجب بروز طغیان شده و کشته میشود (658 میلادی) . مردم دژخیم محمد ، علی را به خلافت بر می گزینند . دوران کوتاه خلافت علی ، تمامی در جنگ می گذرد که مشهورترین آنها ، جنگ جمل ، صفین و نهروان بود . در زمان خلافت سنگدل عرب ، علی ، دسته خوارج ظاهر میشوند که یکی از آنها بنام عبدالرحمن بن ملجم مرادی ، علی را شقه می کند . پس از مرگ علی ، خلافت به دست قبیله بنی امیه ، رقیب دیرین بنی هاشم می افتد و بطور موروثی ادامه می یابد .

در آن دوره بازار حدیث و حدیث سازی از گرمی خاصی بر خور دار بود و جالب اینجاست که هر حدیث ساز فرقه و مذهبی در دل اسلام جاهل پرور ، به وجود آورد . البخاری از میان 600 هزار حدیث موجود که از پیامبر زبانه عرب ، محمد ، نقل قول شده بود ، 7295 حدیث را انتخاب و در کتاب خود ، جامع الصحاح جا داد . ایرانیان دین باز به 600 هزار حدیث راضی نشدند و در زمان محمد باقر مجلسی ، آخوند مطرح زمان صفویه ، تعداد حدیث ها از یک میلیون گذشت .

اگر در بین خوانندگان این نوشتار کسی علاقه به یاوه هائی که بنام حدیث ، سده هاست بخورد ایرانیان مسخ شده میدهند ، دارد ، میتواند به کتب زیر مراجعه کند : الکافی ، آخوند کلینی . جامع الصحاح ، اسماعیل

البخاری . مجموعه صحاح مسلم بن حجاج نیشابوری . مجموعه صحاح
سليمان بن داود فارسی . جامع السنن احمد نسائی خراسانی و جامع السنن
ماجه قزوینی .

**نکته ای که تا امروز از دید بسیاری از نویسندگان ،
پژوهشگران و صاحبان قلم ایرانی به دور مانده و آنها
در نوشتار های خود به آن اشاره نکرده اند این است
که با ذکر مطلبی راجع به تاریخ اسلام ، تنها به ذکر
ماخذ اشاره می کنند ، در حالیکه خود ماخذ باید زیر
سؤال قرار گیرد .**

وقتی ابو جعفر طبری ، صاحب تاریخ طبری میگوید : آنچه من در کتاب
خود نوشته ام ، تنها بر پایه اعتماد !! به اخبار و آثاری است که به من
گفته و رسیده است !!! و من بازگو کننده آنها هستم و همه را به روایانش
نسبت میدهم !!! نه بر اساس چیزهائی که با عقل تطبیق کند !!!

هم میهن : اسلام و تاریخش تنها در یاوه گوئی و ابهام خلاصه میشود .

باور کنید که این شیوه تاریخ نگاری نیست . درس اول تاریخ نگاری
مقابله است که در هیچ یک از آثار تاریخ نگاران اسلام ، نظیر مغازی
واقدی ، طبقات بن سعد ، تاریخ یعقوبی ، اسباب النزول واحدی و اخبار
الرضا بن بابویه به چشم نمی خورد . تاریخ اسلام ، درست مثل خود
اسلام جعلی است . محققین اسلامی ، تنها خواسته اند تا نظر و هدفی که
از آن دارند را در قالب حدیث بخورد مسلمان خرد باخته بدهند .

هم میهن : یکبار بخود زحمت بده و یاوه های کلینی و مجلسی را با نوشته

های آخوند های زمان قاجاریه و امروز ایران مثل رساله و توضیح المسائل خمینی و سایر شریعت مداران معاصر مقایسه کن ، تا متوجه شوی که کوچکترین تغییری در آنها مشاهده نمی شود .

این کتاب در ابتداء بصورت نوشتارهای بلند و بشکل بخش - بخش در سایت پیام آزادگان و فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ منعکس میگردید همانطوریکه انتظار میرفت این نوشته ها با واکنش های مثبت و منفی صاحبان اندیشه و کسانی که نمی خواهند ممتنع باشند مواجه شد . آنهاییکه این نوشتار را تائید کردند شوربختانه ، مطلبی افزون بر آنچه رفته ، ارائه ندادند . اما صاحب امتیاز نشریه پژوهش آقای مصطفی عرب ، ضمن دفاع از موبدان زرتشتی ، کسانی را که آنها را نقد می کنند ، ایران ستیز نامیده اند .

جناب آقای دکتر مصطفی عرب در دهه هشتاد عمر پر عزتشان ،
**ضمن تبرئه نمودن موبدان و هیربدان زرتشتی ، عامل
فرو پاشی سلسله ساسانیان را دور افتادن جامعه از
اندیشه ایران شهری و آئین و فرهنگ زرتشتی میدانند .
ایشان بر اساس تحقیقات خود میگویند : در 60 سال
آخر دودمان ساسانیان ، موبدان هیچکاره بوده اند !!.**

باور ایشان این است که خالی شدن ذهن ایرانیان از اعتقادات سنتی (زرتشتی) عامل زوال ایران و افتادن این کشور به دام مهلک اسلام بود .
ایشان بدون آنکه متوجه باشند ، در این نوشتار یک

رویه ای ، بر پیوند مذهب و سیاست مهر تائید میزنند.

(سه سطر آخر نوشتار : همین امر پیوند استوار دین و دولت را که امری بنیادین و ضروری برای پاسداری از کیان کشور و منافع ملی !! بود ، سست و ناکار آمد نمود)

استدلال ایشان در دفاع از مبلغین دین زرتشت ، مثل این است که بگوئیم : آقای خمینی فقط چند سال در جمهوری اسلامی نقش داشتند و در 29 سال گذشته حضور نداشتند !!

جناب آقای دکتر عرب : عامل پارگی اتحاد و انسجام مردم ما در زمان ساسانی چه کسانی بودند ؟ کشتار مزدکیان و مانویان به دست چه کسانی صورت گرفت ؟ امروز که من ، در یک ریشه یابی بدون ملاحظه بیشتر بر دمل چرکین غده چند هزار ساله کشورم به منظور آشکار شدن و درمان می کشم ، چرا باید استاد فلسفه ای مثل شما سعی بر پنهانکاری حقایق داشته باشد ؟

جناب آقای دکتر عرب : دنیا از خرافات همان دینی که شما از آن دفاع می کنید ، آلوده به نجاست خرافه شده است . شما در نوشتار کوتاهتان اشاره کرده اید : موبدان موجب ناخرسندی مردم در 60 سال آخر حیات سلسله ساسانیان نشده اند !!! وقتی این مطلب را می نوشتید ، خنده اتان نگرفت ؟

شما در یک اعتراف تاریخی در ابتدای نوشتارتان می آورید : در آغاز دوره ساسانی که ایران در اوج قدرت و شکوه بود ، نام موبدان بسیاری به چشم می خورد . یعنی بهتر بود می نوشتید : موبدان و هیربدان همه

کاره بودند . و در 60 سال آخر نامی از آنها نیست . از خود نپرسیدید ، چرا؟

بیست و نه سال پیش ، ایران بر با ده وژن ، خمینی مرد . با این حساب بفرمائید ، اگر امروز ایران ویران شده و مردمان ما بی آبرو ، آواره و بی وطن شدیم و نیمی از مردم ما به زیر خط فقر کشیده شدند و کشورمان به بزرگترین فحشاء خانه عالم تبدیل گشته و اعتیاد خانمانسوز موجب مرگ جوانان ما در کنار جوی آب و فاضلاب میشود ، تقصیر خمینی نیست !!! چون او 29 سال پیش تا کنون نبوده . موبدان با دوری کردن از فرامین انسانگرایانه اشو زرتشت ، همان بلائی را سر ایران و ایرانی آوردند که خمینی آورد .

آقای دکتر مصطفی عرب ، ضمن بر شمردن نام برخی از موبدان زرتشتی ، از روی عمد و یا غرض به مخوفترین ، دغلکارترین موبد زرتشتی ، ارداویراف کوچکترین اشاره ای ندارند . موبدی که جهان را به نجاست خرافات آلود و یاوه هایش بزرگترین ماده غذایی آشپز خانه شارلاتان عرب ، محمد بن عبدالله شد تا دنیائی را مسموم کند .

چگونه میشود ، جناب آقای دکتر عرب که میتواند ، نام موبدان حقیری چون آذرپره و بخت آفرید را در بیآورد ، نام ارواویراف و فرگرد های یکصد و یک دوره ای او را در تور بهشت و جهنم و دوزخ نخوانده باشد .

آقای دکتر مصطفی عرب دانسته و یا ندانسته دست به جعل اسناد تاریخی زده و اظهار میدارند : در 60 سال آخر دودمان ساسانی ، موبدان در آماده کردن ایران برای سقوط و فروپاشی آن به دست اعراب نقشی نداشته اند . استاد ، زمان زندگی این آخوند مخوف زرتشتی بین اواخر

سده چهارم و اواسط سده پنجم میلادی و مقارن سال مرگ آخرین پادشاه ساسانی است . زحمت خواندن مقدمه داستان ارداویرافنامه را بخود بدهید : تا آنکه آذربادمارسپندان نیک پرورد انوشه روان که به روایت دین کرد ، روی گداخته بر سینه ریخت ، زاده شده . توضیح اینکه آذر باد اسپندان یا مار سپندان ، که جناب عرب اسم ایشان را در نوشتار خود نیآورده اند ، از مشهور ترین موبدان زمان ساسانی است . در کتابهای پهلوی ، شرح خدمات ایشان به دین زرتشتی مفصل آمده است . در کتاب یازند آمده : پس از آنکه آذرباد اوستا را مرتب کرد ، برای جلب اعتماد مردم سوگند یاد کرد !! مردم از او پرسیدند : چگونه سوگند میخوری ؟ این سؤال مردم تنها یک معنا دارد و آن این است که توده ها بخاطر سخت گیری های موبدان به آنها و دین زرتشتی پشت کرده بودند . آذرباد گفت : من سر و تن می شویم ، آنگاه بر بدن من فلز روی گداخته بریزید ، اگر من سوختم ، شما راست میگوئید !!! اگر نسوختم ، من راست میگویم !! پس مردم 9 من ، روی گداخته بر بدن او ریختند و او نسوخت !!!!!!!

جناب آقای دکتر عرب ، شما از ماهیت آتش آگاه هستید . آتش می سوزاند و در آن هیچ شکی نیست . باید به ذهن های بیماری که این قصه ها را باور و نقل می کنند ، شک آورد . چه کسانی این یاوه ها را ساختند ؟ آیا غیر از آخوند ، موبد، خاخام و کشیش ، کس دیگری این دری وری ها را میسازد . به راستی در دفاع از موبدان به دنبال چه چیزی هستید ؟ در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، دو نسخه عکس برداری شده از دستنویسی به زبان پهلوی با نشانه های اختصاری :

K20 و K26

به چشم میخورد که راجع به تاریخ نگارش ارداویرافنامه است . دستنویس

دارای سه مهر کتابت است : 690-700-720 یزدگردی . با در نظر گرفتن پیدایش کاغذ در 1351 میلادی ، باید قبول کرد که تاریخ 720 یزدگردی درست است .

کسی که ادعا می کند : موبدان در ناخرسندی مردم ایران در زمان ساسانی نقش نداشته اند ، چرا باید از ارداویراف و مزخرفات او که دنیائی را در دام خرافه فرو برد و باعث شد تا دانته الیگری نویسنده ایتالیائی در کتاب کمدی الهی که از روی کتاب این موبد زرتشتی کپی برداری کرده و ادیان سامی را به زیر سؤال بکشد ، نامی نبرد ؟

جناب آقای دکتر مصطفی عرب : با هزاران مدرک و سند میگویم : در سقوط ساسانیان ، موبدان نقش نخست را داشتند . موبدان جاه طلب ، فضول و قدرت طلب که چشم دیدن مزدکیان و مانویان را نداشتند با قتل و عام آنها بزرگترین ضربه را به عرق میهن توده ها و وطن دوستی ایرانیان زدند . کاری که امروز دستار بندان مغز فندقی با مردم ما کردند تا آنجا که چشم امید ما به دخالت پرزیدنت ترامپ آمریکائی است .

جناب آقای دکتر عرب : ایران ستیز آن کسی است که سعی بر پنهانکاری و خواب بردن مردم دارد . سده ها ست در خوابیم و تکانی برای بیدار شدن بخود نمیدهیم . نیک بختی زمانی به سراغ ایرانیان می آید که دست از دین بازی بردارند .

عزیز دیگری نیز این نوشتار را تحت تبلیغات سرخ و سیاه دانسته و پیشنهاد کرده تا به تحقیقات ایشان و آقای شاهین نژاد که از همکاران فر هیخته فرهنگستان جهانی کورش بزرگ هستند و همکاری با ایشان افتخاری است برای من رجوع کنم . متن کوتاه این عزیز را می خوانید :

شوربختانه نگرش شما به دوره ی ساسانی زیر تبلیغات سرخ و

سیاه بوده و نادرست است. پیشنهاد میشود در این باره به نوشتارهای من و نیز آقای شاهین نژاد توجه کنید. همچنین

بزرگترین ساسانی شناس شادروان دکتر محمدی ملایری میباشد که کتاب ایشان از سوی انتشارات توس چاپ شده تاریخ و فرهنگ ایران در عصر گزار از ساسانی به اسلامی با سپاس : امید عطائی فرد

ایکاش اندیشمند گرانقدر جناب آقای امید عطائی فرد ، که در کارنامه درخشان خانوادگی خود ، انتشارات بزرگ عطائی تهران و آشیانه کتاب را دارند ، با بر شمردن نادرستی های نوشتار من و گوشزد نمودن آنها ، مطالب مرا زیر انگ متاثر شده از تبلیغات مذهبی ها و چپی ها ارزشیابی نمی کردند .

بر کسی پوشیده نیست که دستار بندان اشغالگر میهنم ، به همراه چپی های بی وطن ، تلاش بسیار کرده اند تا ایرانی بی شناسه و بی هویت باقی مانده تا ایران را به راحتی به تازیان و اربابان روس خود واگذار کنند . آیا به راستی استنباط آقای عطائی فرد ، پس از خواندن سه بخش نوشتار بلند من راجع به دین بازی ایرانیان این است که من دست هایم را در دستهای ناپاک آخوند ها و چپی های خائن و بی وطن گذاشته ام ؟ هدف من از نوشتن ، روشن نمودن افسانه هائی بود که موبدان زرتشتی در اختیار شارلاتانهای دیگر که دین های آسمانی ساختند و دنیائی را در خرافه غرق کردند بود . جناب عطائی فرد ، بهتر از من ، راجع به ارداویراف و کتاب مهمش میدانند . برای کسی که کتاب نبرد خدایان را نوشته و در احوال ساسانیان و مذهب زرتشت صاحب نام بوده ، آگاهی از قصه ها و یاوه های موبدان راجع به بهشت ، جهنم ، دوزخ و پل صراط و جن و پری و دیو امری است واجب و ضروری . آیا در ریشه یابی عامل تیره روزی بشر ، نیازی به تبلیغات راست افراطی و چپی است ؟



ما کاری کردیم که مردم
ایران به جان هم بیفتند و
از یکدیگر متنفر باشند و از
ایرانی بودن خود شرمنده تا
علیه رژیم ما متحد نشوند!

جناب عطائی فرد ، کار دیروز موبدان در کشتار مزدکیان و مانویان ،
هیچ تفاوتی با کار آخوند های امروز که دست به قتل بهائیان زده ،
دراویش را به زندان انداخته و سنی ها را مسلمان نمیدانند ، ندارد .

هدف از بازگو کردن حقایق ، آنهم بدون لاس های جانبی ، این است که
هم میهن من بدانند که در درازنای تاریخ ، عامل بدبختی اش دین بازی
بوده و روزی که خود را از پیله باور های مومیائی – مذهبی بیرون
بکشد و رها سازد ، روز نیک بختی و رفاه و آسایش و شادی او فرا
میرسد . همین !

در نوشتارم ، بکرات گفته ام : اشو زرتشت برای من
نیک مرد آزاده ای بوده و هست که تفکراتش ، اسباب
سود جوئی و به قدرت رسیدن مشتی جاه طلب و

دغلکار و فریبکار بنام موبد و هیربد شد . عملکرد موبدان
زمان ساسانی با اندیشه های اشو زرتشت میلیونها سال نوری فاصله
دارد. موبدان آن بلائی را که سر اشو زرتشت آوردند ، درست مشابه

بلائی بود که بازمانده های مسیح سر این پیامبر آوردند .

شاید این سبک جدید نگارش باشد که حقایق پشت پرده را عینا در نوشتار جا داده تا اندیشه ورزان بیشتری در بحث وارد شوند . قدر مسلم ، من هیچگاه علاقه ای به جدل نداشته و ندارم . آنچه برای من مهم است ، بحثی است که میتواند گره ای از گره های کور ما را باز کند

ایمیل دیگری از ایران یار امید عطائی فرد

جناب دکتر

همان سان که تخصص شما پزشکی است، من نیز در ایرانشناسی کارشناس هستم و تعصب ندارم. مطلق بینی کار درستی نیست و باید موبدانی هم که به ایران خدمات بسیار داشتند ارج و احترام نهاد. شما که حاضر نیستید گفتارهایم را بخوانید و بشنوید متعصب هستید و پیشداوری میکنید. سقوط ساسانیان به سبب دخالت موبدان در سیاست نبود و اصولا شما گرامیان معنای موبد را نمیدانید. موبد در معنای کلی اش یعنی دکتر و مهندس و متخصص. این جستار بسیار دامنه دار است ولی چون شما علاقه ای به آگاهی از دیگر پژوهشها ندارید و آب به آسیاب کسانی میریزید که موبدان را میکوبند تا هجوم تازیان را توجیه کنند، وقت شما را نمی گیرم .

گرانمایه دوست ارجمند : آیا شما نوشتار خود را حتی به من معرفی کردید و من آنرا نخواندم ؟ پیش از این من کتابی از شما تحت فرنام نبرد خدایان داشتم که آنرا مطالعه کرده ام . شما چند دهه است که مرا می شناسید و انتشارات عطائی شما کتاب ارثی ، محیط و سلامت کودک مرا 35 سال پیش چاپ کرده است . در تمام طول این سالهای دراز روزی

نشده که دست از قلم کشیده باشم . چگونه میگوئید من علاقه به پژوهش ندارم و کتابهایی را که ایران پرستانی چون شما نوشته اند و تاریخ سرزمینم میباشد ، نمی خوانم . جناب عطائی : من هیچگاه آب به آسیاب دشمن واقعی ایران و ایرانی ، دستار بند اشغالگر نریخته ام که شما مرا با این انگ که بار تهمت و افترای سنگینی دارد ، بکوبید . در ضمن بار اول است که می شنوم ، موبد غیر از مبلغ دین زرتشی ، معانی دیگری چون دکتر ، مهندس و متخصص دارد . با این حساب باید به آخوند دغلكار ، جنایتكار ، بی وطن ، دزد و زنباره و لواط كار بگوئیم : دکتر ، مهندس ، كارشناس و... انتظار من این است ، كه نادرستی های مرا با سند و مدرک ارائه دهید تا روشن شوم ، نه اینکه در یک کلی گوئی مرا همدست اشغالگران کشورم و چپی های بی وطن قرار دهید و بگوئید : وقت نداری تا نوشته های من و آقای شاهین نژاد را بخوانم !!!!!!! باور کنید این راه و رسم بحث ، آنهم در خصوص این مسئله بزرگ که تا امروز صاحبان قلم ما آنرا دور زده و یا با آن لاس رو بنائی زده اند ، نیست .

در بررسی تاریخ پیش از یورش اعراب ، به باور من ، بیش از حد غلو شده و موافقین و مخالفین راه گزافه گوئی پیش گرفته اند . دوره ساسانیان ، مشابه سایر دوره های پیش از حمله اعراب ، همانطوریکه شما اشاره کردید دارای محاسنی بوده است ، ولی این دلیل نمی شود که ما چشم بر معایب آن ببندیم و سکوت کنیم ، چرا ؟ چون دستار بندگان اشغالگر و چپی ها را خوشحال می کنیم . چه شما و یا آقای دکتر مصطفی عرب خوششان بیاید و یا بدتان ، هیچکس نمیتواند این حقیقت تاریخی را کتمان کند که : در زمان ساسانی حکومت زیر سیطره و قدرت موبدان بوده است و باز به باور من سخت گیری های موبدان و قتل و عام مزدکیان ، مسیحیان و مانویان توسط موبدان باعث پاره شدن اتحاد ملی و فرو رفتن ایران به کام عرب بربر شد . شوربختانه در هزاره سوم و گذشت سده

های بسیار ، هنوز عرق وطن کاذب و تعصب و خام اندیشی بر تفکر علمی می چربد . جا دارد جناب عطائی فرد و دکتر عرب ، تجدید نظری کلی در افکارشان بکنند و راه درست را نشان مردم ما بدهند . با دین بازی ما بجائی نمی رسیم . امروزه پژوهش در هر امری ، خصوصا در مورد مذهب به عنوان بزرگترین مانع پیشرفت و آزاد اندیشی و بردگی و بندگی اختیاری از ضروریات است . بدون پژوهش های متدیک و علمی ، باز به تکرار نادرست های تاریخی که بخورد ما داده اند ، خود را مشغول می کنیم . دری را بسته و دروازه ای را باز می کنیم که نتیجه اش تیره روزی و بدبختی و کولی دادن به مشتی مفت خور ، دغلكار و جنایتکار به نام مبلغ مذهبی است . یکی از ضعف های ما این است که مثل خارجی ها هر جمله و سطر متون تاریخی را زیر و رو نمی کنیم و آنها زیر ذره بین شعور و درایت قرار نمی دهیم .

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آن چه استاد ازل گفت بگو ، می گویم !!

یاوه هائی که چند سده پیش از دهان کلینی و مجلسی در آمده ، بدون پس و پیش کردن یک واو امروز در هزاره سوم میلادی تکرار می کنیم . عقب تر میروم ، به بزرگترین اعیاد ملی مان ، نوروز و مهرگان اشاره می کنم . ابو ریحان بیرونی که معرف حضور تمام ایرانیان گرانمایه است ، چند سده پیش به استناد کتب پهلوی زمان ساسانی نوشته : نوروز برای پذیرائی از ارواح مردگان است !!!! و یا در بندهشن فصل پانزدهم می خوانیم : مهرگان ، روز زاده شدن مشیا و مشیانه (آدم و حوا) از نطفه کیومرث است !!!!.گفتار دیروز ابوریحان بیرونی که گفته : در این روز مهر که اسم خورشید است !!! ظاهر شده و گویند در این روز خداوند زمین را بگسترانید و در اجساد روان دمید !!!!و در آخرین روز

این جشن ، فریدون ضحاک را در کوه دماوند زندانی کرد !!
هم میهن و جناب عطائی : امروز این یاوه ها از دهان صاحبان فکر !!!
و پژوهشگران ما عینا تکرار میشود . آیا وقتی اندیشمندی چون استاد پور
داود می نویسد : نوروز و جشن فروردین زمان نزول فروهر هاست که
از آسمان برای دیدن بازماندگان به زمین می آیند و این جشن در آئین
مزدیسنا زمان خلقت بشر است (یشت ها ی استاد پور داود ، جلد اول ،
رویه 593) آیا نباید سر را به دیوار کوبید ؟ **چگونه میتوان به
یک بچه سه ساله که با تبلت بازی می کند تفهیم کرد
که نوح نزدیک 1000 سال عمر کرد ! و یا ضحاک
1000 سال حکمرانی کرد و فریدون 500 سال !**

چرا دست از مسخره بازی تاریخی بر نمیداریم . چرا کشور ما نباید یک
تاریخ راستین داشته باشد که آنرا در دبستان ، دبیرستان و دانشگاه تدریس
کنیم. تا ایرانی بداند که عامل تیره روزیش چه بوده و گرد آن نگردد .
حقیقت این است که در ایران باستان پیش از ظاهر شدن ماد ها و
هخامنشیان ، آن زمانیکه هنوز پای آریائی ها از سبیری به فلات ایران
نرسیده بود ، ایلامی ها از روی حرکت خورشید ، چهار فصل سال را
محاسبه و برای آغاز هر کدام آنها جشن می گرفتند . امروز بسیاری از
مردم عادی راجع به نوروز میگویند : جشن بیدار شدن طبیعت از خواب
زمستانی ، جشن رویش و تازه شدن ، جشن گل و من این تعریف را
قبول دارم تا اینکه اندیشمندی ، متعصب برای من بگوید : زمان پائین
آمدن ارواح از آسمان است !!

در کاوش های کول فره و چغا میش جنوب ایران که امید وارم در
نوشتاری جدا ، به آنها اشاره کنم ، به این حقیقت بر میخوریم که 6000
سال پیش ، اجداد ما ورود خورشید به برج حمل و میزان را به درستی

رصد و پیدا کرده بودند و می دانستند که در دو نقطه یاد شده مدار گردش خورشید با خط استوا متقاطع میشود . اولی آغاز سال نو و فرارسیدن فروردین و دومی آغاز پائیز است .

در زمان ساسانی بخاطر اعمال قدرت موبدان ، نام ماه های زمان هخامنشی ، مانند بغ یادش یا گرماپد را با نامهای ایزدان ، فرشتگان و خدایچه ها عوض کردند. فروردین (زمان فرود آمدن ارواح و فروهر ها از آسمان) ، اردیبهشت ، خرداد ، مرداد (نام های امشاسپند) تیر (تشتتر ، ایزد باران) شهریور (نام امشاسپند) مهر (فرشته روشنائی) ، آبان و آذر (دو فرزند اهورا مزدا) دی ، بهمن و اسفند هم که سپندار مذ هستند .

استاد پور داود در یشت های خود (رویه 404) می نویسد : اهورا مزدا به مهر ، هزار گوش و هزار چشم داد که این گوشها و چشم ها هر کدام یک فرشته اند که از طرف مهر گماشته شده اند تا اعمال مردمان را به او خبر دهند !!!!

هم میهن ، جناب عطائی : اگر امروز آخوند دون صفت ، حراف و دغلکار سر منبر دهان می گشاید و مهمل و یاوه استفراغ می کند ، و تو پای منبر او می نشینی ، باید بدانی این ارث شوم از اجداد ت به تو رسیده

روزی که سردار کورش آریا منش ، پیام آزادگان را بنیانگذاری کرد ، هدف تنها یک چیز بود : آگاهی و مبارزه بی امان علیه خرافات . از روی کار آمدن ملایان و اشغالگران میهنمان ایران تا امروز این مهم بدون ایستا دنبال میشود . آله دالفک ، همان راهی را رفت که دکتر آریا منش رفته بود و پس از این دو هدایت این سازمان به خرافه ستیز بزرگ زنده یاد دکتر مسعود انصاری محول شد ، فردی که تمام عمرش را صرف بیدار کردن هموطنانش کرد . از سال 2005 میلادی ، انتشار نشریه پیام آزادگان و بعد ها ، ریشنامه ، جاهلیه و پیشتازان به من محول گردید . اگر امروز من نیشتر بر دمل چرکین تاریخ میهنم می کشم ،

هدفم نهی گذشته نیست . میان پالایش و پاک کردن زشتی های تاریخی به منظور نشان دادن یک راه روشن و امن ، با آنچه که برخی ها فکر می کنند ، متفاوت است . اگر امروز به زیر و رو کردن تاریخ خود نپردازیم و دروغ ها و ترفند های آنرا برای نسل جوان و آگاه و بیدار خودمان روشنمائی نکتیم ، باز در گرداب خرافه دست و پا خواهیم زد . باید لاس زدن را کنار گذاشت . نباید ملاحظه خوشایند و یا بد آمدن و ناراحت کردن فرد یا افراد را در پژوهش دخالت داد . امروز مردم ما باید بدانند که : فروردین گان ، تیرگان ، مهرگان و دیگان مبتنی بر دانش هیت و نجوم است ، نه آن مزخرفاتی که سر هم می کنند و هیچکدام با علم و دانش و شعور و درایت هم خوانی ندارد .

ادامه نوشتار :

شکست سلسله دین داران ساسانی از اعراب بربر و فرو پاشی دستگاه دین شاهی ساسانیان ، تغییرات شگرفی در زندگی مردم ما ایجاد کرد . قبول اسلام یادر صورت نپذیرفتن آن ، دادن جزیه . قبول اسلام یا پذیرفتن مرگ در صورت امتناع از آن . برای عرب این مسئله بیشتر اهمیت داشت که ایرانیان به اسلام گرایش پیدا نکنند ، تا جزیه بیشتری را بگیرند . اما در زمان امویان که تعصب دینی بالا گرفت و شعور خلفای عرب به سطح شعور خمینی رسید که گفت : اقتصاد مال خر است ، آن موقع وضع تغییر بیشتری یافت . زبان تازی، رسما جای زبان پهلوی را گرفت که پیش از آن نوشتم که خود ما ایرانیان گرانقدر در آن پیشقدم شدیم . فشار اعراب بیابانگرد باعث شد تا ایرانیان بسیاری دین ریگزار های حجاز را قبول کنند .

ثروتمندان دین باز زرتشتی ، خصوصا موبدان و
هیربدان صاحب ملک و رعیت برای حفظ مال خود ، به
آغوش اسلام خزیدند که نمونه های روشن و آشکار آن
خانواده قارن ، مازیار طبرستانی ، افشین سرواشنه ای
و خاندان بزرگ بر مکیان بودند .

طبقات فقیر جامعه هم برای ندادن جزیه و در برخی موارد ، غارت
کشور خود !!!! به لشکریان اسلام پیوستند . درد تاریخی یورش اعراب و
اعزام لشکر 15 هزار نفره عرب بسوی تیسفون و رسیدن آنها به پایتخت
که شمارشان از 60 هزار تن تجاوز میکرد و در طول راه 45 هزار
ایرانی پشت به وطن کرده برای غارت میهن خود با آنها همراه شدند ،
همواره در سینه تاریخ ما میماند و فراموش نمی شود . درد مزمنی که در
سال 57 ، زمانی که ارتشیان غیور !!! ما ایران را دو دستی تقدیم
اشغالگران دستار بند دادند ، تکرار شد .

از سده سوم هجری و پس از فروپاشی عباسیان ، ایرانیان رفته رفته امور
کشورشان را به دست گرفتند و دودمانهای طاهریان ، صفاریان و آل
بویه سر کار آمدند . در آن زمان گروهی از زرتشتیان از خلیج فارس
عازم هندوستان شدند و جامعه پارسیان را به وجود آوردند . آنها در
شهرهای سنجان در ایالت گجرات و سورات و نوسری ساکن شدند .
خیلی زود این عده صاحب ثروت شدند . جالب اینجاست که زرتشتیان
ایران تا سال 1258 میلادی از وجود همکیشان خود در هندوستان خبر
نداشتند .

Duchesne Guillemin " Religion of Ancient Iran ,
1973 . P. 244

هلاکو خان مغول مسلمان ، وقتی گجرات را گرفت ، پارسیان را مجبور
به دادن جزیه نمود . (منبع بالا)

از افتخارات بزرگ پارسیان هند این است که در استقرار و اشغال انگلیس بر هند غربی نقش اساسی داشته اند. انگلیس ها در سال 1608 میلادی در سورات ، مهمترین بندر آن روزگار پهلو گرفتند. در آن موقع پرتغالی ها در منطقه نفوذ کافی داشتند. پارسیان هند در گرفتن یک پایگاه آبی به انگلیس ها کمک کرده. رستم مانک زرتشتی همراه با سر ویلیام نوریس ، سفیر انگلستان به دربار اورنگ زیب هندی رفته و با دادن رشوه ، اجازه تاسیس پایگاه آبی برای انگلستان را می گیرد. برای رستم مانک ، تحصیل پول و دوستی با انگلیس هامهم بوده و کار او باعث اشغال هندوستان توسط انگلیس ها شد ، و این آغاز بدیختی و تیره روزی مردم هند و بسط تدریجی انگلیس در شبه قاره هندوستان گردید. وقتی راجع به پارسیان هند سخن رانده میشود ، متوجه می شوید که تمام هم و غم آنها در خدمت کردن به انگلیس ها و پرتغالی ها خلاصه شده است. از مسئله ایران دور نشده و به ایران اسلام زده خود باز میگردم.

دین بیابانگردان که تنها خشونت و خون و فحشاء و غارت را تجربه کرده بود بر خاک ایران گسترده گشت ، تا فرهنگ ما را ، میهن ما را در خود حل کند. روزی نبود که مذهب جدیدی از دل سیاه اسلام اهریمنی ساخته نشود. ابو حنیفه نعمان بن ثابت کابلی در عراق مذهب حنفی را میسازد. اساس تعلیمات این مذهب بر اصل قیاس و اجتهاد بوده و به حدیث اعتقادی ندارد. فتوا های این فرد گاهی ، متفاوت با احکام هجو نامه قرآن بود. بسیاری از ایرانیان دین باز به این مذهب گرایش پیدا کردند. ابو عبدالله مالک بن انس ، مذهب مالکی را ساخت. او پایه مذهب خود را بر اصل حدیث و هجو نامه قرآن قرار داد. گاهی اوقات این دو اصل کارآمدی نداشتند ، از این روی به اصل اجماع رجوع میکرد. ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی هم مذهب شافعی را ساخت. این مذهب در مهملات حدیث خلاصه میشود. در این مذهب حدیث مهمتر از احکام هجو نامه قرآن است. اصول دین در این مذهب بطور کامل کنار

گذاشته شده اند .

احمد بن حنبل مروزی ، مذهب خشک و تعصب آلود حنبلی را ساخت .
در این مذهب کسی جرات تفسیر آیات هجو نامه قرآن را ندارد . از این
مذهب ، دویست سال پیش نهضت و هابیه بر خاست که هم اکنون در
عربستان حاکم است .

**..... اما مذهب شیعه که موجب نابودی ایران و فرهنگ
آن شد .**

این مذهب از روزهای نخستین پای گیری اسلام خون ریز ، جاهل پرور
و ضد انسانی پس از درگذشت پیامبر زشت کردار اسلام ، محمد به وجود
آمد . پیروان این مذهب سه خلیفه نخست راشدین ، یعنی ابو بکر ، عمر و
عثمان را غاصبین حکومت دانسته و معتقدند که ، محمد ، پسر عمو ،
داماد و دژخیم خود علی را در غدیر خم به جانشینی بر گزیده . این خرد
باختگان ، نظیر سایر مسلمانان مسخ شده با باور های گوناگون ، حق
امامت را الهی می شمارند . خود مذهب شیعه دو شعبه بزرگ دارد :
شیعیان اثنی عشری و شیعیان اسماعیلی . اسماعیل فرزند بزرگ امام
جعفر صادق ، عرق خور بسیار قهاری بود که پدرش ، او را به جانشینی
خود بر نگزید و بجایش موسی کاظم را انتخاب کرد . شیعیان اسماعیلی
میگویند : چون اسماعیل پنج سال زودتر از پدرش مرد . از انظار پنهان
شده و او امام غائب یا مهدی موعود است .

شیعیان اسماعیلی ، برای رسیدن به مقصود ، آیات هجو نامه قرآن را به
هر شکلی که بخواهند تفسیر می کنند . جلسات آنها سری بوده و آنها
بودند که خلافت فاطمیه را در مصر ، تونس و لیبی و شامات و قرامطه
را در سواحل خلیج فارس به وجود بیاورند . این قرامطیان بودند که در
مقابل خلفای عباسی ایستادند و در حمله به مکه ، خانه کعبه را ویران ،

بسیاری از حجاج را کشته و سنگ معروف حجرالاسود را با خود برده و به مدت 22 سال از آن به عنوان آبریزگاه عمومی که مردم به آن بشاشند استفاده کردند .

نقش شیعیان اسماعیلی در ایران اسلام زده :

یکی از فرقه های مذهب اسماعیلی ، شعبه ای بود که به دست حسن صباح در الموت قزوین ساخته شد . در حقیقت پیروان حسن صباح تروریست هائی بودند که مخالفان رهبر خود را می کشتند ، درست مشابه ترور هائی که زمان محمد ، پیامبر اسلام و به دستور او انجام میشد . در قلعه الموت باغی درست کرده بودند ، مشابه آنچه در هجونامه قرآن و نوشته زرتشتیان بنام بهشت خوانده میشد . در باغ زنان زیبا پرسه میزدند و شخص فدائی را پیش از انجام ماموریت به باغ برده و به او حشیش فراوان میدادند و او را با چند فاحشه ای که در باغ بودند هم خوابه میکردند و سپس ماموریت ترور و کشتن مخالف را به او میدادند . به او تفهیم میکردند . اگر ماموریت خود را انجام دهی و باز گردی به اینجا خواهی آمد و اگر گرفتار شدی باید خود را بکشی تا باز به این محل برگردی !! این فرقه در حمله مغول به ایران بطور کامل از بین رفت ، ولی شعبه هائی از آن در لبنان تا سالها حیات داشت . رشید الدین سنان ، معروف به شیخ الجبال از رهبران این فرقه صادراتی بود . پس از گذشت چند سده ، هنوز حسن صباح و فرقه او طرفدار دارد . عده کثیری از پیروان او که در پاکستان ، هندوستان و زنگبار زندگی می کنند ، آقا خان محلاتی را به امامت قبول دارند . آقا خان ادعا دارد که نسبش به آخرین امیر الموت میرسد . تا زمانیکه آقا خان محلاتی زنده بود ، پیروان خرد گم کرده او ، هم وزن هیکل فربه و چاقش به او الماس هدیه

میدادند .

آقا خان لقبی است که به امامان اسماعیلی میدهند . نخستین بار فتح علی شاه قاجار به حسن علی شاه که چهل و ششمین امام اسماعیلی بود ، لقب آقا خان را داد . از امامان مشهور و معاصر اسماعیلی به غیر از حسن علی شاه ، میتوان به علی شاه ، پرنس آقا خان و نوه او کریم آقا خان اشاره داشت . کریم آقا خان در حال حاضر در انگلستان ، ناحیه کنزینگتون ، مهد پرورش و صدور ادیان واپسگرا و نابود گر که با ویرانی کشور پیروان خرد باخته ، منافع این کشور را تامین می کند ، و هم چنین لیسبون پرتغال زندگی شاهانه دارد .



کریم آقا خان

در سال 2010 میلادی ، ثروت این امام کراواتی را 800 میلیون دلار تخمین و گزارش کرده اند (ویکی پدیا - کریم آقا خان ، آقا خان چهارم) این امام فکلی ، دو جت شخصی و صد ها اسب و مزرعه اصلاح نژاد و یک کلوپ قایقرانی در جزیره ساردنی و یک قصر در پاریس دارد . این ثروتمند مسلمان ، 15 میلیون طرفدار در جهان دارد . او سی و دومین فرد ثروتمند انگلستان است . در سخنرانی او به سال 2008 میلادی در آلامدوم تگزاس ، 35000 تن شرکت داشتند .

شیعیان اثنی عشری

شیعیان اثنی عشری یا دوازده امامی باور دارند که بعد از امام ششم ، جعفر صادق ، فرزند دومش ، موسی کاظم و بعد از او به ترتیب ، رضا ، جواد ، علی نقی و حسن عسگری به امامت رسیده و طبق یک افسانه ابلهانه و دور از عقل و درایت ، امام آخرین ، به نام محمد بن الحسن ، ملقب به مهدی در 5 سالگی در سرداب خانه پدرش پنهان میشود و بعد به چاهی در جمکران قم ، نقل مکان می کند و روزی باز خواهد گشت تا با کشتار ، عدل و داد!!!!!! را به جهانیان ارزانی دارد . این افسانه مضحک باز کپی از سوشیانت دین زرتشتی است . شیعیان که در حقیقت نابود کنندگان ایران و فرهنگ آن هستند ، باور دارند ، نور امامت از دژخیم محمد ، علی به ائمه اطهار به ارث رسیده است . ائمه ای که دارای دو خصلت متمایز هستند ، اول طهارت و عصمت !!! دوم ، آگاهی به تمام علوم!!!!.

از ویژه گی تام شیعیان اعتقاد به تقیه ، یا دروغ است . ویژه گی بعدی که جنبه خود آزاری دارد ، تعصب به زنباره عرب حسین تازی است که جانش را بر سر ربودن اورینب ، زنی که بنا بود زن یزید شود ، گذاشت . و سده هاست که ایرانی خرد گم کرده ، برای این عرب که به اتفاق برادرش ، حسن ، در ایران خونها ریختند ، عزاداری می کند . اصول دینی شیعیان عبارت است از توحید ، نبوت ، امامت ، عدل و قیامت . سنی ها ، در مورد امامت و عدل با شیعیان اختلاف نظر دارند . از مذهب شیعه به عنوان بزرگترین فاجعه ملی که روح آزاد اندیشی ، آزادیخواهی و اعتماد به نفس را در بین ایرانیان کشته و نابود کرده است باید نام برد .

پیش از پرداختن به شیعه که از زمان صفویه ایران را در سرآشوب سقوط قرار داد ، ضروری است که به جنبش های دینی ایرانیان ، پس از یورش اعراب و نقش و عملکرد آنها اشاره ای داشته باشم .

شوربختانه آگاهی های ما در سده اول یورش اعراب به کشورمان در کشتار ، غارت ، برده گرفتن و سوزاندن کتابخانه ها و کشتن اندیشمندانمان خلاصه میشود . آیا در دویست سال اول حکمرانی عربهای بیابانگرد ، جنبشی ضد عرب رخ داده یا خیر ؟ از آن آگاهی چندانی نداریم .

سده سوم هجری ، تاریخ طبری و نوشته های محمد بن بلعمی که وزیر منصور بن نوح بن نصر سامانی است به ما کمک می کند تا به پژوهش خود در این خصوص ادامه دهیم . در سده چهارم هجری و بعد از آن ، اسناد بیشتری خلاء سه سده پیش را پر می کند : بیان الادیان محمد حسینی علوی ، سیر الملوک خواجه نظام الملک ، مجمل التواریخ و القصص ، جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی و تبصره العوام فی معرفه مقامات الانام مرتضی بن داعی حسنی رازی . در سده های نخست اشغال ایران ، چه بسا نهضت هائی رخ داده است و ضبط شده باشد ، ولی بخاطر سخت گیری اعراب و تعصب دینی آنها نابود و از بین رفته باشد . مگر مسلمانان به هنگام آتش زدن کتابخانه های ما نمی گفتند : آنچه بخواهید در قرآن می یابید ، لذا نیازی به کتاب دیگری نیست !!

اولین جنبش ضبط شده علیه اعراب ، مربوط به به آفرید است . نام او برای اولین بار در کتاب الفهرست بن ندیم معروف به بن ابی یعقوب وراق بغدادی (298-385 هجری) آمده است .

به آفرید در سال 131 هجری کشته میشود و اطلاعات آن پس از یکصد سال انتشار می یابد . مولفانی که بعدا راجع به به آفرید سخن گفته اند ،

عبارتند از : ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب ، در کتاب مفاتیح العلوم و ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه ، ثعالبی در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم . و چند تن دیگر نظیر ادوارد براون در کتاب تاریخ ادبیات ایران .

به آفرید فروردینان :

به آفرید ، پسر فروردین ، اهل زوزن از توابع نیشابور ، در ده سیرواند از روستای خواف ، ظهور کرد . او زرتشتی بود و در ده او ، آتشکده مهمی وجود داشت . در زمان او خراسان در هرج و مرج بسر میبرد . نصر بن سیار عرب سالخورده و حاکم خراسان با حارث بن سریق در جنگ بود . به آفرید از این فرصت سود جسته ، برای خود شروع به دعوت نمود . شایدخوانندگان این نوشتار انتظار داشته باشند که دعوت به آفرید از مردم ، برای آزادی کشورش از اشغال عرب باشد ؟ شاید هدف او چنین بوده ، اما راهی را که انتخاب کرد ، راه دغلکاری و فریب توده ها بود . دعوت به آفرید از مردم بخاطر این بود که او دعوی پیامبری میکرد ! شیوه ای که او بر گزیده بود ، بسیار ابتکاری و رندانه بود و بیشتر به درد فیلم های هالیوودی می خورد ! او از سفر چین پیراهن و ردای سبزی از حریر آورد و آنرا پنهان کرد . (مجد خوافی – مقاله اقبال – مجله شرق ، شماره 2 ، رویه 97 و بیرونی ، آثار الباقیه رویه 210) . به آفرید در کیسه ای جگر گوسفند را که سرخ کرده و سپس آنرا کوبیده بود ریخت و در کیسه دیگر شکر و مغز بادام نهاده و این دو کیسه را در دو روبالشی نهاد ، و آنها را پنهان نمود . سپس خود را به بیماری زد!! در وصیت نامه اش نوشت : وقتی مرا دفن می کنید ، کنار جسد این دو بالش را قرار دهید . چنین کردند . به آفرید خود را به مردن زد ، برایش مراسم دفن گرفتند و او را در گنبدی در ارتفاع قرار دادند و دو

بالش را کنار جسد او قرار دادند . طبق قرار قبلی با زنش ، بنا شد هر هفته زنش برای دیدار به گنبد آمده و در ریزش گاه باران ، صورتش را بشوید تا آب مصرفی پیامبر تامین شود !! یکسال این بازی ادامه داشت . به آفرید از جگر گوسفند پودر شده و از شکر و بادام تغذیه میکرد و مابقی احتیاجات او را زنش برایش میبرد تا روزی از کوه سرازیر شد و ردای سبز خود پوشید و به نخست دهقان ساده لوحی که او را دید گفت : خدای بمن وحی کرده و این ردا را از بهشت برای من فرستاده است !! معجزه نکرده ، پیامبر شد ! (مجد خوافی ، مقاله اقبال ، نشریه شرق ، رویه های 97 و 98) .

صاحب صورالاقالیم می نویسد : در ابتدای خلافت آل عباس ، شخصی را دیدند که در خراسان به بالای گنبدی بلند رفته و مردم از او پرسیدند : تو کیستی و او گفت : من بهزاد مجوسم و از پیش خدا می آیم و به اندک زمان سی هزار پیرو پیدا کرد !!

در زمانی کوتاه مردم ساده لوح و دین زده زوزن ، خوافت و نیشابور و زاوه گرد او آمدند و او قدرت یافت (سالهای 129 تا 131 هجری) . بن ندیم می نویسد : به آفرید پیشگوئی میکرد ! و از آینده خبر میداد ! او برای پیروان خود پنج نوبت نماز بی سجود تعیین کرده بود . بیرونی در آثار الباقیه ، رویه 210 می نویسد : به آفرید گمان میبرد که خداوند پنهانی به او وحی می فرستد و هفت نوبت نماز را برای پیروان او درخواست می کند !!!

نکته ای را که باید در این جا به آنها اشاره کنم و در رابطه با به آفرید است و چه بسا صدای بسیاری را در آورده که کبک وار سر خود را زیر برف کرده اند ، این است : به آفرید ازدواج با مادر ، دختر ، خواهر ، دختر برادر ، دختر خواهر و عمه و خاله را ممنوع کرد . (بیرونی ، ثعالبی ، شهرستانی)

ازدواج با این نزدیکان نه تنها در دین زرتشتی ممنوع

نبوده بلکه امری پسندیده و مستحب بشمار میرفته است . آرتور کریستن سن در کتاب ایران در عصر ساسانی ، رویه های 138 تا 140 و هم چنین 320 می نویسد : برابر شواهد موثوق در منابع زرتشتی ، برخی ها سعی در نفی ازدواج با نزدیکان در دین زرتشتی دارند ، کار آنها بیهوده و سبک است . عروسی با نزدیکان در حقیقت نه تنها مباشرت نامشروع شمرده نمی شود ، بلکه آنرا از لحاظ دینی مقدس و سزاوار اجر و ثواب می شمردند .

خوب به یاد می آورم ، بیست سال پیش از من دعوت به عمل آمد تا در مرکز زرتشتیان جنوب کالیفرنیا ، بنا به تخصص ژنتیکی که دارم راجع به مضار ازدواجهای فامیلی و نقش ژنهای نهفته اتوزومی سخن بگویم . در آن جلسه موبد شهزادی و دکتر انوشیروان مگری بر من ایراد گرفتند و گفتند : اگر شما این سخنرانی را صد سال پیش کرده بودید ، امروز از زرتشتیان نشانی نبود ! البته در آن زمان من متوجه نکته ای که امروز به آن اشاره می کنم ، نشده بودم . پس از این سخنرانی من در معبد زرتشتیان ممنوع المنبر شدم .

هم میهن : بازگو کردن حقایق تاریخی از آن نظر صورت میگیرد تا بار دیگر در پيله مذهب گرفتار نشوی . دین بهر شکل آن ، بزرگترین عامل بدبختی توست . صدها دین و فرقه مذهبی را امتحان کردی ، آیا بجز

پسرفت ، تیره روزی ، فاصله گرفتن از شعور و درایت و میمون وار مقلد مثنوی بیمار جنسی و جاه طلب شدن ، نصیب دیگری بردی ؟ فریاد من بخاطر نجات هم میهنانم از عامل بدبختی آنهاست . نمی خواهم از شرایطی که دست داده و مردم کشورم به اسلام پشت کرده اند ، در فردای آزادی میهنم در دام دین دیگری گرفتار شوند و پس از چند سال متوجه شوند که باز کلاه گشادی به سر آنها رفته است . مبلغ مذهبی یک دین با دین دیگر هیچ تفاوتی ندارد . مبلغ مذهبی ، یعنی فریبکار ، مفت خور ، جاه طلب ، دزد و جنایتکار و عامل فساد .

اردشیر ، پادشاه ساسانی سفارش می کند : برای محکم کردن روابط خانوادگی با محارم خود ازدواج کنید (مسعودی ، مروج الذهب ، چاپ پاریس ، جلد دوم ، رویه 163) . پس از یورش اعراب بیابانگرد به ایران ، مسئله ازدواج با محارم مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفت تا آنجا که زرتشیان دست از این عمل کشیدند و به نظر میرسد ، دستور به آفرید ، متاثر از این شیوه باشد . به آفرید شراب خواری را ممنوع کرد و دستور داد تا مهر زن بیش از چهارصد درهم نباشد !! بسیاری از قوانین این پیامبر جدید با آداب و رسوم زرتشیان سنتی در تضاد بود . شورش بختانه باید بگوییم : تعلیمات به آفرید ، متاثر از فرامین اسلام بود ؛ عدم ازدواج با محارم ، حرام کردن شراب ، نخوردن گوشت مردار و گرفتن مالیات به عنوان صدقه برای امر خیر !!
زمانیکه ابو مسلم به خراسان رفت ، موبدان و هیربدان زرتشتی پیش او

رفتند و او را در جریان دستورات به آفرید قرار دادند و گفتند : به آفرید هم دین اسلام و هم دین زرتشتی را فاسد کرده است و از وی خواستند تا به آفرید را دستگیر کند . ابو مسلم دو تن از کسان خود ، شبیب بن واج مر ورزی و عبدالله بن سعید را بسوی به آفرید فرستاد (الفهرست بن ندیم ، جلد دوم ، رویه 440 و تاریخ طبری ، جلد سوم ، رویه های 1959 و 1960) . آنها به دیدار به آفرید رفتند و از او خواستند تا دست از پیامبری بکشد و پیشگوئی نکند . به آفرید پذیرفته و مسلمان شد !! ولی دست از پیشگوئی نکشید ، تا آنکه عبدالله بن سعید به دستور ابو مسلم با لشکری به زوزن رفته و به آفرید را در جبال باد غیس گرفتار کرده و او را به نیشابور میبرد و در این شهر به دستور یک ایرانی دیگر (ابو مسلم خراسانی) او را به دار می کشند و هر یک از پیروانش را یافتند ، گردن زدند . با مرگ به آفرید ، مذهب او از بین نرفت و تا سده ها ادامه یافت .

سنباد :

در کتاب فتوح البلدان بلاذری در مورد اسپهبد فیروز ، مشهور به سنباد مطالبی قید شده است .
خوشبختانه کتب بسیاری چه به زبان عربی و چه انگلیسی راجع به سنباد مطلب نوشته اند .

ظهور سنباد پس از قتل ابو مسلم خراسانی به امر جعفر خلیفه عرب صورت میگیرد . جعفر با پول دهان همراهان ابو مسلم خراسانی را می بندد (تاریخ طبری ، رویه 406) . اما وقتی خبر مرگ ابو مسلم به خراسان میرسد ، اهروانه نامی از اهالی دهات اطراف نیشابور مشهور به سنباد قیام می کند . این فرد ، پس از آنکه قومی را گرد خود آورد ، خود را فیروز اسپهبد شناسائی نمود . نظام الملک در سیاست نامه خود

می نویسد : سنباد در نیشابور صاحب منصب بود و با ابومسلم حق صحبت کردن داشت . (سیاست نامه ، رویه 182) . این نکته میتواند مورد بررسی قرار گیرد که ابو مسلم برای بر انداختن دولت امویان و به قدرت رساندن عباسیان ، تنها از ایرانیان مسلمان شده ، دعوت به همکاری با هاشمیان نکرده است . او از زرتشیان نیز برای بر اندازی امویان کمک خواسته است . **ایکاش ابو مسلم از معرفیت خود در راستای آزادی کشورش سود می جست ، نه اینکه عربی را برداشته و عرب دیگری را جایگزین او کند و جان خود را در راه خوش خدمتی به بیابانگردان بر بر فدا کند .**

قیام سنباد از نیشابور آغاز میگردد . وقتی تعداد پیروان او فزون گرفت بسوی کومش و شاهرود و دامغان حرکت کرد و سپس متوجه ری شد . در ری حاکم خلیفه عرب ، ابو عبیده حنفی را بکشت (سیاست نامه نظام الملک ، رویه 182) و اموال و خزائن ابو مسلم را که در این شهر بود ، ضبط نمود . بخشی از این اموال را برای سپهبد خورشید که از او در بخش های پیشین یاد کردم به طبرستان فرستاد . بار دیگر افسانه سرائی ایرانی گل می کند ! سنباد میگوید : ابو مسلم کشته نشده ، بلکه کبوتر سپیدی شده !!! و پس از پر کشیدن اکنون با مزدک و مهدی یک جا نشسته اند !!!! (سیرالملوک ، رویه 182) .

زمانیکه سنباد گفت : ابو مسلم کشته نشده ، بلکه پرنده ای شده که اکنون کنار مزدک و مهدی نشسته است ، با یک تیر دو نشان را زد ! یکی توجه رافضیان را که اعتقاد به مهدی داشتند را جلب نمود و دیگری مزدکیان را . با این ترفند ، او یک صد هزار پیرو خرد گم کرده به دور خودش

جمع کرد . جعل داستان اینکه ابومسلم نمرده و کبوتر شده نیز بسیار روشن است . عین همین داستان را پیروان مذهب مغیریه در باره محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب ساخته اند (اشعری ، مقالات الاسلامین ، رویه های 6 تا 9) و کبوتر سفید هم در فرقه کیسانیه معمول بوده است . سنباد با برداشت از این دو داستان ، برای خود طرفدارانی دست و پا کرد . سنباد در ابراز عقاید مذهبی خود سخت گیر و متعصب نبود . او با کسان دیگر و باور های مختلف بر حسب شرایط و مناسبت های اقتصادی و سیاسی کنار می آمد . طبری در کتب خود می نویسد که بیشتر پیروان او اهل جبال بودند . سنباد در وقت رسیدن به شهر ری ، زنان هم میهن خود را به اسارت کشید و اموال مردم را غارت کرد ولی معترض بازرگانان نشد !!!! مقصد بعدی او همدان بود . خلیفه عرب هراسان شده و جهور بن مرار عجلی را با ده هزار سپاهی بسوی او کسپیل داشت و از طرف دیگر عساکر نامی را بیاری او اعزام داشت . محل برخورد سنباد با لشکریان عرب در نزدیکی همدان و در ناحیه ای بنام جرخیان بود . در این جنگ سنباد شکست خورده و به مازندران فرار نمود . (بلاذری ، فتوح البلدان ، رویه 294) . در این جنگ سنباد دست به یک نامردی زشت و شرم آور زد . او زنان ایرانی مسلمان شده را که در شهر ری اسیر نموده بود سوار بر شتر در صف مقدم سپاهیانش قرار داد . با رم کردن شتران ، آنها بسوی عقب و لشکریان سنباد بازگشته و شیرازه سپاه او را بهم می ریزند . سپاهیان عرب از این شرایط سود جسته و کشتار را آغاز می کنند . (ابن الاثیر ، جلد 6 ، رویه 368 و کتاب بن الطقطقی ، رویه 203) . سنباد به مازندران رفته و اسپهبد خورشید ، پسر عم خود ، توس را به پیشواز او می فرستد . بین آنها بی حرمتی در میگیرد و ضمن پرخاش به یکدیگر ، توس گردن

سنباد را قطع می کند !!! (بن اسفندیار ، رویه 83 ، بن الاثیر ، جلد 5 ، رویه 369) اسپهبد خورشید از این حادثه ابراز تاسف می کند .
پس از مرگ سنباد ، تعدادی از پیروان او با نامهای مزدکیه و سنبادیه بجا ماندند که در ری و قزوین زندگی میکردند .

اسحاق

چون ابو مسلم کشته شد (شعبان 137 هجری) یکی دیگر از طرفداران او بنام اسحاق که در ماورالنهر و در میان ترکان بود ، قیام نمود . او عامل خلیفه ابو داود خالد بن ابراهیم را در خراسان کشت (گردیزی ، چاپ تهران ، 1363 ، رویه 273) . قیام اسحاق بین سالهای 137 تا 140 هجری رخ داده است . عقاید اسحاق و پیروان او نزدیک به عقاید سنباد بوده است . او نیز باور دارد که ابو مسلم زنده است و در کوه های ری پنهان شده است !!! او در وقت معین باز خواهد گشت !!!!! . اسحاق باور داشت که ابو مسلم پیامبر بوده و فرستاده اشو زرتشت است !! (مقالات اشعری ، رویه 98) . این مسئله بار دیگر باید ظن پژوهشگران را به این نکته معطوف دارد که ابو مسلم برای جایگزینی عباسیان بجای امویان از زرتشیان هم کمک می طلبیده است . پیروان اسحاق را مسلمیه می خواندند (بن تدیم) .

استاد سیس

استاد سیس ، پیشوای جنبشی در خراسان و سیستان در سده دوم هجری است که در سال 150 هجری بر ضد حکومت عباسیان در باد غیس آغاز شد ، و بزودی در نواحی هرات و گنج روستا و بخش هائی از خراسان و سیستان گسترش یافت . از این جنبش به عنوان جنبش دینی - سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و ضد اسلامی یاد می کنند . نام این پیشوا سیس بوده که استاد را به آن اضافه کرده اند . پیروان او بیشتر از میان توده های محرومی بودند که از جور و ظلم حکومت عباسیان و خلیفه منصور جانشان به لبشان رسیده بود . او با سپاهیان بیل و تبر به دستش بسوی مرو رفت . اجثم مرو رودی ، حاکم آن ناحیه به همراه تعداد زیادی از اهالی مرو رود کشته شدند . (بن خلدون ، کتاب العبر ، رویه 198) .

خلیفه عرب ، خازم بن خزیمه ، لشکریانی برای مقابله با استاد سیس اعزام داشت که در نهایت موجب شکست استاد سیس شد . در این جنگ بسیاری از یاران استاد سیس گرفتار شدند که به دستور خازم گردن زده شدند . استاد سیس به شرق باد غیس که ناحیه کوهستانی بود پناه برد .

استاد سیس و پسرش به اسارت درمی آیند . بنا به نوشته طبری ، پس از آنکه استاد سیس به اسارت در می آید ، او را می کشند . در اینکه استاد سیس ، مذهب جدیدی را پایه گذاری کرد ، هیچ شکی وجود ندارد . شهرستانی در کتاب ملل و نحل ، رویه 187 می نویسد که سیسانیه (پیروان استاد سیس و به آفریدیه از اصناف زرادشتیه هستند . در همین کتاب آمده که استاد سیس دعوی پیامبری میکرده است .

بن مقنع

در حقیقت جنبش بن مقنع ، رنگ و بوی مذهبی داشته که به آن چاشنی ایرانی افزوده است . در میان نوشته های فراوان راجع به بن مقنع ، تاریخ بخاری محمد بن جعفر نرشخی (متوفی 348 هجری) و کتاب ترکستان بارتلد از اهمیت بیشتری برخوردارند . استاد سعید نفیسی هم از تاریخ بخارا سود جسته اند .

هاشم ، معروف به بن مقنع که تنها یک چشم داشت ، از اهالی دهی بود بنام کازه ، از روستا های مرو . یک چشمی او را تمام مورخان نوشته اند و میگویند در جنگ تیری به چشم او میخورد و او یک چشمش را از دست میدهد . بن مقنع ، پیرو فرقه رزامیه بود . این فرقه شعبه ای از مذهب راوندیه بود که اعتقاد داشتند ، امامت از دژخیم محمد ، علی به محمد بن حنیفه ، انتقال یافته است . (الفرق بین الفرق ، رویه 243) . بن مقنع ، پس از کشته شدن ابو مسلم ، دعوی پیامبری کرد ! ابو جعفر خلیفه عرب او را دستگیر و از مرو به بغداد برده و زندانی می کند . او از زندان گریخته و به مرو باز میگردد و این بار ادعای خدائی می کند ! (بن الاثیر ، جلد 6 ، رویه 26) او خود را در رده نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی و محمد و هم چنین ابو مسلم شناسائی کرد . او می گفت قادر است که مرده زنده کند !! (ابو ریحان بیرونی ، رویه 211) . پیروان او هر زمان که او را می دیدند ، بسویش سجده کرده و بخاک می افتادند !!

در زمانی کوتاه ، ایرانیان دین باز بسیاری گرد او جمع شدند . بن مقنع این بار سپید جامگان را در مقابل سیاه جامگان ابو مسلم خراسانی ساخت

. او و پیروانش کاروانها میزدند و دهات را غارت میکردند . او گفته بود هرکس را که به او ایمان نیاورد بکشند ! (بن الاثیر ، رویه 117) . در جنگ بین او با حسین بن معاذ (رجب 159 هجری) 700 تن از سپید جامگان کشته شدند و مابقی گریختند و رسول فرستادند که ما همگی مسلمان شده ایم ، که البته این تقیه بود . سپید جامگان پس از صلح ، به راه زنی و غارت دهات مشغول شدند . بن مقنع به مدت 14 سال در جنگ بسر برد و بالاخره در سال 167 هجری فوت نمود . (تاریخ گزیده ، حمداله مستوفی ، رویه 298) . تاریخ بخارا نحوه مرگ او را چنین نوشته که او خودش را در تنور انداخت و بسوخت و یعقوبی و طبری و مقدسی می نویسند که او ، همراه با خانواده اش سم خورده و خود را می کشند و وقتی مسلمانان داخل قلعه میشوند ، سر تمامی آنها را قطع و پیش مهدی ، خلیفه عرب به حلب میبرند .

دغلکاری ابن مقنع این بود که ادعا میکرد ، خداوند در جسم شارلاتانهائی که خود را پیامبر شناسائی کرده اند ظاهر میشود ، منجمله خود او !!! و اگر کسی او را باور ندارد ، درست مثل پیامبر جنایتکار اسلام ، محمد ، باید گردنش زده شود ! ابن مقنع بار دیگر از دواج با محارم را محترم شمرده و آنرا بر میگرداند و در ضمن گامی فراتر در این مورد بر میدارد و میگوید : زنان شوهر دار میتوانند بپزند !!! و پیروان او نباید نماز خوانده و روزه بگیرند . (فرق الشیعه ، رویه 25) .

فکر حلول خدا در جسم پیامبران را ابن مقنع از فرقه شیعه مسلک سبائیه کپی کرد . (مقالات اشعری ، رویه 15) . در این راستا باز به طرفداران دین باز حمزه بن عماره بر میخوریم که می گفت : من پیامبر هستم و محمد ابن حنیفه خداست ! حمزه با دختر خود ازدواج کرد و جمیع محارم

را برای ازدواج حلال دانست ! (فرق الشيعه ، رويه های 29 تا 31) .

فرقه های مذهبی ؛ حارثیه ، رونديه ، خطابيه و منصوريه هم به حلول خدا در جسم پیامبران معتقد بودند . با وجود این همه فرقه مذهبی که تمامشان یک بالا آورده را غرغره می کنند ، ظهور ابن مقنن و پیدا کردن کلی طرفدار را تنها باید در جهل مردم و دین بازیشان جستجو کرد .

دستور به کشتار مخالفان نیز ، از زمان پیامبر زنباره و جنایتکار اسلام معمول بود . ابو منصور عجلی هم به پیروان خود گفته بود : مخالفان مرا هر کجا که یافتید بکشید (مقالات اشعری ، رويه 10) .

در فرقه مذهبی خطابيه به پیامبری ابوالخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع اسدی ، به گفته تمام تاریخ نگاران ، آزادی سکس وجود داشته و همه زنان برای تمامی مردان حلال بوده اند . (فرق الشيعه ، رويه 38 و مقالات اشعری ، رويه 2) .

هم میهن : زمانیکه زنده یاد صادق هدایت از اسلام به عنوان دین شرمگاه یاد میکرد و می گفت : اگر میان تته را از اسلام بگیرند ، حرفی برای گفتن ندارد ، با هزاران سند و مدرک در این مورد ، جا دارد تا نگاه تازه ای به این مذهب ضد انسانی و حیوانی بیندازی .

در مورد ابن مقنن داستانهایی مسخره ای هم ساخته اند که معروفترین آنها بیرون آوردن ماهی از چاه نخشب است .

تا سالهای بسیار پیروان ابن مقنن این مذهب را حفظ کردند و در عهد

ملکشاه سلجوقی ، فردی بنام محمود ، سخنان سپید جامگان را تکرار میکرد که او را در مرو گرفته و بدار کشیدند . (قصه مقنع ، نسخه 347 کتابخانه وین از ترجمه تاریخ طبری) .

خرم دینان

پیوستگی این فرقه با مزدکیان زمان ساسانی محرز بوده و ربط دادن آنها با فرقه رافضی و یا مذهب مزدائی اشتباه است . خرم دینان یک فرقه کاملاً ایرانی بوده که بنا به گفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده : در آذربایجان بابک دشمن دین ، لعنت الله !!!! دعوت دین مزدکی را آشکار کرد . حمدالله مستوفی به هم میهن خود که جلوی اعراب قد علم کرده است ؛ لعنت الله خطاب می کند !! ریشه لغوی این مذهب را باید در خرم و دین ، مشابه ، به دین که زرتشیان برای خود انتخاب کرده اند و یا درست دینان ، که مزدکیان برای دین خود گزیده بودند ، مورد بررسی قرار داد . خرم دینان ، تنها یک معنی دارد : شاد دینان .

پس از آنکه پیشرفت دین مزدک موجب وحشت موبدان و هیربدان زرتشتی شد و به دستور انوشیروان ، آنها را قتل و عام کردند ، تصور شاه ساسانی این بود که بنا به گفته موبدان خطری که سلطنت او را تهدید میکرده !!!! رفع شده است ، که چنین نشد . با فرو پاشی سلسله ساسانیان مزدکیان دوباره جان گرفتند . خرم دینان در حقیقت اعقاب مزدکیان بودند . ابن ندیم در کتاب الفهرست ، رویه 342 می نویسد : خرم دینان ، پیروان خود را به بهره گیری از لذت ها و شاد بودن تشویق می کنند . آنها از کشتن و رنج دادن حیوانات خود داری می کنند .

مزدک ، جنگ و کینه را منع میکرد و عامل جنگ را نابرابری بین مردم

میدانست . در دین مزدک ، درست مثل مانوی ، رهبران و بزرگان دین باید مجرد بوده و غذای یک روز و پوشاک یک سال را بیشتر نداشته باشند . این فرامین بود که موجب خشم موبدان قدرت طلب را بر انگیخت و با اصرار آنها ، دولت ساسانی دست به قتل و عام آنها زد . مزدک مثل اشو زرتشت ، کار های خوب کردن را تشویق میکرد . آزار رساندن به دیگران و حیوانات را زشت می شمرد و او بود که مهمان حبیب خداست را در ادبیات ما جا داد .

مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدء و التاریخ ، جلد چهارم ، رویه های 30 و 31 می نویسد : خرم دینان چند فرقه و دسته اند . تمام آنها به بازگشت باور دارند . آنها اعتقاد دارند که تمام پیامبران ، دارای روح واحدند ! و وحی هیچگاه قطع نمی شود ! ابو مسلم را بزرگ می شمارند و بر جعفر که موجب به قتل رسیدن او شد ، لعنت می فرستند . آنها برای مهدی پسر فیروز ، نماز بسیار می خوانند ، چون او از فرزندان فاطمه ، دختر ابو مسلم است . خرم دینان ، امام هائی دارند که در احکام به آنها مراجعه می کنند . پیامبرانی دارند که آنها را فرشته می نامند ! به شراب تبرک می جویند . اصل دین آنها در اعتقاد به تاری و روشنی است .
نوشته های بالا را عینا در دین مزدکی شاهدیم .

مقدسی در رویه 142 ، جلد اول کتاب خود ، البدء و التاریخ می نویسد :
خرم دینان به ظاهر خود را مسلمان نشان میدهند ، ولی دسته ای از مزدانیان هستند و می گویند : مبداء عالم نور است و بعضی از آنها مسخ شده (فرقه مسخیه) و به ظلمت بدل گشته اند !

اوج خرافه و داستان پردازی های کودکانه را در کتاب خرم دینان شاهدیم :
ستاره ها دارای سوراخ هائی هستند که ارواح مردم را گرفته و به ماه

میدهند !! تا ماه افزایش یابد !! ماه چون به کمال رسید ، این ارواح را به کسی که بالای اوست !!!!! میدهد تا فراغت یابد ! و باز به گرفتن روان آدم هائی که ستارگان میگیرند و به او میدهند ، ادامه میدهد !!! (مقدسی ، جلد دوم ، رویه های 20 و 21) .

ابو مسلم دو دختر داشت ، بنام های فاطمه و اسما و پسری بنام ابوالغرا . پس از مرگ ابومسلم ، تعدادی می گفتند : او نمرده و روزی باز خواهد گشت و برخی می گفتند ، او مرده و امامت به فاطمه دختر او رسیده که آنها را فاطمیون یا فاطمیه میگویند . (سیاست نامه ، رویه 204) . خرم دینان در مجامع خود اول به ابو مسلم صلوات می ساختند و بعد بر فاطمه ، دختر ابو مسلم به شرابهاو شربت تبرک می جستند . (منبع بالا) .

برخلاف ادعای برخی که میگویند : خرم دینان اشتراک زنی را تبلیغ میکردند ، چنین نبوده و اسناد و مدارک محکمی در رد این ادعا وجود دارد که نمونه آن نوشته های ابن ندیم در خصوص ازدواج بابک است . خرم دینان ، دارای فرقه های بسیاری بودند از آن جمله : کودکیه ، کرد شاهیه و جاشکیه . خرم دینان هر جا که زندگی میکردند ، برای خود قلعه و جایگاه محکم و استوار میساختند . قلعه بابک که هم چنان زیارتگاه مردم ایران است از آن جمله است . در اطراف کرج هم قلعه هائی وجود داشت که به دست علی بن بویه تصرف شد . (تجارب الامم ، جلد دوم ، رویه 437) .



قلعه بابک

خرم دینان از لحاظ زمانی و کثرت شورش ، پر زحمت ترین فرقه مذهبی علیه اعراب بودند .

بابک خرم‌دین



پیش از پرداختن به ماجرای بابک خرم‌دین و جنبش ضد عرب او باید بگوییم ، برای بابک آخوند ها و مخالفان تازی پرست او بسیار مطالب مغرضانه نوشته اند که باید مورد توجه قرار گیرد . داستان بابک ، قصه مردمی است که تسلیم عربها نشدند و دست از عقاید و باور های دینی خود نکشیدند .

خوشبختانه راجع به بابک خرم‌دین نوشته های تاریخی بسیاری در دست می‌باشد .

کسانی که ادعا می کنند ، جنبش بابک خرم‌دین صرفاً ملی بوده ، درست نیست و باید جنبش او را ملی – مذهبی دانست .

از پژوهشگران معاصر ، یک ایرانی ، استاد سعید نفیسی و دیگری ادوارد براون آگاهی های بسیاری در خصوص بابک که در 838 میلادی به دست خلیفه عرب معتصم کشته شد ، پیش روی داریم .

ترتیبی که هارون در باب خلافت خود ، پس از مرگش تعیین کرده بود و تقسیم خلیفه گری بین دو پسرش مامون و امین ، موجب بروز اختلاف بین این دو برادر شد . در نتیجه کمک ایرانیان به مامون ، او خلیفه گشت و برادرش ، امین را در سال 198 هجری کشت . در سال 201 هجری مامون ، علی بن موسی الرضا (امام هشتم شیعیان) را به جانشینی خود خلیفه کرد . این امر موجب خشم عربها را فراهم آورد که چه شده مامون خلافتی که از عباسیان به علویان انتقال پیدا کرده را دوباره به عباسیان بر میگرداند . این نارضایتی موجب شد که مامون در بغداد خلع گردد .

هرج و مرج شدیدی بین اعراب اشغالگر به وجود آمده بود و این فرصتی بود برای خرم دینان . که در آذربایجان دست به شورش بزنند . در سال 200 هجری سر کردگی خرم دینان با شخص بابک بود .



در کتاب اخبار الطوال سمعانی می خوانیم : بابک از فرزندان مطهر ، پسر فاطمه ، دختر ابو مسلم بوده که فاطمیه از خرمیه به او منسوب است . (رویه 397) .

در خصوص جنگهای بابک با خلیفه عرب ، مامون به کتاب استاد سعید نفیسی رجوع کنید . مامون به هنگام مرگ به برادرش معتصم که بعدا خلیفه شد توصیه می کند : در باب خرم دینان ، صاحب حزم و دلیر و زور مندی را به جنگ آنها بفرست و هر چه نیاز داشتند به آنها بده . (تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه 1138) .

معتصم ، وصیت برادرش را مو به مو اجراء کرد . در نبرد آخر که در

اطراف همدان رخداد (سال 218 هجری) ، اسحاق بن ابراهیم بن مصعب بر خرم دینان پیروز شد و 60 هزار تن از آنها را کشت . (تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه 1165) .

نکته ای که هیچ یک از مورخین به آن اشاره نمی کنند و از زیر بار آن شانه خالی می کنند این است که بابک خرمدین ضد عرب بود که در آن شک نداریم ، اما در جنگ های او چه کسانی کشته میشدند ؟ چه اماکنی ویران میشد ؟ کدام یک از شهر و دهات غارت می شدند ؟ آیا اهالی اصفهان و پارس و آذربایگان که مردم آنها قتل و عام می شدند ، به راستی عرب بودند یا ایرانی های مسلمان شده ؟ بدبخت ایرانی تیره روز که برای فرار از جزیه ، دین بربرهای صحرای حجاز را پذیرفته بود و بعد به صرف مسلمان شدن ، باید جانش توسط یک ایرانی دیگر گرفته شود . چه معادله زشتی !!

ایمان دارم با نوشتن سطور بالا ، موجب بر آمدگی رگ گردن تعدادی خواهم شد و حساب پس انداز فحش و ناسزا خورم پیش از پیش پر خواهد گشت ! بازگو کردن حقایق ، بنیاد کار پیام آزادگان است . میراثی که از دکتر کورش آریا منش ، آله دالفک و زنده یاد دکتر مسعود انصاری به من رسیده است .

خلیفه معتصم ، طاهر بن ابراهیم ، برادر اسحاق بن ابراهیم را هم مامور جنگ با خرم دینان کرد . تاریخ ایران از خیانت انباشته است . ایرانی همواره از نزدیک ترین کسان خود ضربه خورده است . آیا فردوست و قره باغی به شاه نزدیک نبودند ؟ یکی از نزدیکان بابک بنام محمد بن بعیث که صعلوکی بود به خلیفه نامه نوشت و فرمانبرداری خود را اعلام کرد و گفت در فکر ضربه زدن به بابک و یاران اوست . او به فرماندار مرند ، عصمت کردی ، که از یاران بابک بود نزدیک شد و دختر او را به زنی گرفت . در یک توطئه از پیش طراحی شده ، پس خوراندن شراب بسیار به او و یاران نزدیک او ، تمامی را به قلعه شاهی برده و از آنجا کتف بسته تحویل معتصم داد . معتصم در بازجویی از عصمت کردی و اعترافات او که در برگیرنده تمام اطلاعات جنگی و میزان سلاح و نفرات و اماکن تجمع پیروان و سربازان بابک و نحوه رخنه به آنها بود را کسب کرد . معتصم هم اطلاعات لازم را در اختیار ایرانی پشت به وطن کرده ، افشین قرار داد و او را راهی مصاف با بابک کرد . (تاریخ یعقوبی ، جلد 2 ، رویه 587) .

افشین در ده برزند فرود آمد و در آنجا لشکرگاه محکمی بنا نمود (بلاذری ، رویه 329) . خوانندگان گرانقدر نوشتار میتوانند از نحوه کلک زدنهای افشین در جنگ با بابک که از حوصله این نوشتار خارج است با مراجعه به کتاب استاد نفیسی ، آگاه شوند . حمایت های بیدریغ معتصم از افشین پشت به وطن کرده بدون وقفه ادامه می یافت .

کار بجائی رسید که بابک به اتفاق برادرش عبدالله ، سپهسالار خود ، معاویه و مادر و همسرش همراه با یک خادم راه ارمنستان پیش گرفتند که در بین راه مادر بابک و همسرش توسط سپاهیان افشین دستگیر شدند . بابک داخل کوه های ارمنستان شد و چون گرسنگی به او فشار آورد ،

به خادم خود گفت تا نانی تهیه کند . یک ایرانی ، خادم را می بیند و بلافاصله به قراول خانه اطلاع میدهد . رئیس قراول خانه سهل بن سنپاد با سرعت خود را به بابک رسانده و اظهار فروتنی می کند و میگوید : هیچ کس را آشنا تر از من به حق خود نتوانی یافت و میان من با اعراب و افشین رابطه ای نیست . بابک به گفته سهل اعتماد می کند و بخانه او میرود . سهل هم سرهنگان افشین را آگاه کرده و آنها با سپاهی چند آمده و بابک را دستگیر می کنند (تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه 1228) . سهل برای این خوش خدمتی ، یک میلیون درهم میگیرد . (منبع بالا ، رویه 1232) . افشین ایرانی در دهم شوال 222 هجری در برزند ، بابک را ملاقات می کند . (منبع بالا) . افشین ، بابک و برادرش عبدالله را در سامره ، تحویل معتصم میدهد (سوم صفر سال 223 هجری) . معتصم به دژخیم خود دستور میدهد ، ابتدا دست ها و پا های بابک را قطع کنند ، سرش را ببرد و شکمش را پاره کند . معتصم سر بابک را به خراسان فرستاد و تنش را در سامره به چوب بلندی مصلوب نمود . (مسعودی ، جلد 7 ، رویه 131) . آنچه بر سر بابک آوردند ، در مورد برادرش عبدالله نیز اعمال کردند . معتصم ، عبدالله را به شروین ، شاهزاده مازندرانی سپرد تا پیش اسحاق بن ابراهیم به بغداد ببرد و باز شروین پشت به وطن کرده ، برای دم جنبانی پیش اعراب اینکار کرده و دست های ناپاکش را بخون یک ایرانی هموطن که برای ضدیت با اعراب اشغالگر می جنگید ، آلود.

تاریخ همواره در کشور اسلام زده ما تکرار شده است . تاریخ سیاه معاصر ما اعدام سربازان میهن خواه بر پشت بام مدرسه علوی در سال 57 و به دست ناپاکانی چون ابراهیم یزدی ، صادق خلخالی ، ماشاالله قصاب را فراموش نمی کند .

بابک خرم دین اعتقاد به حلول روح داشت . او می گفت که روح جاویدان در بدن او حلول کرده . همانطوریکه قبلا اشاره کردم ، جنبش بابک یک جنبش ملی – مذهبی بوده است . جمع کسانی را که بابک در مدت اقتدار خود کشت بالغ بر 255 هزار تن میدانند . (تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه 1233) .

کشته شدن بابک ، ضربه بزرگی بود که بر خرم دینان وارد شد ، اما این باعث نشد تا آنها میدان را خالی کنند . این جنبش دینی تا تا آخر سده چهارم ادامه داشت . (اصطخری ، کتاب المسالک و الممالک ، رویه 203) . پس از این زمان ، پیروان خرم دینی ، در مسلمانان حل و تعدادی از آنها به مذهب اسماعیلیان گرایش پیدا کردند .

افشین و مازیار

افشین سردار پشت به وطن کرده معتصم خلیفه عرب ، از فرزندان ملوک سوترو شنه بود که بعدا بخاطر خوش خدمتی به مقام پادشاهی هم رسید . پس از مرگ مامون ، جانشین او ، معتصم برای سرکوب بابک به افشین متوسل شد . پس از قتل دلخراش بابک ، خلیفه عرب بیست میلیون درهم به افشین داده و حکومت سند را به وی داد (تاریخ مسعودی ، دکتر فیاض ، رویه های 168 و 169) .

خوش خدمتی های افشین به خلیفه عرب تنها در دستگیری بابک خلاصه نمی شود . در جنگ بین

اعراب با رومی ها نیز این ایرانی تازی پرست بر رومی ها پیروز شد . سؤال این است : یک فرد با قابلیت های افشین چرا برای وطنش کاری نکرد . چرا نبوغ جنگی اش در خدمت اشغالگران میهنش صرف شد . اندیشمندان ما باید ریشه تمام این خیانت ها بررسی کنند تا از تکرار آن جلوگیری به عمل آید .

حاکم خراسان ، عبدالله بن طاهر بود که زیاد مورد توجه معتصم نبود از این مسئله ، افشین سود جسته و به طمع حکومت خراسان خواست تا زیر آب عبدالله بن طاهر را بزند . او در این رابطه نامه هائی به مازیار اسپهبد مازندران که او هم از عبدالله بن طاهر بدش می آمد نوشت . (تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه های 1304 و 1305) . نقشه افشین چنین بود : مازیار دست به شورش بزند و خلیفه برای دفع او ، افشین را حاکم خراسان و مامور دفع او کند ! فکر افشین غلط از آب در آمده و معتصم خود عبدالله بن طاهر را مامور سرکوب مازیار کرد . افشین نامه ای به مازیار نوشت که مقاومت کن تا خلیفه مرا اعزام دارد . در همان زمان (سال 224 هجری) منکجور برادر زن افشین و جانشین او در آذربایجان که اموال بابک را تصرف نموده بود ، از ارسال آنها به نزد خلیفه سر باز زد . معتصم از افشین خواست تا کسی را برای دفع برادر زنش بفرستد و افشین سرداری ایرانی بنام دیو داد از خاندان ساجیان را اعزام داشت . اطرافیان خلیفه به او گفتند که نافرمانی منکجور به دستور افشین صورت پذیرفته . خلیفه عرب ، سرداری بنام بغا را برای دفع منکجور می فرستد . باز بر اثر خیانت ایرانیان نسبت به هم ، منکجور را یاران

خودش دستگیر و به بغا تسلیم می کنند! بغا در سال 225 هجری ، منکجور را به سامره برده و او را زندانی می کند . توطئه علیه افشین در دربار معتصم هر روز شکل تازه ای بخود میگیرد . گذشته از عبدالله بن طاهر که افشین را عامل شورش مازیار معرفی میکرد ، احمد بن ابی دواد هم علیه افشین ، خلیفه را پر میکرد . (مرات الزمان ، سبط بن جوزی رویه 115) . این شخص به خلیفه گفته بود که افشین قصد قتل امیر را دارد و افشین نامه های زیادی به مازیار نوشته است . خلیفه کاتب افشین را احضار می کند و کاتب میگوید : به امر افشین برای مازیار نامه نوشته است . (منبع بالا) . افشین که جو دربار خلیفه را بر ضد خود حس می کند در صدد فرار برمی آید . نقشه فرار او توسط جاسوسان خلیفه بر ملا شده و معتصم او را زندانی می کند . مازیار از عبدالله بن طاهر شکست میخورد و پس از اسارت به سامره فرستاده میشود . معتصم دستور رویارویی افشین و مازیار را میدهد . افشین ، مازیار را نهی می کند ولی مازیار میگوید : من این شخص را که افشین است می شناسم . او بود که برای من نامه می نوشت و آنچه که افشین برای فریب او نوشته بود برای خلیفه بازگو کرد . ابن ابی دواد قاضی به بغا گفت تا افشین را ببرند . افشین فریاد میزند : آیا این پاداش خدمات من به شما بود ؟ بغا عبا به سر افشین کشید و از نزدیک گردن او را گرفته به زندانش برد . (تاریخ طبری ، جلد 3 ، رویه های 1311 تا 1313) . التماس های افشین در خلیفه عرب اثر نکرد و معتصم دستور داد تا هر روز تنها یک تکه نان به او بدهند تا زجر کش شود . افشین در زندان خلیفه عرب و سرورش !!! میمیرد . برای مدتی جسد او را بین چوب بابک و مازیار مصلوب کرده و سپس می سوزانند . افشین تا هنگام مرگ 9 ماه در زندان بود . برخی از نوشته های تاریخی حکایت از آن

دارد که افشین پیرو مذهب بودا بوده است . (ترکستان بارتلد ، رویه 180) .

دین بازی و پیامبر سازی آنی در ایران اسلام زده ایستا نمی شد . در سال 235 هجری ، در سامره محمود بن فرج نیشابوری دعوی پیغمبری کرد . متوکل خلیفه عرب ، این پیامبر را زیر ضربات تازیانه کشت . (تاریخ طبری ، جلد سوم ، رویه 1394) .

هم میهن : بزرگترین دشمن تو و کشور تو ، مذهب واپسگرا و ضد انسانی اسلام است . اگر امروز بر خاکستر نشسته ای ، بخاطر لاس هائی است که صاحبان فکر و اندیشه و به اصطلاح روشنفکران با اسلام زده اند . یک تن بمن بگویند : چگونه میشود باور کرد که اندیشمند بزرگی چون احمد کسروی ، از پیامبر جنایتکار ، زنباره ، دزد و گردنه زن اسلام شناخت نداشته باشد و او را **پاکمرک عرب خطاب کند ؟ چگونه میتوان باور کرد که این پژوهشگر بنام ، از اسلام آغازین و کارهای ریاکارانه و جنایتکارانه محمد بی اطلاع باشد و بنویسد : اسلام آغازین دینی انسانی و راستین بود **!!!!** کسروی بزرگ در کتاب " در پیرامون اسلام " می نویسد : اسلام عربان را به**

خداشناسی آورد و از بدیها دور کرد !!! چرا باید
کسروی چشمش را بر روی زشتی های اسلام ببندد ؟
عرب اگر خدا آورد بخاطر غارت و تصاحب زنان
سرزمین های اشغالی بود . برای برده گرفتن بود .
برای مال و منال بود . آیا کسروی از مهملات ابلهانه
وقوانین ضد بشری و یاوه های سراسر خرافه هجو
نامه قرآن بی اطلاع بود ؟ کسروی به نیکی از اسلام
خلفای راشدین ، امویان ، عباسیان و علویان یاد می
کند و اضافه می کند : اسلام امروز با اسلام چهار سده
نخست حیات خودش فرق دارد !! هم میهن تا این لحظه
که تاریخ خرافه زده کشورت را ورق به ورق پیش
رویت گشودم ، آیا باز میتوانی به گفته های کسروی
استناد کنی ؟

ایکاش کسروی و کسروی ها حقایق را می گفتند . ای مرد بزرگ که
جاننت را در راه آگاهی توده ها فدا کردی ، بهتر نبود که می گفتی : اسلام
زمان محمد با اسلام امروز هیچ فرقی ندارد . ایکاش ، کسروی حقیقت را
می گفت که اسلام دین ناپاکی هاست . دین نجاست آلودی به تمام خرافه
هاست . دین فقر زا و جاهل پروری است که شرف و غیرت و انسانیت
را از پیروانش میگیرد .

ایکاش کسروی در مورد هجو نامه قرآن دو گوئی نمیکرد . یک جا

بنویسد : قرآن عربها را از بدیها بیرون آورد و از مردم نادان و بت پرست ، مردان پاکدل و جانفشانی چون علی ، ابوبکر ، عمر ، عمار ، اباذر و عبدالله پدید آورد (کتاب در پیرامون اسلام) . آیا به راستی کسروی از دژخیم محمد، علی و جنایات او و دیگر خلفای عرب نا آگاه بود ؟ چگونه شد که کسروی میگوید : امروزه ، هجو نامه قرآن دست آویزی برای پافشاری در گمراهی است !!!!

..... زمانیکه زنده یاد احمد شاملو نوشت : سخت است فهماندن چیزی به کسی که برای نفهمیدنش پول میگیرد ، باورم نمی شد که ملت اسلام زده ما بدون دریافت پول تمایلی به دانستن حقایق تاریخی نداشته و هم چنان می خواهند ، آنچه را که بخوردشان داده اند ، مزه مزه کنند. پس از انتشار پنج بخش از این نوشتار ، 67 مشترک پیام آزادگان ، ایمیل خود را به روی ما بستند و آنرا بلاک کردند ، تا مبادا از خواب بیدار شوند و اجازه بدهند تا آب تازه ای به برکه عفونت زده مغزشان راه یابد . برخی با تعصبی که برای ما تازگی ندارد در یک کلی گوئی مرا همدست آخوند ها و توده ای های بی وطن شناسائی کردند . اما تمام این بی مهری ها دلیل نمی شود که از گفتن حقایق چشم پوشی کنم .

امروز که هم میهن من از ماهیت ضد انسانی و واپسگرا و خون ریز اسلام آگاه شده ، خطر آن وجود دارد تا در دام مذهب دیگری گرفتار آید .

بسیاری از ایرانیان با خواندن یک یا دو کتاب و شنیدن برخی روایات ، مجذوب عظمت دوران ساسانی شده و فکر می کنند ، با فرو پاشی رژیم جهل اسلامی ، اگر دین قدیمی زرتشتیگری باز گردد ، شکوه باستان را به

دست خواهند آورد ! و آب رفته به جوی باز خواهد گشت . کاری نکنیم که چند سال دیگر بخواهیم خود را از غل و زنجیر موبدان و هیربدان به قدرت رسیده رها کنیم . هم میهن : هرگونه دین بازی ، خطر رخنه به سیاست را داشته و اسبابی خواهد شد در دست مفت خوران و چپاولگران اندیشه و مال .

هم میهن خام اندیش من ، بگذار امروز من این حقیقت را به تو بگویم : چون پدر تو زرتشتی نیست ، هیچگاه تو زرتشتی نخواهی شد . هم میهن من : حتی اگر مادر تو زرتشتی بوده و پدرت مسلمان ، تو جایی در مذهب زرتشت نداری . ارث زرتشتیگری تنها از طریق پدر منتقل میشود .

پیش از هر تصمیمی کمی اندیشه کن ، کشتار مزدکیان ، مانویان ، بودائیان و عیسویان زمان ساسانی راکه به دست موبدان زرتشتی انجام شد را بخاطر بیآور . خود را در چاه دیگری نینداز .

بخاطر بیآور که کودکان زرتشتی به هنگام خواندن عذاب های جهنم ، درست مثل فسادکده های اسلامی که درس قرآن میدهند با چه وحشت عظیمی مواجه میشوند .

برخی از هم میهنان ما به پارسیان هند دلخوش کرده اند . گروهی که در باورهای مومیائی – مذهبی و دور از فرامین زرتشت خود را گرفتار کرده و تابع قوانین و دستوراتی هستند که با شعور و درایت فاصله های بسیار دارد . گروهی که کسی را بخود راه نمیدهند . آنها چنان در خرافه

غرق هستند که تنها باید از نزدیک کارهای آنها را دنبال کرد . برای مثال در مراسم سدره پوشی و کمر بند بستن ، به فرد سدره پوش یک جرعه شاش گاو مقدس (گمیز) می‌دهند . شاش گاو مقدس پاک کننده دست و صورت و تن مومنین پارسی است . پارسیان هند باور دارند که نوشیدن شاش گاو مقدس که در محوطه آتشکده ها نگهداری میشود و تنها یک موبد راستین و معتقد !! میتواند او را تبرک کند ، باعث صفای معنوی میگردد . (استاد پور داود ، خرده اوستا ، رویه های 58 و 59) . اصولاً آشامیدن شاش گاو از زمانهای قدیم تا امروز در بین هندی ها و پارسیان هند مرسوم بوده است . گاو مقدس زرتشیان هند که ورسیه یا واراسیا نامیده میشود ، سفید بوده و هیچ لک رنگی روی پوست او وجود ندارد . دفاع غیر علمی و ابلهانه مبلغین دین زرتشتی در نزد پارسیان هند در آشامیدن شاش گاو این است که میگویند : چون شاش گاو آمونیاک دارد به عنوان داروی ضد عفونت ، میتوان از آن سود جست !!! شوربختانه در اروپا و خصوصاً در مهد صدور خرافه به منظور مقاصد سیاسی ، یعنی انگلیس ، زرتشتیگری مشابه دین بازیهای دیگر رواج فراوان دارد .

بسیاری از زرتشتی های انگلیس ترجیح میدهند تا مراسم تعمید نوجوانان خود را در هند یا پاکستان انجام دهند که آتشکده های بزرگ دارند . اگر نوجوانی در انگلیس نخواست شاش گاو بنوشد و سر سختی نشان داد به او آب پرتقال میدهند و میگویند : این آب پرتقال را به نیت شاش گاو بنوش !!!!!!! موبد ی بنام ، دستور کوترکه خود پزشک است در یک شامورتی بازی ، لیوانی شاش گاو را به آزمایشگاه فرستاد تا زرتشیان را مطمئن کند که هیچ چیزی سلامت آنها را در نوشیدن شاش گاو تهدید نمی کند ! (کتاب زرتشیان در انگلیس ، نویسنده هی نلز ، رویه 263) .

این پزشک هفت خط و دغلکار میگوید : نیرو های معنوی داخل شاش گاو ، میکروب های آنرا می کشد !!! (مجله پرشیانا ، می 1969) .
خوشبختانه ، ایرانیان زرتشتی از ابتداء ، نوشیدن شاش گاو را نپذیرفتند .
و این حیوان را مقدس نشماردند . میان باور های زرتشیان ایران با
زرتشیان هند اختلاف بسیار است . زرتشیان هند در پیله ای که برای
خود ساخته اند ، کسی را راه نمیدهند و این درست بر خلاف خواست اشو
زرتشت است که برای دین خود تبلیغ میکرد تا جائیکه او دین خود را به
گشتاسب عرضه داشت و او و زنش زرتشتیگری را پذیرفتند .

هم میهن : دور از عقل و شعور و درایت است که با دین بازی سرنوشت
و زندگی خود و آینده بچه هایت را به دست مثنی بیمار جنسی ، مفت
خور و دغلکار بنام مبلغین مذهبی بسپاری و چند صباح دیگر روی سرت
بزنی که چه اشتباهی کردم . **مگر انسانگرائی و آدم بودن چه**
اشکالی دارد که باید خودت را با یک مذهب حلق آویز
کنی ؟

منشور حقوق بشر کوروش بزرگ را تمامی ایرانیان خوانده و از مفاد آن
با اطلاع هستند . شاه بزرگ هخامنشی در این سنگ نوشته به صراحت
میگوید : ... مردوک ، خدای بزرگ ، از کردار من بسیار شادمان گشت
و.... به موجب این سند تاریخی غیر قابل انکار ، کوروش خدائی بنام
مردوک (بعل) را می پرستیده . سؤال من از تحریف کنندگان تاریخ که
میگویند ، کوروش زرتشتی بوده این است ؛ به استناد کدامین سند و
مدرک این چنین ادعائی را دارید ؟ من میگویم اصولاً هخامنشیان
زرتشتی نبودند، و برای آن مدرک می آورم . **این چه بدبختی**

بزرگی است که گریبان مورخان ، صاحبان اندیشه ،
قلم بدستان و پژوهشگران ما را گرفته است . یک روز
باید به این بازی مسخره ادبی پایان داد . در زمان کوروش
بزرگ ، اگر سراسر خاک پهناور ایران را می گشتید ، یک آتشکده پیدا
نمیکردید . اگر کوروش بزرگ زرتشتی بود که جسد او را مومیائی
نمیکردند (هردوت) و کالبد این شاه بزرگ را طبق مندرجات کتاب
اوستا (ویندیداد) میبایستی در ارتفاع قرار میدادند تا خوراک لاشخوران
شود .

اگر نام اهورمزدا را در سنگ نوشته های داریوش و جانشینان او می
بینید ، بخاطر آنست که ایرانیان ، پیش از ظهور زرتشت با این واژه آشنا
بودند . حتی خود اشو زرتشت بزرگ در میان قومی متولد شده که یکی
از خدایان آن ، اهورا مزدا بوده است . مگر کسی میتواند انکار کند که
الله ، خدائی که پیامبر دزد ، گردنه زن و مکار اسلام آنرا اختراع کرد ،
نام بت بزرگ خانه کعبه نبوده که بیش از یک صد سال از عمر آن
گذشته بود ؟ اگر الله تازگی داشت ، پس چرا نام پدر شارلاتان عرب ،
عبدالله بود، که 65 سال پیش از ظهور اسلام ، جد محمد بر پدر او گذاشته
بود ؟ اهورا در هند ، اسورا خوانده میشد و نزد آشوری ها ، ائوره و
پیش ایلامی ها اودره خوانده میشد .

آرتور کریستین سن در کتاب ارزشمند خود " ایران در زمان ساسانی "
رویه 45 ، می نویسد : چنین به نظر می آید که پیش از جدا شدن دو تیره
هندی و ایرانی از یکدیگر ، تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها
نبوده است . یک دسته را دیو ها می خواندند که در راس آنها خدائی

جنگجو بنام ایندرا قرار داشت و دسته دیگر را اسورها (اهورا) می گفتند که سر دسته آنها ورونه و میترا بود . با این حساب ، اهورا یا اسورا یک خدا نیست ، بلکه دسته ای از خدایان است .

قدر مسلم ، همانطوریکه الله دوران جاهلیت عرب با الله زمان محمد و الله امروزی قابل مقایسه نیست . اهورامزدای سده های پیش از اشو زرتشت با اهورامزدای مندرج در گات های زرتشت ، یکی نیست . بسیاری از پژوهشگران ما بدون ذره ای تعمق میگویند : چون داریوش در کتیبه خود از اهورامزدا یاد کرده ، پس حتما زرتشتی بوده !! درست مثل اینکه بگوئیم ، چون اعراب دوران جاهلیت می گفتند : بسمعه تعالی ، پس حتما مسلمان بوده اند !! زمانیکه اشو زرتشت ظهور کرد ، پرستش اهورا و مهر و سایر خدایان معمول و مرسوم بوده است . به عقیده کریستین سن زرتشت ، عارفی بود که از یک جامعه مزدا پرست و تابع آئین و سنن آن زمان ، ظهور کرد . (ایران در زمان ساسانی ، رویه 48) .

زرتشت خواست تا خدای واحدی بسازد ، ولی موبدان معتقد به چند خدائی ، مجددا ، آن خدا یان را زنده و به مسند قدرت نشانند . در سخنرانی سال 2001 در معبد زرتشیان جنوب کالیفرنیا من به این مسئله اشاره کردم که خواست اشو زرتشت چه بوده و چرا امروز با چند خدائی در دین زرتشت مواجه هستیم . با وجود زرتشت جائی برای مهر ، میترا و شاه بهرام وجود ندارد .

هم میهن : افتخار ، شکوه و عظمت و انسانگرایی و حفظ حقوق بشر در دوران هخامنشیان بخاطر این بود که دولتمردان آن زمان ، خصوصا کوروش بزرگ

هیچگاه مذهب را در سیاست نیامیخت . آزادگی و بشر دوستی آنان به درجه ای بود که به تمام ایزدان احترام میگذاشتند . اگر خواهان مجد و عظمت و آزادگی هستی ، به راه کوروش برو .

زمان دور ریختن افسانه های ابلهانه مذهبی فرا رسیده . جوانان آگاه و بیدار ما حاضر به شنیدن قصه احمقانه کیو مرث نیستند که او را اهورامزدا آفرید و به هنگام مرگ اسپرم های او را خورشید تصفیه کرد !! و زیر خاک پنهان ساخت !!! و پس از چهل روز گیاهی از اسپرم کیومرث روئید که مصادف با ایام مهرگان بود و از این گیاه مشیا و مشیانه (آدم و حوا) ساخته شدند . این اراجیف ساخته و پرداخته شده ذهن علیل و بیمار موبدان زرتشتی زمان ساسانی به درد جوانان بیدار امروز نمی خورد . جا دارد که صاحبان قلم ، دست از بازی برداشته و راه درست را نشان مردم ما بدهند . امروز همانطوریکه ، هجو نامه قرآن با مهملات داخلش خریدار ندارد ، قصه های احمقانه اوستا نیز طالب ندارد که بگوئیم : ضحاک مار دوش هزار سال سلطنت کرد ! کیکاووس را دیو ها به آسمان بردند !!! از آن بالا او را رها کردند ، ولی او نمرد !!! (یشت های استاد پور داود ، جلد دوم ، رویه 231) .

هم میهن : شکوه هخامنشیان بخاطر این بود که دین رسمی در کشورشان نداشتند . دین رسمی ابتکار اردشیر ساسانی بود که تحت فشار موبدان صورت گرفت که جای پای آنرا در سلسله ایران بر باد ده

صفویه و حتی در متمم قانون اساسی مشروطیت می

بینیم .

در دوره هخامنشیان بر خلاف ساسانیان ، جامعه طبقاتی وجود نداشت . جامعه طبقاتی زمان ساسانی منطبق بر تقسیم بندی اوستای نو است که جامعه را به طبقات ، روحانیون ، جنگیان (سربازان) ، دبیران ، مستخدمین دولت ، صنعتگران و مردم عادی تقسیم کرده بود . این تقسیم بندی ناعادلانه اوستای نو ، موجب اختلاف طبقاتی را پیش آورد ، چیزی که اشو زرتشت با آن مخالف بود . مردم ما در زمان ساسانی حق نداشتند از طبقه خود به طبقه بالاتری بروند .

در زمان هخامنشی ، تمام شهروندان ایرانی از هر ملیت و قوم و با هر باور بر حسب لیاقت میتوانستند به بالاترین مرتبه ها دست یابند . نمونه های بسیاری از آن زمان بجا مانده : کتزیاس یونانی ، پزشک و مشاور دربار پادشاهان هخامنشی . گزنفون یونانی ، مشاور کوروش کهتر . اجار سنت مصری ، مشاور داریوش اول . کزروس لیدیائی ، مشاور کوروش بزرگ . آرتیمس ، فرمانده ناوگان ایرانی . و..... تمامی این افراد دینی به غیر از دین پارسیان داشتند . برعکس در زمان ساسانی که موبدان یکی از تاریکترین دوران تاریخ ایران را رقم زدند . موبدان بر روی زندگی و کار های فردی و روزمره مردم چنگ انداخته بودند . ایرانی از هنگام تولد تا مرگ زیر یوغ و غل و زنجیر موبدان بود . خفتی که امروز مردم ما با حضور دستار بندگان اشغالگر تازی پرست با آن مواجه هستند . موبدان بودند که شاه تعیین میکردند و شاهان بخاطر ماندگاری موم دست آنها بودند و بنا به خواست این طبقه دست به هر جنایتی میزدند . در طول زمامداری دودمان ساسانی دو پادشاه مطابق میل

موبدان عمل نکردند . یکی یزدگرد اول که با دگر باوران غیر زرتشتی
مهربان بود و موبدان او را بزهکار لقب دادند و در یکی از مسافرت های
شاه او را کشتند و دومی کواد بود که او را زندانی کردند و جرم او
گرایش به مزدک بود . در زمان ساسانی هر کس که مخالف دین رسمی
کشور بود توسط دادگاه تفتیش عقاید موبدان به مرگ محکوم میشد .

هم میهن : آن بلائی که امروز آخوند سر تو می آورد و برای پوشاک تو
تصمیم میگیرد ، برای انتخاب شغل تو خط تعیین می کند و شادی و امید
تورا میگیرد ، موبدان بشکل وحشتناکتری اعمال میکردند . روزی چهار
بار میبایستی آفتاب ، ماه ، آب را ستایش کردن ! خواندن دعا به هنگام
خواب ، بیدار شدن ، حمام رفتن ، مستراح رفتن ، عطسه ، ناخن چیدن ،
موشانه کردن ، و... روشن نگهداشتن آتش اجاق . نتابیدن خورشید بر
آتش ! مقدس شمردن فلزات ! انجام مراسم شاق و خسته کننده برای
کسانی که به مرده و یا زنی که عادت ماهانه شده بود، دست زدن ، نمونه
هائی از دخالت موبدان در زندگی مردم است که تمامی آنها را میتوانید
در کتاب " ایران در زمان ساسانی " آرتور کریستین سن بخوانید .

در این نوشتار بارها به قتل و عام مزدکیان و مانویان توسط موبدان
اشاره کرده ام. از زمان بهرام اول تا یزدگرد سوم ، آخرین شاه ساسانی
کشتن مانویان مباح بود و از سال 339 میلادی تا مرگ شاپور دوم ،
دست موبدان به خون بیش از 16 هزار مسیحی آلوده گشت . (ایران در
زمان ساسانی ، کریستین سن ، رویه های 308 و 309) . یزدگرد دوم ،
دنباله رو شاپور دوم بود . موبدی بنام مهر نرسی ، کار اذیت و آزار و
نسل کشی دیگر باورمندان را بجائی رساند که به رهبران مسیحی
ارمنستان پیام داد که دین آنها باطل است . (منبع بالا) ، وقتی آنها این

جبر و زور را قبول نکردند با تحریک مهر نرسی ، یزد گرد دوم ، تمام رهبران مسیحی را به زندان انداخته و به " ویه دین شاپور " دستور داد تا در زندان تمامی آنها را بکشد . (منبع بالا ، رویه 312) .

هم میهن : اگر خواهان مجد و عظمت گذشته ای به هخامنشیان بسنده کن ، نه ساسانیان که ایران را به اعراب دادند . با صراحت می نویسم که بخاطر موبدان زرتشتی و پادشاهان متعصب ساسانی که در دست موبدان چون موم بودند ، در زمان پادشاهی سلاطین این سلسله ، انسانیت ، محبت ، آزادگی و مدارا از ایران رخت بر بست و ایران آماده یک فرو پاشی عظیم شد . در مورد قتل و عام یهودیان در زمان پادشاهی پیروز کریستین سن در رویه 314 کتابش می نویسد : در اصفهان ، موبدان شایعه پراکندند که یهودیان ، دو موبد را زنده زنده پوست کنده اند . دولتیان هم دست به قتل و عام یهودیان زدند . این خبر در تاریخ طبری ، رویه 118 نیز منعکس شده است .

برخی از کسانی که نوشتار های مرا می خوانند ، با داشتن دانشنامه و مدرک عالی تحصیلی ، دست به استدلال هائی میزنند که نشانگر میزان آگاهی و فهم ناقص آنهاست . یکی از آنها می گفت : مگر در اسلام و یهودیت قتل و کشتار مخالفین نیست که شما به

موبدان بند کرده اید !!!

به راستی که جای تاسف بسیار دارد . دادگاهی را
تصور کنید که در آن قاتلی را محاکمه می کنند .
دادستان میگوید : شما مرتکب قتل یک فرد شده اید و
قاتل در دفاع از خود بگوید : صادق خلخالی ، صدها تن
را کشته !!! و یا اصغر قاتل و یا هوشنگ ورامینی ده
ها تن را به قتل رسانده اند !!

امید وارم ، آقای دکتر مصطفی عرب ، این نوشتار مرا بخوانند تا دیگر
از موبدان زرتشتی ، خصوصا مهر نرسی ، آذرپاد و کریتردفاع نکنند .
دست این موبدان و صدها موبد دیگر به خون ده ها هزار ایرانی بیگناه
، آغشته است . امروز باید این حقایق را گفت . امروز باید در چاه را گل
گرفت تا از سقوط هم میهنان به داخل چاه جلوگیری نمود .

موبدان سیاه کار زشت کردار زمان ساسانی مرتکب جنایاتی شدند که
سینه تاریخ ایران را به درد آورده است . فریاد من بخاطر عدم تکرار
جنایات در فردای آزادی ایران است که هم میهن من به عشق تجدید
عظمت کشورش !!! به دام موبدان نیفتد .

در چند روز گذشته ، برخی از کسانی که نوشتار مرا خوانده بودند با
ارسال ایمیل گله کرده که : حالا نوبت احمد کسروی شد !!!! در پاسخ به
این عزیزان که تنها سؤال کرده و فحاشی نکرده اند باید بگویم : کدامین
مورد من که به آنها اشاره کرده ام دور از واقعیت است ؟ من که به کتاب

خود زنده یاد احمد کسروی رجوع کرده ام . خوشبختانه ، پیش از من دو خرافه ستیز بزرگ ، زنده یاد دکتر مسعود انصاری در کتاب از بادیه نشینی تا امپراتوری و دکتر احمد ایرانی در کتاب خود : ده کتاب آموزنده به خرده گیری از احمد کسروی و دیگر اندیشمندان ما که از نوشتن حقایق تاریخی خود داری کرده و با لاس زدن با اسلام اهریمنی باعث شدند تا نسل های پس از یورش اعراب و آوردن کیش بیابانی و خرد ستیز اسلام ، در نا آگاهی بمانند که حاصل آن روی کار آمدن مخوفترین ، عقب مانده ترین ، جنایت کار ترین ، چپاول گر ترین ، فاسد ترین رژیم بود که تاریخ ایران بخود دیده است ، اشاره کرده اند . زنده یاد دکتر مسعود انصاری در رویه 23 کتاب خود راجع به کسروی می نویسد : آیا در زمانی که کسروی ، پیامبر اسلام را ؛ پاکمرد بر گزیده خدا ! نام برده ، از آن همه خون های بیگناهی که او برای استوار کردن پایه های قدرتش ، ریخت ، نا آگاه بود ؟ آیا این درست است که نویسنده و پژوهشگر فرهیخته ای مانند احمد کسروی ، فردی که رسالتش را با کاروانزنی آغاز کرد و در آیه 50 سوره احزاب ، زنان جهان را برای خود حلال اعلام کرد ، پاکمرد برگزیده خدا نام دهد . آیا روانشاد کسروی از ماهیت علی نا آگاه بود که او را مرد سرا پا پاکی که به خواهش های تنی تسلیم نمی شد ، داوری کرده است ؟ آیا کسروی تاریخ یعقوبی را نخوانده بود تا بداند : علی آدم ها را زنده زنده آتش میزد ، علی دست و پای آدم ها را می برید و دیوار ها را بر روی آدم های زنده خراب میکرد و آنها را با شکنجه می کشت .

دکتر مسعود انصاری در رویه 20 کتاب خود به دکتر عبدالحسین زرین کوب نویسنده کتاب دو قرن سکوت اشاره دارد : زمانی که ایمان بی پایه مذهبی دکتر زرین کوب بر خرد گرائی تاریخی اش چیره میشود ، اندیشه

اش را 180 درجه چرخش داده و می نویسد : پیروزی اسلام بر مجوس
ضرورت داشت !!!! در حقیقت ، فتح نهاوند ، پیروزی ایمان و عدالت بر
ظلم و فساد بود !!!! ایرانیان با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند !!!!!

خواننده این نوشتار بخوبی میداند که بسیاری از ایرانیان بخاطر حفظ جان
و ندادن جزیه تن به دین بیابانی و بربرگونه اسلام دادند . این ناهمگونی
در نوشتار دکتر زرین کوب ، میرزا آقا خان کرمانی ، احمد کسروی ،
ذبیح الله صفا ، علی دشتی ، دکتر عزت الله همایونفر و حتی زنده یاد
دکتر شجاع الدین شفا به چشم میخورد . جا دارد خوانندگان گرانقدر بار
دیگر آثار این فرهیختگان را با دقت بخوانند تا متوجه لاس زدن آنها شوند
اگر پس از بازخوانی ، ایرادی به کار من گرفته شود با جان و دل آمادگی
بازنگری در نوشتار و اندیشه هایم را دارم .

در راستای دین بازی ایرانیان ، ایرانیانی که بخاطر جبر و زور و ندادن
جزیه مسلمان شدند ، هم کیشان قدیمی خود را گبر خواندند !! گبر ، یعنی
کافر !!!!

اعتقادات زرتشیان امروز ایران : پرستش اهورا مزدا ، اشوئی ، یعنی
پاکیزگی و پارسائی ، سدره پوشی و کشتی بستن که نشانه اهورا پرستی
زرتشیان است که تمام جوانان زرتشتی که 15 سال دارند ، باید آنرا
بپوشند . ، برگزاری آئین مردگان و در گذشتگان ، دستگیری از
نیازمندان ، برگزاری جشن های مذهبی ، بجا آوردن نماز پنجگانه که در
آن رکوع و سجود وجود ندارد .

زمان انجام نماز ها که زندگی عادی زرتشیان را مختل می کند بشرح
زیر است : هاون ؛ از بر آمدن آفتاب تا نیمروز . رپیتوین ؛ از نیمروز تا

ساعت سه بعدازظهر . ازیرین ؛ از سه بعدازظهر تا شام . ایوی
سروتریم

از شام تا نیمه شب . اشهین ؛ از نیمه شب تا دمیدن صبح . مراعات
خواندن این نماز ها را با زندگی امروز و مشغله خود مقایسه و مقابله
کنید .

آغاز تیره روزی !

هیچ عمل نیکی نزد خداوند ، بهتر و ثوابش زیادتر از دادن پول به امام
نیست ! یک درهم که به امام برسد ، بهتر از دو میلیون درهمی است که
در راه خیر دیگر صرف شود . من در حالیکه ثروتم از تمام اهالی مدینه
بیشتر است ، باز از شما پول میگیرم ، زیرا هدفم این است که شما پاکیزه
شوید !!!!! امام جعفر صادق . اصول کافی ، جلد دوم ، رویه های 488 .
(489)

ظلم ، فساد ، فقر و کشمکش های داخلی پادشاهان تیموری ، آق قویونلو و
قره قویونلو و مهمتر از همه آنها دین بازی ایرانیان باعث شد تا کشورمان
پا به دام یکی از سیاه ترین دوران خود که تا امروز ادامه دارد بگذارد .
این بار نوبت تاخت و تاز مرشدان و شیوخی که در مکتب شیخ صفی
الدین اردبیلی که سر سپرده تازیان بود و دم جنبان پیامبر زنباره و
جنایتکار اسلام و فرزندان دژخیم محمد ، علی و دخترش فاطمه بودند ،
رسیده بود . رشد غیر قابل تصور ترکان عثمانی و احساس خطری که
غربی ها میکردند ، موجب ظهور سلسله صفوی گشت . برخی از افراد
طوطی وار این سخنان را تکرار می کنند : صفویه ، استقلال و حاکمیت

ایران را در مقابل دولت سنی مذهب عثمانی حفظ کرد . نکاتی که این افراد به آن توجه نشان نمیدهند این است که چرا شیعه را مقابل مذهب سنی علم کردند ؟ نقش دول غربی در این امر چه بود ؟ مذهب شیعه و دستورات آن چگونه جلوی پیشرفت را گرفته و کشور ما را غرق در خرافه ساخته و مانع از آن شد تا ایرانی همگام با کاروان تمدن جهانی پیش برود ؟

بجرات میتوان گفت که سلسله صفویه ، آغاز تیره

روزی و بدبختی مردم ایران بود . در این نوشتار به شرح کامل جزئیات می پردازم ، شاید هم میهن من با آگاهی از نادانسته های تاریخی ، تجدید نظری در فکر و اندیشه اش بکند .

زمانیکه شاه اسماعیل اول به قدرت رسید ، سنی کشی را آغاز کرد و با زور شمشیر شیعیگری را در تمام ایران سایه گستر نمود و او بود که با رسمی کردن شیعه به عنوان دین رسمی ، ایران را به کام خرافه دهشتناکی فرو برد . سنی کشی شاه اسماعیل باعث شد تا سلطان سلیم عثمانی هم در ترکیه ، شیعه کشی را آغاز کند . سلطان عثمانی خونخوار در تلافی به اقدام شاه سفاک و خون ریز ایران ، چهل هزار تن از مردان ، زنان و کودکان شیعه مذهب را قتل و عام کرد (شیعه گری ، احمد کسروی ، رویه 20) .

اقدام غیر انسانی دو پادشاه صفویه و عثمانی باعث کدورتی شد که سالها گریبانگیر مردم دو کشور شد . سلاطین عثمانی به وقت حمله به ایران از آخوند های سنی مذهب ، فتوای کشتار و تاراج می گرفتند ، آنها زنان و دختران ایرانی را به بردگی گرفته و در بازار های استانبول ، صوفیا و

بلغراد می فروختند . (منبع بالا ، همان رویه) .

شاه اسماعیل اول ، کسی بود که فحاشی به ابوبکر ، عمر و عثمان را روی زبان مردم ایران جاری کرد .

آنچه تا امروز پژوهشگران ما نوشته اند این است که : در زمان استقرار صفویه ، ایران دارای وحدت سیاسی نبود . هر جای این مملکت در دست سلطان و سلطانک و امیر محلی بود و هر کسی بنا به سلیقه خود حکومت میکرد . سلطان حسین بایقرا ، از خاندان تیموری ، خراسان را داشت و در مازندران ده سلسله حکومتی قدرت را در دست داشتند . گیلان نیز تحت سلطه سه دودمان قرار داشت . بیه پیش در لاهیجان ، بیه پس در رشت و حکومت طالش . (احسن التواریخ ، نوائی ، رویه 87) .. الوند میرزا آق قویونلو در آذربایجان و ارمنستان و مراد آق قویونلو در عراق فرمانروائی میکردند . امیر سیستان خواهان خود مختاری بود و خاندان مشعشع در خوزستان و نواحی جنوبی ایران حکومت میکردند .

این مورخان و پژوهشگران ، هیچگاه به نقش مخرب و ویرانگر فکر و اندیشه ایرانیان ، پس از ظهور سلسله مذهبی صفویه اشاره نکرده اند .

آنچه آن روزگاران ایران را به تباهی کشانده بود باز مذهب و دین بازی بود . آغاز سده دهم هجری را باید اوج کشمکش بین سنی ها و شیعه ها دانست .

سلاطین تیموری با آنکه خود مذهب حنفی داشتند ، اما نسبت به سایر مذاهب به اعمال فشار متوسل نمی شدند . (مطلع السعدین ، جلد دوم ، رویه 52) .

با روی کار آمدن صفویان این جدال بین دو مذهب با گرایش شاهان صفوی به شیعه ، بشکل شمشیری خون آلود بر گردن اهل سنت نشست . برخی از ظهور صفویه به عنوان رستاخیز دوباره سربداران سبزواری یاد می کنند که یکصد سال پیش از تولد شاه اسماعیل شورش کردند و از شاهرخ شکست خوردند .

البته در جامعه دین باز ما ، باید از نهضت های منشعب از شیعه که در آن سالها فعال بودند ، نام ببرم : فرقه های حروفیه ، نوربخشیه ، بکتاشیه و مشعشعیه . پیروان فرقه بکتاشیه ، از یک صوفی بنام سید محمد رضوی نیشابوری تقلید میکردند . این مرد بنام حاجی بکتاش مشهور بود . بکتاشیه درست مثل شیعیان دوازده امامی عمل میکرد و به ابوبکر و عمر و عثمان فحش و دشنام میداد . آنها در سده نهم هجری با فرقه حروفیه ائتلاف کردند . شارلاتان دیگری از هم میهنان دین بازمان ، بنام سید محمد نوربخش قاینی ، فرقه نوربخشیه را ساخت . اعضای این فرقه در عزاداری از شهیدان کربلا جامعه سیاه به تن داشتند . ماموران شاهرخ او را دستگیر و او در هرات از دعوی خود انصراف حاصل کرد و در سال 869 هجری درگذشت . (مجالس المؤمنین ، دکتر صفا ، رویه 59) . حروفیه، فرقه دیگری است که رهبرش فضل الله تبریزی بود . از این فرقه به عنوان یکی از خرافی ترین فرقه های شیعه نام میبرند . به فرمان تیمور و به دست میرانشاه که فضل الله به او پناه برده بود به قتل رسید . پس از مرگ فجیع رهبر حروفیه ، نوبت قتل و عام پیروان این فرقه فرا رسید که تعدادی از آنها به آناتولی فرار کردند . در عهد جهانشاه قره قویونلو ، دختر فضل الله تبریزی ، در شهر تبریز همراه با پانصد تن از همکیشان خود ، به قتل رسیدند و جسد تمامی آنها را سوزاندند . عماد الدین نسیمی ، جانشین فضل الله تبریزی را زنده زنده

پوست کردند و دست و پاهایش را قطع نمودند . (خورشید در بند ، انتشارات نمونه ، 1370 خورشیدی ، تهران) . تعدادی از بازماندگانه حروفیه ، مذهب جدیدی ساختند بنام نقطویان که رهبر آن محمود پسیخانی ، معروف به مطرود بود . این فرقه نیز توسط شاه عباس کبیر قتل و عام شدند . (شاه عباس کبیر ، مرد هزار چهره ، پناهی سمنانی ، چاپ سوم ، انتشارات نمونه) . سید محمد ، ملقب به مشعشع ، در سال 845 هجری در خوزستان فرقه مذهبی جدیدی ساخت که در آن خواهان ظهور امام زمان به منظور استقرار عدالت و مساوات !!!! شدند . او و پیروانش به دست شاه اسماعیل قتل و عام شدند . (تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده 18 ، رویه 437) .

هیچ بیگانه ای به اندازه خود ایرانیان بر سر دین ، خون ایرانی را نریخته است .

هم میهن : ظهور صفویه و خصوصاً رسمی شدن مذهب شیعه به عنوان دین رسمی ایران اتفاقی نبود . خواست شاه اسماعیل صفوی نبود . شرایطی که پیش آمد ، توطئه ای بود که دول خارجی آنرا طراحی کردند شاید تعجب کنی ؟ آنرا برایت باز می کنم تا متوجه شوی . دولت توانمند عثمانی اسپانیا را گرفته بود و تا قلب فرانسه پیش رفته بود . غربی ها نیاز به یک متحد با قدرت داشتند که سر عثمانیها را گرم کند . یکبار از خودت سؤال کرده ای که چرا دربار شاه اسماعیل و بعد از او جولانگه هلندی ها ، ونیزی ها ، انگلیسی ها و فرانسوی ها شد ؟ آنها بنام تجارت به ایران آمدند و خواست خود را اعمال کردند . آنها با پیاده کردن شیعه و کشتار سنی ها به دست ایرانیان به مقصود شوم خود رسیدند . سرمایه گذاری !!!!! آنها در آن زمان ، دکان پرسودی به مدت 500 سال برای

آنها ساخت که در این مدت ، ایرانی به خاک سیاه نشست و از قافله تمدن جهانی سده ها فاصله گرفت . اگر امروز ایران اسلام زده کانون توجه اروپائیان قرار گرفت ،الله بختکی نبود !!!، آنها دشمن مقتدری چون ایران برای مقابله با ترکهای عثمانی می خواستند . آنها از ایران کانون خرافه ساختند و یغماگری منابع ملی ملتی مسخ شده و عقب مانده ایده آل آنها بوده و هست .

سیاست دول غربی باعث شد تا از ایران یک جامعه مصرفی بسازند که نیاز به تولیدات آنها داشته و دارد .بعد ترسناک این سیاست را امروز در سرزمین بلاو اسلام زده خودمان می بینیم که سوزن و دسته بیل و دکمه تا مبل و صندلی و رختخواب و.... را از چین وارد می کنیم . آنهایی که به حفظ استقرار ایران در زمان صفویه دلخوش کرده اند کسانی هستند که حتی قادر به دیدن نوک دماغ خود هم نیستند ، چه برسد به چند متر دورتر ! در این مورد اظهار نظر روسهای غارتگر هم شنیدنی است : از قرن هفدهم ، تاریخ کشور های شرق را تنها عوامل داخلی معین نکرده اند ، بلکه نفوذ کشورهای اروپائی بخصوص انگلستان ، هلند و فرانسه در جریانات تاریخی آنها دخیل بوده است . از آغاز قرن هفدهم کشور های شرق برای ممالک اروپائی منبع اندوخته بدوی شدند . (پیگو لوسکایا ، تاریخ ایران از آغاز تا سده هیجده ، رویه های 501 و 502) . منظور از اندوخته بدوی ، جامعه مصرفی بدون تولید است . منظور ایستا شدن تمام تولیدات و قطع و نابودی کشت و زرع است . منظور تعطیلی کارگاه های تولیدی ، مرگ صنایع و وابستگی بدون چون و چرای اقتصادی

است . شرایط غم انگیزی که در مدت چهل سال زمامداری دستار بندان اشغالگر تازی پرست برای ما بشکل هولناکی پیش آمده است .

بازیگران سیاسی آن روز اروپا با دیدن خواب شوم شیعه برای زمامداران ابله ما ، فصل جدیدی در دیپلوماسی قدرت طلبانه خود بازی کردند . همانطوریکه اشاره کردم ، بسط و قدرت دولت عثمانی موجب وحشت زمامداران اروپائی شد . آنها اتحادیه های متعددی را برای مقابله با خطر ترکها تشکیل دادند که بی نتیجه بود . سلطان محمد دوم ، مشهور به فاتح ، پایتخت روم ، قسطنطنیه را تصرف کرده و پرچم خونین اسلام را بر اروپا گستراند . حال که اروپا به تسخیر ترکهای عثمانی در آمده بود ، نوبت بسط نفوذ از شرق ، یعنی ایران و سایر کشور ها پیش آمد . اینجا بود که اروپائیان ، ایران را مورد توجه قرار داده و جنگ خونین بین شیعه و سنی را راه انداختند . از هر طرف جنگ که کشته میشدند به نفع آنها بود !!! برای آنها شیعه و سنی مهم نبود ، برای آنها میزان حماقت دو طرف مطرح بود . اینک اروپائیان صاحب لشکر قزلباش و آدمخوران چیکینی شده بودند .

تاثیر استقرار سیاست مذهبی شاه اسماعیل که به موجب آن مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی ایران کرد ، تنها مبنای تغییرات مهم در ایران اسلام زده نشد . این حرکت شوم دامنگیر برخی از کشورهای منطقه نیز گشت . در زمان صفویه ، اروپائیان به بزرگترین دشمن عثمانیان ، یعنی ایرانیان توجه خاص پیدا کرده بودند . روزی نبود که اسپانیائی ها ، ونیزی ها و پرتغالی ها سفیری به دربار ایران نفرستند . پس از آنها نوبت به انگلیسی ها ، هلندی ها و فرانسوی ها رسید . پادشاهان صفویه چون سد محکمی مقابل ترکهای عثمانی ایستادند . با

تقسیم قوای ترکها بین اروپا و ایران، پیشروی آنها در اروپا متوقف شد.
بوسبک ، سفیر اتریش در ترکیه ، میگوید : میان ما و نابودی ما ، ایران
بود که ما را نجات داد !! (تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، ابوالقاسم
طاهری) . جرج وستون با صراحت بیشتری اعتراف می کند :
امپراتوری صوفیان (صفویه) افسار بر ترکها زده و مانع شدند تا دنیای
مسیحیت بیش از این متحمل زیان شود !!! (تاریخ ایران و جهان ، رویه
152) . **حال مورخان و پژوهشگران ما در دفاع از
آدمخوران صفویه بنویسند که : صفویه ایران را نجات
داد !!!!!** **یکاش کمی شهادت در این افراد قلم مزد
بدست بود و می نوشتند : ایران به بهای نابودی خود
اروپا را نجات داد .**

شاه اسماعیل با واسطه پنج پشت ، فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی است
که نام سلسله صفوی به او منسوب است .

در کتاب مجهول تاریخ عالم آرای صفوی که نویسند اش معلوم نیست ،
نوشته شده : جد شیخ صفی ، امام موسی کاظم است !!!!!. خواننده عزیز
این نوشتار ، اکنون با این داستان پردازی ها خوب آشنا گردیده است .

**شاید در هیچ کشوری مثل ایران شما با صنعت ؛ سبب
سازی و شجره پردازی روبرو نیستید . این امر در نزد
ما ایرانیان شاهکاری است حیرت آور .**

در گردنه های صعب العبور کوهستانی پرت ، فردی جسد الاغش را دفن

می کند . از قبر الاغ امامزاده سبز میشود و بعد از ساختن بارگاه و گنبدی بر آن با حیرت می بینیم که در زیارت نامه امامزاده عین و غین ! به شجره نامه آنها اشاره شده که این دو بزرگوار ، پسران دوقلو محمد بن هاشم بن ابوحمزہ بن حسن سراج هستند که نوه سی و هفتم امام جعفر صادق است !!! به همین سادگی امامزاده ای ساخته میشود . اداره اوقاف آنرا تائید و دکانی بر دکانهای پرسود خود که خرافه می فروشد و پول میگیرد ، می افزاید .

شما وقتی تاریخ های مختلف را زیر و رو می کنید ، هیچ نشانی از سیادت شیخ صفی الدین اردبیلی نمی یابید . حمداله مستوفی ، نویسنده کتاب تاریخ گزیده (750 هجری) شیخ صفی الدین اردبیلی را سنی شافعی شناسائی می کند .

در سال 900 هجری ، قدرت سلطنت در ایران اوج گرفت و مینورسکی در این خصوص می نویسد : عظمت دوران ساسانی یکبار دیگر تجدید شده است ! (تعلیقات بر تذکره الملوک رویه 18) . در آن زمان شاه اسماعیل را مظهر زنده خداوند تبارک و تعالی دانسته و پس مانده غذای او را به عنوان تبرک و شفای بیماران به قیمت گزاف می فروختند !!!

مقررات حاکم بر تشکیلات صفوی بر اطاعت بدون چون و چرا استوار بود . آنها مشکل جانشین نداشتند ، چون همواره فرزند مرشد یا پیر به این سمت انتخاب میشد . البته شاه نخستین این سلسله از این قاعده مجزا بود چون در فرار سلطانعلی ، برادر اسماعیل از دست ایبه سلطان ، سپهسالار بایسنقر ، و کشته شدن او در اردبیل ، سلطانعلی ، اسماعیل را به جانشینی و مرشدی صفویه انتخاب کرد . (احسن التواریخ ، رویه 12)

صوفیان هر قبیله و طایفه برای خود خلیفه داشتند و رئیس تمام خلیفه ها ؛ خلیفه الخلفا ، نامیده میشد . خلیفه الخلفا ، ابتکار شاه اسماعیل بود (913 هجری) . کار شاق و سخت این عده مفت خور تن پرور عبارت بود از : شب های جمعه در توحید خانه ، دیگر درویشان و صوفیان را جمع کند و به ذکر کلمه طیبه لا اله الا اله به طریق ذکر جلی !!! بپردازند و نان و حلوا بخورند . (تذکره الملوک ، رویه 18) .

آیا زمان آن نرسیده که به تاریخ نویسی فردی که با دادن پول به برخی از چاپلوسان درباری صورت می پذیرفته و می پذیرد پایان دهیم .

در فردای آزادی ایران از سلطه دستار بندگان تازی پرست ، آنچه در الویت های نخستین قرار دارد ، آگاهی مردم ما از تاریخ راستین کشورشان است . مردم ما باید بدانند که دین و مذهب چه بر سرشان تا به امروز آورده است .

هم میهن : بزرگترین دشمن تو و میهن تو ، دین بازی توست .

مریدان تن پرور صوفی که هیچ کار تولیدی نداشتند بر طبق کتاب سلسله النسب صفوی ، رویه های 36 تا 38 ، ده روز اول ماه ذی الحجه و ده روز آخر رمضان ، صبح تا شام به ذکر " جهر " می پرداختند . پس از نماز عصر تلاوت قرآن آغاز میشد . مریدان در ساعات بین نماز ظهر تا

مغرب حق خوردن غذا نداشتند. اجازه خوردن کله گوسفند را نداشتند

!!!!حق حرف زدن از سپیده صبح تا بر آمدن خورشید را نداشتند !!!

آیا بهتر از این میشود مردم یک کشور را سر کار گذاشت ؟

در زمان صفویان برداشت مینورسکی قابل تامل است : کافی نیست تا حکومت صفویه را سلطنتی – روحانی بدانیم . شاه اسماعیل صفوی و پدران او ، پشت تا پشت خویشان را تجلی گاه و مظهر زنده خداوند میدانستند ! شاه اسماعیل می گفت : پدرم بر من ، سمت پدري ندارد ، بلکه او غلام من بود ، چون من خدا هستم !!! (تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوك ، رویه 7) . دالساندري ونیزی هم مشابه حرف مینورسکی را در مورد شاه طهماسب صفوی میزند : شاه طهماسب به جهت داشتن نسبت فامیلی با امام اول شیعیان ، علی نه همچون مثل شاه ، بلکه مثل خدا پرستش میشود !

سجده مردم در مقابل آنها و خدا پنداری باعث شد که تاریخ صفویه ، تاریخ سر بریدن ها ، سوزاندن ، کور کردن و کشتن مردم شد . در زمان صفویه هر فرماندهی که در امر کشتار و غارت کوتاهی میکرد ، کشته میشد . نمونه بارز و مشهور آن مرگ خلیل سلطان از سران قزلباش فارس بود که به دستور شاه اسماعیل و به دست گور سلیمان قورچی به قتل رسید . (جیب السیر جلد 5 ، رویه های 550 و 551) .

شوربختانه بسیاری از مورخین و صاحبان قلم و کسانیکه لقب استادی تاریخ دانشگاه ها را یدک می کشند ، حکومت صفویه را یک حکومت ملی !!!! می دانند که صد در صد نادرست است . آنها بر این نکته تاکید دارند که صفویه وحدت ملی ایران را پس از یورش اعراب به کشورمان باعث شد که من میگویم : صفویه ما را از چاله در آورد و به چاه ویل

انداخت . این افراد میگویند ، تلاش مردم ایران !!!! در دوران صفویه
برای رهایی از سلطه جابرانه خلفای عرب صورت پذیرفت !! که این
سخن آنها بیشتر به جوک شبیه است . **مردم ما تلاش کردند تا
عقب مانده ترین ، خشن ترین ، خرافه بار ترین ،
واپسگرایانه ترین ، خون ریزترین ، خود آزار ترین و
فاسد ترین بخش اسلام ، یعنی شیعه را بر خود حاکم
کنند .**

نظر نصرالله فلسفی در کتاب شاه عباس اول ، جلد یک، رویه های 1 و 2
جای تامل دارد که ببینید صاحبان اندیشه ما !!!!! چگونه فکر می کنند :

گروهی از ایرانیان با سلاح دین و با ایجاد اختلافات مذهبی و آوردن
ادیان نو ، قدرت روحانی و معنوی دشمن را در هم شکستند !!! برخی از
ایرانیان با انداختن نفاق بین سران اعراب ، چون ابو مسلم که از دشمن
ضعیف !!! (عباسیان) حمایت کرد تا دشمن قوی (امویان) را از
میدان بدر کند ، عمل کردند !! دسته دیگر چون برامکه و اولاد سهل و
دیگران در دستگاه اعراب نفوذ کردند و به مقامات بلند رسیدند !!!!!!!
هم میهن در کجای این نوشتار بوی ملی گرائی به مشام تو میرسد که من
آنرا نمی فهمم ؟

درود به روان پاک زنده یاد استاد مجتبی مینوی که گفت : عنوان جنبش
ملی دادن به صفویان به گمان من سهل انگاریست در اصطلاح ، و
مرتکب شدن ، غلط تاریخی است . نه تنها تا عهد فردوسی ، حتی تا
نزدیک به عصر ما ، مفهوم ملیت به این معناکه امروز از آن می فهمیم ،

یعنی ناسیونالیسم وجود نداشته است (فردوسی و شعر او، رویه 32).

شاه خونخوار ، خون ریز و متعصب صفویه ، شاه اسماعیل ، پس از فتح هر ولایت و غارت آن ، غنائم و اسیر ها را بین سرداران قزلباش خود تقسیم میکرد . با این کارش طوایف ترک نژاد و ترک زبان را بر سایر ایرانیان فرمانروا ساخت ! (فلسفی ، زندگی شاه عباس اول ، جلد 1 ، رویه 221) . قزلباش ها در کمال قدرت و استبداد بر مردم ایران حکمرانی میکردند . در دوران صفویه ایران را باید کشور قزلباش ها نامید . (منبع بالا) . در دربار ایران به ترکی سخن گفته میشد . ترکها خود را اصیل و نجیب و برتر شمرده و مابقی مردم ایران را به تحقیر تات و تاجیک می خواندند . (منبع بالا) . آیا به راستی مفهوم ملی گرائی را در نوشتار های فلسفی میتوان یافت ؟



شاه اسماعیل صفوی

افسانه سازی ما ایرانیان که بکرات بدانها اشاره کرده ام در مورد شاه اسماعیل هم پیاده شده است . میگویند او در 6 سالگی به مرتبه مرشدی رسید !!! تصور اینکه یک کودک 6 ساله به مقام مرشدی برسد تنها از یک ذهن علیل و بیمار و دهانی یاوه گو گذشته و بیان میشود . شبکه حفاظت این کودک آنقدر قوی بود که دربار آق قویونلو موفق به پیدا کردن او نمی شدند !! این کودک در 25 رجب سال 892 هجری از مارتا (حلیمه بیگم آغا) دختر اوزن حسن ، زاده شد . (تاریخ سلاطین صفویه ، میرزا محمد معصوم به اهتمام دکتر سید امیر حسین عابدی ، رویه 6) . مرگ این پادشاه در رجب 930 هجری ذکر شده . او 38 سال عمر کرد که 24 سال آن در مقام پادشاهی بود . (منبع بالا) . در 6 سالگی به لاهیجان رفت و به مدت 6 سال زیر حمایت کارکیا میرزا علی ، حاکم لاهیجان قرار گرفت و مولانا شمس الدین لاهیجی به او قرآن آموخت .

در سیزده سالگی اسماعیل ، مرشد کامل شده بود . آغاز قدرت میبایستی کاملا جنبه مذهبی داشته باشد . وقتی این بخش را می نویسم ، ناخود آگاه به یاد فریب سال 57 خمینی وژن می افتم که چگونه از باور مردم مسخ شده ما سود جست و به قدرت رسید . در عالم آرای عباسی رویه های 46 و 47 می خوانیم : جمعی مقابل جوان 14 ساله دست به سینه ایستادند و گفتند : اسماعیل وقت آن رسیده تا خروج کنی . اسماعیل گفت : امر حضرت است !!!! حضرت (مشخص نشده ، این حضرت محمد بوده ، یا علی و یا یکی از امامان شیعه) !!! دست به کمر اسماعیل برد و او را سه بار بلند کرد !!!! کمرش را به دست مبارک خودش بست و تاج بر سرش نهاد !!!

سند فرمانروائی شاه اسماعیل صفوی با خون و آتش توشیح شد . اسماعیل وقتی از لاهیجان به اردبیل رفت ، علی خان سلطان چابک لوی ترکمان را دست بسته به پیش او آوردند . اسماعیل به او گفت : من تورا سپهسالار خود می کنم بشرطی که بگویی : علی ولی الله !!! علی خان قبول نکرد . به دستور اسماعیل آتش بزرگی ساختند و علی خان و تمام کسانی که نگفته بودند : علی ولی الله را در آن انداختند . (عالم آرای عباسی ، رویه های 53 و 54) .

این پادشاه اسلام زده ، کسی بود که اساس و پایه فتودالیسم در ایران را بنا نهاد . همانطوریکه پیش از این ذکر کردم ، شاه اسماعیل در غارت نقاط مختلف ایران ، غنائم و زمین ها را به سران قزلباش و خان قبائل تکلو ، شاملو ، ذوالقدر ، استاجلو ، روملو ، افشار ، قاجار و ورساق که او را حمایت میکردند میداد و او را به عنوان پایه گذار فتودالیسم در ایران باید معرفی کرد .

این شاه شیاد ، پیش از حمله بجائی و کشتار مردمان آن می گفت : ارواح مطهره ائمه دین بمن دستور داده اند تا مثلا به شیروان حمله کنم !!!! (احسن التواریخ ، رویه 63) . در حرکت بسوی شیروان ، صوفیان وارد شهر شکی شدند و تمام اهالی این شهر را قتل و عام کردند (منبع بالا) . در شیروان به دستور شاه اسماعیل ، فرخ یسار ، حاکم شیروان را گردن زدند و جسدش را سوزاندند . بنا به روایت حسن بیگ روملو در این شهر از کله اهالی ، منار ها ساختند . شاه اسماعیل به قزلباش ها گفته بود : چون مردم شیروان دشمن خاندان رسالتند ، اموال آنها نجس است و باید اموال غارت شده را به رود خانه بیندازید ، حتی اسب و شتر و گوسفند و استر را !!!!! (فارسنامه ناصری ، رویه 90) .

آیا میتوان اعمال ضدبشری و آدمکشی های شاه اسماعیل را وحدت ملی نام گذاشت . به راستی شرم بر کسانی که چشم از حقایق تاریخی بر بسته و به نوشتن مهملاتی بنام تاریخ ایران کوشش کرده و می کنند .

از کارهای زشت و حیوانی نماینده وحدت ملی !!! شاه اسماعیل دستور وی مبنی بر بیرون کشیدن اجساد کسانی بود که سابقا مخالف شیخ جنید و شیخ حیدر بودند . این اجساد پس از بیرون کشیدن از قبر به آتش کشیده شدند . اسماعیل جسد پدر فرخ یسار ، میرزا خلیل الله را از خاک بیرون کشید و آتش زد . (حبیب السیر خواند میر ، رویه 461) .

روزی نبود که شاه اسماعیل با حربه جنگ با کفار !!!!! هم میهنان خود را قتل عام نکند . وقتی خبر سقوط شیروان به الوند آق قویونلو رسید ، گروهی از فرماندهان خود را چون عثمان سلطان برای مقابله با شاه اسماعیل فرستاد . عثمان سلطان را سرداران اسماعیل ، یعنی پیری بیگ قاجار و حلواچی اوغلی میرشکار دستگیر کردن که بلافاصله به دستور شاه صفوی گردن زده شد . (احسن التواریخ ، رویه 82) . الوند با ده هزار سپاهی باقیمانده و گرفتن کمک از علاء الدوله ذوالقدر با سی هزار سپاهی عازم تبریز شد . اسماعیل که در آن زمان قدرت مقابله نداشت ، شهر را از راه وان ترک گفت و چون الوند به تبریز رسید و اسماعیل را نیافت ، مردم تبریز را بجرم استقبال از اسماعیل قتل و عام نمود و در یورش اول 7 هزار زن و مرد و کودک تبریزی را کشت . (عالم آرای عباسی ، رویه 68) . اقامت الوند در تبریز طول نکشید و او به بغداد و به دیار بکر رفت و در نهایت در 910 هجری مرد .

شاه اسماعیل در سال 907 هجری به تبریز وارد شد و با آنکه مردم هیچگونه مقاومتی از خود نشان ندادند ، این پادشاه سفاک شیعه زده ، آنها را بجرم سنی بودن قتل و عام نمود . قتل و عام تبریزیان را تمام مورخان نوشته اند و جای هیچگونه شک و تردید در آن وجود ندارد . در روزی که بنا بود شاه به مسجد جامع تبریز برود ، جو پلیسی سنگینی بر شهر حاکم بود . بین هر دو تن یک قزلباش مسلح ایستاده بود . دستور این بود ، اگر کسی بین سخنان شاه حرف بزند ، قزلباش ها او را بکشند !!! آن روز شاه اول مولانا احمد اردبیلی را به منبر فرستاد و خود با شمشیر لخت ، پای منبر ایستاد . عده ای از ترس شیعه را پذیرا شدند و اکثریت سنی مذهب خواستند محل را ترک کنند که گرفتار شده و همگی را کشتند در سفر نامه ونیزیان آمده : سربازان شاه اسماعیل زنان آبستن تبریزی را شکم می دریدند تا جنین آنها بیرون بیفتد !!! آنها زنان روسپی را تعدادشان سیصد بود به صف کرده و آنها را نیم کردند !! قبر ها نبش کردند ، استخوانها بیرون آورده و سوزاندند !! آنها تمام سگان شهر تبریز را کشتند و مرتکب فجایعی شدند که موجب ننگ بشریت است . (سفر نامه لرد استانلی ، ترجمه منوچهر امیری ، رویه 408) . در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا قرن هجده ، رویه 478 از قول خاور شناسان روسی می خوانیم : شاه اسماعیل در تبریز فرمانی را صادر کرد که مردم عمر عثمان و ابوبکر را دشنام دهند !! هرکس که اینکار را نمی کرد ، گردنش را جدا میکردند !!

پس از آنکه در تبریز بیست هزار تن را گردن زدند ، مابقی مردم شهر تافته سرخ رنگی که شعار اسماعیل بود بر تن کرده بودند . (تاریخ اجتماعی راوندی ، رویه 383) . شاه اسماعیل با قساوتی بی نظیر و خشونت ناپود کننده ، پایه های تسلط حکومت فرزندان شیخ صفی را بر

روی اجساد بسیاری از بزرگان سیاست و مذهب و جنگ کار گذاشت و در این راه خاندان ها را بر انداخت و ناموس و عرض مخالفان را دستخوش تجاوز سپاهیان خود قرار داد و از کله منار ها بر پا کرد و زندگان را به گور و مردگان را از گور بیرون کشید. (ایران و جهان ، عبدالحسین نوائی ، رویه 151) .

با رسمی شدن شیعه به عنوان دین ایران ، مخالفت ها دیگر باوران شکل تازه ای بخود گرفت . قابل توجه عقب مانده های ذهنی که معلوم نیست چه کس یا کسانی به آنها اجازه تاریخ نویسی داده اند . چگونه میشود با کشتار مردم یک سرزمین به دست گروهی قدرتمند ، حرف از ملی گرائی و وحدت ملی زد ؟ شوربختانه تاریخ سرزمین ما را کسانی نوشته اند که یا این کار از ترسشان بوده و یا بخاطر صله و انعام و دم جنبانی . هر سلسله که روی کار آمد ، در راستای نابودی اقدامات مثبت سلسله قبلی و اگر اندیسمان کردن اشتباهات و ندانم کاری گذشتگان بود و در این رشته هم ما ایرانیان شاهکاریم !!

اولین اعتراض از سوی کردهای دین بازی بود که آنها را کردهای یزیدی می خواندند . این هم میهنان خود را به یزید بن معاویه منسوب دانسته و شیطان را دشنام نمی دهند !! (دین و دولت در عصر صفویه ، رویه 84) رهبر این فرقه صارم خان یزیدی بود . در جنگ میان شیعیان صفویه و یزیدیان کرد ، هزاران تن از طرفین کشته شدند . جالب اینجاست که فرقه های شیعه مذهبی چون مشعشعیان هم علیه شاه اسماعیل علم مخالفت بر داشتند . سلطان فیاض ، رهبر این فرقه از شاه اسماعیل شکست خورد و کشته شد . اسماعیل با قتل و عام تمام مشعشعیان به حیات این فرقه پایان داد . نبرد بعدی این پادشاه ملی گرا !!!!!!! با سلطان مراد آق قویونلو بود که در نزدیکی همدان او را شکست داد و با کشته شدن ده

هزار تن از سربازان سلطان مراد بدست شاه اسماعیل صفوی ، مراد به شیراز فرار کرد . اسماعیل به دنبال او عازم شیراز شد . مراد از شیراز به بغداد گریخت و شیراز به دست شاه اسماعیل صفوی افتاد . در آن زمان شیراز پایگاه علمای اهل سنت بود . به دستور اسماعیل ، هر یک از علمای سنی را که نمی گفت : لعنت بر ابوبکر ، عمر و عثمان گردن زدند . (تاریخ ادبیات ایران ، جلد 5 ، رویه 160) . سلطان مراد به دست اچه سلطان قاجار که از سوی شاه اسماعیل ، به حکمرانی دیار بکر گمارده شده بود ، کشته شده و اچه سلطان سر او را از بدن جدا و نزد شاه اسماعیل فرستاد و با مرگ سلطان مراد ، سلسله آق قویونلو منقرض گردید .

تاریخ سرزمین ما غیر از خشونت ، برادر کشی ، هم وطن کشی یک فروزه ننگین دیگر هم دارد و آن خیانت

است که تمام رویه های آنرا پر کرده است . در هر دوره از تاریخ را که نگاه کنید ، فرق نمی کند که قدیم باشد یا جدید ، خیانت را به چشم می بینید . خیانت پدر به پسر ، خیانت پسر به پدر ، برادر به برادر و در رده های پائین تر ، کسانی که نمک خوردند و نمکدان شکستند . در زمان شاه اسماعیل ، یکی از مخالفان سر سخت این شاه خونخوار ، حاکم فیروز کوه ، سمنان و خوار ، حسین کیای چلاوی بود . او بکرات با سپاهیان شاه اسماعیل جنگید و چون شکست میخورد ، عقب نشینی میکرد و قلعه به قلعه فرار میکرد . او برادری داشت بنام کیا امیر علی ، که داوطلب شد به برادرش خیانت کند و حسین کیا را تحویل شاه اسماعیل بدهد ، تا از او مقامی بگیرد !!!! در آن موقع حسین کیا چلاوی در بالای کوه رستمدرار موضع گرفته بود . که برادر با سه هزار سپاهی پیام داد که

برای کمک او عازم این منطقه است . چلاوی فریب برادر خورد و از کوه به پائین آمد که میانه راه بیرام خان قرمانلو که با قزلباش های شاه اسماعیل پنهان شده بودند با اشاره کیا امیر علی بیرون آمده و از بالا حمله خود را آغاز کردند . چلاوی دل شکسته از خیانت برادر ، فرار می کند ، ولی بسیاری از فرمانده های او کشته و سرهایشان را برای شاه اسماعیل می فرستند . کیا حسین به مازندران می گریزد و در قلعه ماران پناه می گیرد . قلعه بوسیله قزلباش های شاه اسماعیل محاصره میشود . به دستور شاه اسماعیل راه آب قلعه را مسدود می کنند . این بار نیز دشمنه خیانت به قلب حسین کیای چلاوی خورد ، یاران او به امید بخشش ، او را کت بسته تحویل شاه اسماعیل دادند !!

ساکنان قلعه و آنهایی که سنی بودند ، بلافاصله قتل و عام شدند و اسماعیل برادر خیانت کار را به حکومت رستمدر منصوب کرد . (عالم آرای عباسی ، رویه های 93 تا 97) .

چلاوی را به دستور شاه اسماعیل درون قفس حیوانات انداختند و بسوی تهران حرکت کردند . زندانی تسلیم ناپذیر ، با فرو کردن میله قفس به گردنش دچار خون ریزی شدید شد و در کبود گنبد ورامین جان داد . (منبع بالا ، رویه 108) . به دستور شاه اسماعیل جسد چلاوی را به اصفهان بردند و همراه یک مخالف دیگر بنام محمد کره ، حاکم یزد در میدان بلده این شهر به آتش کشیدند . پادشاه سفاک و حیوان صفت صفویه پیش از سوزاندن محمد کره ، او را در قفسی انداخته ، دستور میدهد تا غسل به بدن او بمانند و هزاران زنبور را بجان او بیندازند !!

**براستی شرم و ننگ بر کسانی باد که به این حیوان
نشان سمبل وحدت ملی داده اند .**

قزلباش های شاه اسماعیل در اصفهان دست به فجایعی زدند که تاریخ از بازگو کردن آنها شرم دارد . خون ، آتش ، تجاوز ، قحطی ، فقر و گرسنگی پیامد شوم حرکت آنها از یک نقطه به نقطه دیگر شهر بود . (احسن التواریخ ، رویه 114) .

اسماعیل در طبس ، 7 هزار سکنه این شهر را به قتل رساند . (سیاست و اقتصاد ، دکتر باستانی پاریزی ، رویه 22) .

یکی از سیاهترین اوراق تاریخ ما قتل شیبک خان ازبک است که شاه اسماعیل از کاسه سرش جام شراب ساخت و بدن او را به دست چگینی های آدمخوارش سپرد تا او را بخورند . در پیرامون شاه اسماعیل ، سیصد آدمخوار گرد آمده بودند تا به دستور شاه اسلام پناه ، هرکسی را که او دستور میداد ، زنده زنده پاره کرده و می خوردند .

ازبک ها سنی بودند و جدال آنها با شیعیان تا زمان نادر شاه افشار هم ادامه داشت . (تاریخ حبیب السیر ، خواند میر ، جلد 4 ، رویه 392) . محمد شاه بخت خان ، معروف به شیبک خان و متخلص به شیبانی ، تبار مغولی داشت و نسبت او پس از هشت پشت به چنگیز مغول میرسید . او فردی متعصب به مذهب سنی بود و با سلاطین عثمانی مرادده داشت .

شیبک خان و شاه اسماعیل در قتل و غارت و کشتار و ویرانی و برده کشی در رقابت بودند . حربه دست هر دو ، دو شعبه از مذهب خون ریز و ضد بشری اسلام ، یعنی شیعه و سنی بود !

در سال 916 هجری ، شاه اسماعیل به سوی خراسان لشکر کشید .

دو لشکر در ده طاهر آباد ، نزدیک مرو با هم روبرو شدند . شاه اسماعیل با خدعه و نیرنگ به هوای اینکه در تبریز شورشی اتفاق افتاده و او باید آنرا فرو نشانند و نمی خواهد با شیبک خان جنگ کند ، آشغال های خیمه ها را آتش زد و با اینکار به شیبک خان نشان داد که قصد عقب نشینی دارد . شیبک خان از قلعه نفوذ ناپذیر مرو خارج و با تحریک اطرافیان خود به تعقیب شاه اسماعیل می پردازد و در نزدیکی قریه محمودی ، لشکریان شاه اسماعیل که خود را پنهان کرده بودند از کمینگاه بیرون آمده و جنگ خونینی در میگیرد که آخر آن به کشته شدند شیبک خان منجر میشود . بر طبق نوشته کتاب احسن التواریخ ، رویه 161 ، خاقان اسکندر نشان (شاه اسماعیل) همان لحظه دستور داد که سر شیبک را جدا ، جسد او را پوست کنند و از گاه پر نمودند . از کاسه سر شیبک خان جام زرین درست کرده و در آن شراب ریخته و نوشید !!! شاه اسماعیل جسد پر گاه شیبک خان را برای سلطان عثمانی ، بایزید و دست های قطع شده شیبک خان را برای رستم آقا روزافزون پادشاه مازندران فرستاد ! (عالم آرای صفوی ، رویه 314) . به دستور شاه اسماعیل ، چگینی های دربار او گوشت تن شیبک را خوردند ! (زندگی نامه شاه عباس اول ، نصرالله فلسفی ، جلد اول ، رویه 202) . با این عمل وحشیانه شاه اسماعیل نطفه جنگ چالدران بین ایران و ترکیه اسلام زده بسته شد . پسر عموی شیبک خان ، عبید خان ازبک به خونخواهی

عمو زاده اش خراسان را عرصه تاخت و تاز و غارت و کشتار قرار داد

در کدامین رویه تاریخ سیاه پس از اسلام ما ، نوشته ای از رفاه و شادی مردمان و سازندگی ایران می بینید؟

تا زمانیکه شیبک خان در خراسان بود ، قتل و آزار شیعیان امری بود معمول ، حال که نوبت به شاه اسماعیل رسید ، قتل و عام سنی های خراسان شروع شد . در هرات هر کس که به ابوبکر ، عمر و عثمان دشنام میداد ، گردن زده میشد ! استاد ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات خود رویه های 66 و 67 می نویسند : هنگامی که امیر یار احمد اصفهانی ، ملقب به نجم ثانی ، دومین وزیر شاه اسماعیل ، ازبکان ماورالنهر را هر جا که می یافت می کشت ، آنان می گفتند : گویا روزگار ، انتقام ایرانیان را از سلاسه مغول و چنگیز خان گرفت !.

در ایران اسلام زده تنها دو چیز مطرح بود : کشتار سنی ها به دست شیعه ها و کشتار شیعه ها به دست سنی ها و حیرت آور است که مورخین عقب مانده ما ، از این جنایات به عنوان وحدت ملی و یکپارچگی ایران یاد می کنند .

در سال 935 هجری که عبیدالله خان ازبک بر هرات مستولی شد . اگر دوتن شهادت میدادند که فلان کس در زمان استیلای شاه اسماعیل بر این

شهر برای نجات جان خودش به ابوبکر ، عمرو عثمان دشنام داده ، بلافاصله گردنش را جدا میکردند .

جنایت هولناک دیگری که شاه اسماعیل و وزیر خونخوارش نجم ثانی مرتکب شدند ، قتل عام اهالی قلعه قرشی بلخ بود . در این قلعه 15 هزار زن و مرد و کودک قتل عام شدند . در احسن التواریخ ، رویه های 171 و 172 و عالم آرای صفوی ، رویه 372 ، می خوانیم : مردم قلعه از پیر و جوان و کودک به مسجد جامع رفتند و امام خواستند . قزلباش ها به مسجد در آمده ، تمامی آنها را قتل عام کردند . در داخل قلعه کسی نمی توانست حتی یک سگ و گربه پیدا کند . این حیوانات هم مثل ساکنین قلعه نابود شدند !! نجم ثانی پس از غارت و نابودی قلعه قرشی بسوی بخارا رفت ولی در نبردی بین او و ازبک ها شکست خورد . نجم ثانی را دستگیر و نزد عبیدالله خان ازبک بردند . خان ازبک دستور داد تا گردن این وزیر را بزنند . عامل شکست قزلباشان در نبرد بخارا را اقدام غیر انسانی نجم در کشتار پناهجویان به مسجد جامع قرشی میدانند و برخی مورخین اظهار داشته اند ، پس از این کار تعدادی از سران قزلباش اردوی نجم را ترک و بسوی خراسان رفته اند (تاریخ ادبیات ایران ، جلد 5 ، رویه 66) . ازبک ها تا سالیان متمادی خراسان را عرصه تاخت و تاز خود قرار میدادند . کار اصلی آنها شیعه کشی بود ! پس از مرگ عبیدالله خان ، فرزند او عبدالمومن پیش از آنکه جای پدر را بگیرد ، به دست خواهر زاده خود کشته شد و جنگ بر سر قدرت بین عمو زاده ها و عمه زاده ها سر گرفت . شاه عباس اول و پس از او شاه صفی شکست های سنگینی بر آنها وارد کردند . گسترش دامنه اختلافات صفویان و عثمانی ها از آغاز تحریکات سیاسی

شیخ حیدر شروع شد که این اقدامات از دید سیاستمداران اروپائی پنهان نمانده بود. همانطوریکه پیش از این اشاره کردم، اروپائیان از ایران و سلسله صفوی به بهترین وجه برای تضعیف ترکها سود جستند. در بازی بین دو متعصب مذهبی، یکی شیعه و دیگری سنی مسلک، برخی از ادیبان و دانشمندان بنام ایران، پشت به وطن کرده و بسوی ترکها رفتند، که عامل اصلی آن پول بود. از آن جمله میتوان به: حکیم جلال الدین دوانی، فرید الدین احمد تفتازانی، شیخ الاسلام هرات و نور الدین عبدالرحمان جامی، شاعر بنام ایران، اشاره داشت.

طبق نوشته های دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی در کتاب دیباچه ای بر رهبری، انتشارات عطائی تهران، رویه های 285 تا 294، عبدالرحمان جامی، رسید هزار فلوری سکه های زر خالص و درشت و سنگین را ضمن اشعاری به پیشگاه سلطان عثمانی بایزید ارسال میدارد.

اعمال و کردار شاه اسماعیل اسلام پناه به همه چیز نزدیک بود بجز انسان و انسانیت. او هرگز به زیر دستان خود رحم نکرد و برای هر کاری که مطابق میلش نبود، آنها را تنبیه میکرد. در مرو، موهای حاکم آنجا را تراشید، بسرش روسری بست و چهره اش را با سفیداب و سرخاب بزک کرد و وارونه بر الاغی در کوچه و بازار گردانید. (احسن التواریخ، رویه 180). اینکار بکرات توسط پادشاهان دیگر، خصوصاً پادشاهان صفویه تکرار شده است.

وقتی خبر نزدیکی شاه اسماعیل به بادغیس رسید، مردم آن دیار قصد فرار کردند که پیکی خبر آورد: شما مردم بادغیس خوب کردید که به فراریان لشکر من که از مقابل عبیدالله خان درنبرد بخارا گریختند، مهربانی نکردید، آنها دیگر ملازمان درگاه من نیستند. با این ترفند مردم

نگون بخت و ساده بادغیس در شهر ماندند و وقتی شاه اسماعیل به آنجا رسید تمامی آنها را قتل عام نمود . (احسن التواریخ ، رویه های 180 و 181) .

نبرد چالدران

دورمش خان شاملو ، فرمانده ارشد و مغز متفکر جنگی شاه اسماعیل ، هشدار سردارانی را که به تاکتیک جنگی عثمانی ها وارد بودند را ندیده گرفت . سلطان سلیم با دویست هزار سرباز ترک راهی ایران شد . در رجب 920 هجری دو سپاه ایران و عثمانی در چالدران نزدیک ماکو مقابل هم ایستادند . ترکها مجهز به سلاح های روز ، توپ و تفنگ بودند که قزلباش ها فاقد آن بودند . تو پخانه ترکها ، سپاه قزلباش را تار و مار کرده و شاه اسماعیل را مجبور به عقب نشینی ساخت . سلطان سلیم وارد تبریز شد . بسیاری از اشراف پشت به وطن کرده تبریز به استقبال او شتافتند ، ولی اکثریت مردم تبریز از در جنگ با سپاهیان عثمانی بر آمدند . (احسن التواریخ ، رویه 196) . شکست چالدران باعث شد تا شاه خونخوار صفویه بنا به نوشته سر جان ملکم تا آخر عمر نخندد !

شکست چالدران ، پایه های قدرت شاه اسماعیل را سست کرد .

سال 922 هجری ، سپاهیان عثمانی ، دیار بکر را تصرف کردند . معاون خائن قراخان استاجلو ، یعنی احمد چلبی در غیاب او شهر را دو دستی به ترکها تسلیم کرد . قصه شرم آوری که در تمام طول تاریخ کشورمان با آن مواجه بوده و هستیم . نکته جالب اینجاست که پس از سقوط شهر و افتادن آن به دست ترکهای عثمانی ، ایرانیان خوش غیرت شهر به رقص و پایکوبی پرداختند که تنها میتوان این تراژدی را با

فرتورهای زیر مقایسه کرد :



یکی از شگفتی های مذهب و نقش احمقانه آن در زمان شاه اسماعیل
رخداد : در سال 922 هجری ، سلطان سلیم در گیر جنگ با سلطان
قانصوه ، پادشاه مصر و شام شد . فرصت بسیار خوبی بود که شاه
اسماعیل تلافی شکست جنگ چالدران را جبران کند ، ولی اعتقاد این
پادشاه ابله و علمای دین که دور او را گرفته بودند و گفتند : چون سلطان
سلیم با عیسویان می جنگد ، نباید با او از در جنگ در آمد !!!!!!! (تاریخ
ده هزار ساله ایران ، عبدالعظیم رضائی ، جلد سوم ، رویه 312) .

شاه اسماعیل صفوی که خون ده ها هزار هموطن مسلمان خود را به
صرف اعتقاد به مذهب سنی می ریزد و با سلطان سلیم مسلمان می جنگد
، این بار چون دشمنش با عیسویان در جدال است ، رعایت حال او را
می کند !!!!!!!

جای تاسف بسیار دارد که فرزانه ای چون دکتر ذبیح الله صفا در کتاب
ارزشمند خود " تاریخ ادبیات ایران " جلد پنجم ، رویه 63 می نویسد :

یکی از والاترین ارزشهای تاریخی صفویان !!!!! آنست که در دوره
چیرگی و تشکل حکومتشان ، کشور ایران را بصورت یک سرزمین
مستقل !!!!! در آورد. بدین سان فصل نوئی در تاریخ ایران گشود !!!!
کشوری که سده ها در گسیختگی بسر میبرد ، سرزمینی واحد و مستقل
گشت !!!! نخستین درخشش این دگرگونی را میتوان در زمان شاه
اسماعیل دید !!!!! او شهرهائی چون تبریز ، خوی ، اصفهان و اردبیل را
آباد کرد !!!!! او در تبریز مساجد زیادی ساخت !!!!! و گرمابه ها ساخت
!!

ایکاش زنده یاد دکتر ذبیح الله صفا زنده بود و یک شرح ، مشابه نوشته

بالا برای جمهوری اسلامی می نوشت !! می نوشت در راستای آبادی کشور ، در مدت چهل سال ، جمهوری اسلامی بیش از ده هزار امامزاده ساخت .

شاه اسماعیل صفوی را در یک جمع بندی کوتاه : متعصب ، ابله ، خون خوار ، جنایتکار و ضعیف النفس میتوان بر شمرد . این پادشاه سفاک مرگ چهل هزار تن از شیعیان را در آناتولی ترکیه دید و کوچکترین کمکی به آنها نکرد . این پادشاه ابله و خون ریز ده ها هزار از هم وطنان بدون دفاع خود را بجرم سنی بودن قتل عام کرد . این شاه احمق و ضعیف النفس و نامرد ، پادشاه مصر و شام را تشویق به جنگ با سلطان سلیم عثمانی کرد و در کمال نامردی او را تنها گذاشت تا کشته شود . (استاد محیط طباطبائی : صفویه از تخت پوست درویشی تا تخت شهریاری ، مجله وحید ، سال سوم ، شماره 10 ، رویه 879) .

جنایات شاه اسماعیل صفوی

کارهایی که توسط شاه اسماعیل صفوی در راستای بلند کردن !!! مذهب شیعه انجام داد مشابه عملکرد خمینی وژن در سال 57 و پس از آن بود . شکنجه و تازیانه زدن ، کشتن داد خواهان ، بازگشادن دست بیداد گران ، سوزاندن مردم که شاه اسماعیل بکرات مرتکب آن شد و در جمهوری اسلامی صادق خلخالی کودکان و نوزادان ده قارنا کردستان را در آتش سوزانید تا بحساب خودش نسل کشی کرده باشد . جمهوری اسلامی 600 تن را در سینما رکس آبادان برای زنده کردن مذهب ضد بشری و خون ریز شیعه زنده زنده در آتش سوزاند . افکندن انسانها در قفس ، فرود انداختن از بلندی که در توسعه صنعت !!!! ، در زمان جمهوری از بالابر یا جرثقیل برای اعدام هزاران تن در انظار عمومی از آن سود جستند ،

بریدن گوش و زبان و بینی و..... آیا تمام این جنایات در دو دوره صفویه و جمهوری اسلامی برای مذهب شیعه اعمال نشد؟ حرکات جنون آمیز خدای سفاک صفویه با جنایات امام زمان سال 57، بنا به گفته فخرالدین حجازی آیا تفاوتی داشتند؟ آیا فرقی بین مردان خدا در اسلام بجز قتل عام، کشتن بیرحمانه زنان و مردان و کودکان، سوزاندن اجساد مردگان، تخریب قبرستان دگر باوران و نفرت انگیز تر از همه خوردن گوشت دشمنان می بینید؟ اگر شاه اسماعیل دست به کشتن سنی ها زد، روح الله خمینی هم همین کار را در مورد بهائیان ایران اعمال داشت. اگر شاه اسماعیل تمام اندیشمندان ما را کشت، خمینی هم در معیاری بزرگتری اینکار را کرد و بسیاری از آنها راکشته و تعدادی را هم آواره ساخت، درست مثل کار شاه اسماعیل که باعث شد، مصلح الدین شافعی لاری دانشمند بزرگ سده دهم به ترکیه گریخته و دیگر به ایران بر نگشت و یا ملا عبدالعلی بیرجندی، خواجه مولانای اصفهانی، امیر عبدالوهاب شیخ الاسلام تبریزی، فضل بن روزبهان خنجی که ترک وطن کردند.

در زمان شاه اسماعیل بودند بسیاری که یک شبه رنگ عوض کردند و مسلمان شیعه دو آتش شدند که صد البته تعداد آنها بگرد مسلمانان دو آتش سال 57 نمیرسد. در شیراز خاندان بزرگی بنام دشتکی وجود داشت که یکی از افراد آن خاندان در خواب دید که کتاب مشکوه را که در اخبار و حدیث نوشته شده را به خدمت محمد پیامبر اسلام میبرد و محمد بر حدیث های سنی ها دست کشیده و مثل پاک کن آنها را پاک می کند و چون بیدار میشود می بیند که هیچ نشانی از حدیث های اهل سنت در کتاب نیست!!!! آنها با این شارلاتانی به مقام های بالای صدارت رسیدند. (تاریخ ادبیات ایران، رویه 162).

در سال 930 هجری ، شاه مخوف و متعصب صفویه در سن 38 سالگی بخاطر ابتلاء به حصبه مرد . (تاریخ ادبیات ایران ، ذبیح الله صفا ، جلد 5 ، رویه 11) . شاه اسماعیل مرد و پسرش شاه طهماسب در روز مرگ پدر به سلطنت نشست ، تا کارهای ناتمام پدر را تمام کند !

انتشار بخش هائی از نوشتار بلند چگونه دین بازی ایرانیان ... واکنش های مثبت و منفی بسیاری را به دنبال داشت . نکته قابل ذکر که آنرا به فال نیک میگیرم این است که ، هیچکدام از فرهیختگان و صاحبان اندیشه و قلم ، بر خلاف گذشته از حربه ناسزا برای پیشبرد نظرشان سود نجستند و من با آغوش باز نظرات آنها را انعکاس داده ، به انتقاد آنها پاسخ داده و آنرا در معرض داوری دیگر ایران یاران قرار داده ام .
نوشته ارزشمند ایران یار مردو آناهید را در زیر می خوانید :

پیامی یا یادآوری به جستارهایی از دکتر روزبه آذربزین

از این که نشانه‌ای دکتر آذربزین را ندارم، به ناچار این نوشتار را برای گرامی دوستانم دکتر ورزا و نیما آریا می‌فرستم، به همراه این خواهش که این پیام را به نگارنده دکتر آذربزین برسانند

با درود به پژوهشگر بسیار گرامی روزبه آذربزین. گر چه برآیند و یافته‌های شما را در پیرامون فرهنگ و آیین‌های گذشته‌ی ایران، شایسته‌ی ستایش و آفرین می‌دانم، ولی نمی‌دانم که در این زمان چه نیازی به شکافتن و به هم زدن ناگواری‌های موبدان در دوران ساسانی است، آن هم که شما به این ژرفی، زشتی‌ها و پسماندگی‌های آن دوران ایران را آشکار کنید. (آیا ما که در پیش از اسلام، به بینشی زشت آلوده بودیم، پس سزاوار است، پس از ۱۴۰۰ سال هم، هنوز در زیر ستم پست ترین

ایران ستیزان به خواری سر فرود آوریم (؟؟؟؟)

به گمانی تنها ۲۰ هزار یا اندکی کم و بیش زرتشتی در ایران زندگی می‌کنند، موبدان کنونی هر ستم و ننگی را، که از سوی حکومت اسلامی به ویژه از سوی احکام شریعت، بر آنان فرود می‌آید، به خواری و پستی می‌پذیرند و پیوسته از بزرگواری و دادگری حکومت سپاسگزاری می‌کنند. کردار و گفتار نماینده آنها هم در همخرستان حکومت، در خور شرمندگی است.

از این که در احکام حکومت اسلامی، زرتشتیان، بن سرشت ایرانیان از حقوقی برابر با شهروندان دیگر (مسلمانان از خود بیگانه) برخوردار نیستند، هیچگاه از این ستمورزی و انسان ستیزی نام نبرده‌اند. (شما هم مانند بیشتر روشنفکران دیگر به این ستمگریها برخوردی نکرده‌اید)

شما بهتر می‌دانید، به گونه‌ای هم یادآوری کردید، زرتشتیان هرگز نمی‌پذیرند که کسی به ویژه مسلمانی زرتشتی بشود. مسلمانی هم که زرتشتی بشود، از دیدگاه شریعت اسلام، مرتد و سزاوار مرگ است. این که برخی از دین زدگان، که از اسلام گریزان شدند، به دین دیگری روی می‌آورند از برده منشی آنهاست. کردار موبدان کنونی هم که سدر پوشی می‌کنند، از دو رنگی و درغورزی آنهاست و بوی شگردهای ولایت فقیه می‌دهد. به هر روی زرتشتیان چه در هند و چه در ایران در این هزار و چهارصد سال هیچ انگیزه و کوششی برای گسترش دین یا آیین زرتشتی یا دینفروشی نداشتند و گرنه تا کنون در هند ۲۰۰ میلیون زرتشتی وجود داشت.

اگر برخی، از ایران دوستی، ویژگی‌های نیکویی را به زرتشتیان پیوند می‌دهد و ایرانیان را به سرفرازی بر می‌انگیزند، کرداری زیان بخش نیست. زیرا ایرانی باید باور داشته باشد که او سزاوار ننگین ترین حکومت جهان نیست. ایران و ایرانی در منجلااب اسلام، که ننگین ترین

گندآب است، با خویشتن و با خرد آدمی بیگانه شده است، در تاریکخانه- ای فرونشسته که به جز دروغ و سیاهی چیزی را نمی‌بیند و نمی‌شنود. از این بدتر ایرانی ستم‌پذیر، خودفریب، خودستیز، مردم فریب و از کیستی و منش ایرانی نه تنها بریده شده و آنکه بیگانه پرست، گورپرست و مرده پرست شده است.

پرسش این است آیا با این همه سیاهی، نادانی و برده منشی که دیدگاه ایرانیان را تاریک کرده است، شما چه نیازی می‌بینید که در پیرامون کاستی‌ها و ناسازگاری‌های زرتشتیان روشنگری کنید. آیا نباید این شهروندان، که کوچکترین نشانه و شراره‌های ایرانی هستند، در کشور خودشان، که به دست پست‌ترین ستمگران افتاده است، دستکم با خودفروختگان مسلمان برابر شمرده بشوند.

گرامی آذر برزین، شما می‌دانید، در دوران هخامنشی، شاید هم در دوران اشکانی، از اهورامزدا نامی نبوده است. از این روی زرتشتیان در دروان ساسانی هر برگ تاریخی را که اسکندر نسوخته بوده دگرگون کرده یا نابود ساخته‌اند.

در پشت‌ها و کتابهای دینی که به جای مانده‌اند، و همچنین در شاهنامه هیچ نامی از کوروش و از دوران هخامنشی نیست. تنها در شاهنامه به همراه یورش اسکندر ناگهان دریا یا داریوش پیدا می‌شود که اسکندر او را سرکوب کند. فردوسی از کاستی‌های تاریخی در دوران اشکانیان می‌نالد. سپس نشان می‌دهد که اسفندیار، چه گونه و به زور شمشیر زرتشتیگری را در سراسر ایران پیاده می‌کند، ولی خانواده‌ی رستم این دین را نمی‌پذیرد.

هاید ماری کوخ از یادداشت‌های گلی، که در آتش سوزی تخت جمشید، آجری شده بودند، روند سازندگی تخت جمشید را در کتابی به نام چنین گفت داریوش، برداشت و بررسی کرده است. در جایی اشاره می‌کند که

نام داریوش دریاوش است، که یک باستان شناس انگلیسی گمان می‌برد. داریوش هیچ سخنی از اهورامزدا نبرده است و آنکه در کتیبه‌ای که ایرانیان، ندانسته، از آن یاد می‌کنند از اورمزد درخواست کرده است. اورمزد همان هرمس یا نبتون است که زهدان ماه و زاینده‌ی ستارگان می‌باشد. از آمیزش اورمزد با آرمیتی یا زروان آهورامزدا و اهریمن زاییده می‌شوند. سپس آهورامزدا اهریمن را منتر می‌کنه که بتواند کارهای نیکو انجام دهد. زرتشتیان به دروغ اورمزد را با اهورامزدا همانی می‌دهند.

از دیدگاه من، ابراهیم پورداود اگر هم یهودی نبوده او با منش و از دیدگاه یهودی یشت‌ها را به فارسی برگردانده است و به دروغ می‌گوید که ایرانیان همیشه یگانه پرست بودند. زیرا در همان یشت‌ها، در مهر یشت، در ماه یشت، بهمن یشت و... سخن می‌رود که اهورامزدا این پدیده‌ها را ستایش می‌کند و از آنها یاری می‌جوید.

یادآور می‌شوم، کسانی با پندارهای نیک، خواستند که ناسازی و ناهنجاری را از آموزه‌ی زرتشت جدا کنند، این بود که تنها گاتاها را، هفده سرود را، به زرتشت پیوند دادند. ولی ایرانیان تا کنون در برگرداندن گاتاها هم کوتاهی کردند و از راستی دور بودند. زیرا در برگردان، فریتس ولف و کریستین باتولومه، به آلمانی، آهورا مزدا بیشتر در کنار میتراست، از این گذشته دختر یا پسر آهورامزدا اثر یا اتر که آتش باشد کارایی دارد. گوش، یا گوشورون یا آرمیتی زمین است که زرتشت به پاکیزه داری و نگهداری آن با آهورامزدا پیمان می‌بندد. گوش یا گوشورون یا گو که در بیشتر زبانها نشانه دارد همان گیو که زمین است و گیگرافی که معرب آن جغرافی است از زمین شناسی سخن می‌رود. آدمهایی از کوتاهنگری و از نادانی خود را به گاو جانور بند کردند.

بیشتر بر این باورند که اسکندر اوستا را، که بر روی چند سد پوست نگاشته شده بود، سوخته است. پس از چهار صد سال، شاید هم خیلی

بیشتر، موبدان ، مانند علامه مجلسی، از زرتشت و اهورامزدا داستان سرایی کردند.

ولی باید برخی از نابرابری‌های حکومت اسلامی و پادشاهان فرمانروا در دوران ساسانی را یادآور شوم

نخست این است پادشاهان ساسانی ایرانی بودند، هیچگاه آگاهانه ایران ستیز نبودند، چندین سد سال از سرزمین‌های ایران (اگر هم به ستم) پاسداری کردند. حکومت ولایت فقیه نه تنها عربزاده اند وآنکه ایران ستیزند

دیگر این است که، با وجود زور و ستمورزی، در فرمانروایی ساسانیان، پادشاهان ایران خواهان و جویای دانش و شناخت ناشناخته‌ها بودند. در آن دوران هنرمندان، دانشمندان، جویندگان رازهای هستی و یابندگان شیوه‌های سازندگی پشتیبانی می‌شدند. دستاوردها و ویرانه‌هایی که عربها نتوانستند نابود کنند، نشانگر استادی و توانمندی هنرمندانی چیره دست در آن زمان هستند.

یافتن و جویندگی برای دانش و رازهای هستی در اسلام حرام است. دانشمندان و اندیشمندان، در حکومت‌های اسلامی، هیچگاه پروانه‌ی پژوهش در رازهای هستی را نداشتند. زیرا مسلمانان بر این باورند که هیچ چیز از تر و خشک نیست که در قرآن نباشد. هر دانشی یا در قرآن هست یا ناسازگار با اسلام و حرام است. از این روی آنها هر دانشمند و اندیشمندی را نابود می‌کردند. تنها در دوران مغولها، که به دروغ مسلمان شده بودند، شمار اندکی از دانشمندان توانستند سر بر آورند.

در فرمانروایی ساسانیان بیشترین کتابهای فیلسوف‌های یونان را به پهلوی برگردانده بودند. زمانی که مسلمانان مراکشی در اسپانیا به حکمرانی رسیدند، آنها نه تنها اندامندان و هنرمندان ایرانی را از خراسان به اسپانیا آوردند وآنکه کتابهای فلسفه‌ی یونانی، که در این میان به کوشش ایرانیان به عربی برگردانده شده بودند، به اسپانیا آوردند. این

است که برخی از اروپایی‌ها هنوز هم بر این باورند که از مسلمانان در اسپانیا، که آنها را هم عرب می‌پندارند، بسیار چیز یاد گرفته‌اند و نیز نخست از راه کتابهای آنها با فرهنگ یونان آشنا شدند و سر انجام به دموکراسی رسیدند. در دوران ساسانیان از نیکویی‌ها و زشتی‌های فراوانی را می‌توان شمرد که شما بهتر از من به آنها آگاهی دارید

گرامی آذربیزین ما با دروغ، با زشتی و با ستمورزی در ستیزیم نه با پدرانمان که به دروغ، به زشتی و به ستمورزی آلوده شده بودند

مهرتان به آزادگی و به راستی افزون باد

مردو آناهید

با سپاس از ایران یار مردو آناهید . همانطوریکه از فرنام این نوشتار به روشنی میتوان استنباط کرد ، **هدف ریشه یابی خرافاتی است که مردم جهان را غرق کرده است ، نه دین ستیزی خاصی و زبانم لال ایران ستیزی .** در درازای نوشتار بکرات اشاره کرده ام که دین بازی ما ایرانیان ، بزرگترین عامل بدبختی ماست . بکرات با سند و مدرک گفته ام : آن اندازه که خون ایرانی با حربه دین به دست دیگر ایرانیان صاحب زور ریخته شده ، توسط هیچ قدرت خارجی ریخته نشده است . نظر ایران یار مردو آناهید را به فجایع دوران صفویه که در رویه های پیشین به آنها اشاره کرده ام جلب می کنم . بکرات یاد آور شده ام که بر اثر تبلیغات نادرست مشتی معلوم الحال ، اینک که جوانان آگاه ما پیشقدم در تف کردن مذهب واپسگرا ، ضد بشری ، خون ریز و گدا پرور و فاسد اسلام شده اند ، نکند مردم ما فکر کنند ، اگر به زرتشیگری روی بیاورند ، مجد و عظمت دوران ساسانی برایشان احیاء میگردد . هدف حمله به اقلیت کوچک زرتشیان ایران نیست . هدف بر ملاء کردن خرافات ، افسانه

سرائی و یاوه هائی بوده که از دل دین زرتشتی در آمده و دنیائی را گرفتار کرده است . هدف ریشه یابی موهومات ترسناک هجو نامه قرآن از جهنم و تهدید های سادیسمی آن است که میبایستی بگوئیم از کجا آمده است ؟ در این سلسله نوشتار ها هدفم روشن کردن ریشه های ترسی است که گریبانگیر مردم ما را گرفته است ، میباشد . آیا یاوه های موبد پریشان روان ، ارداویراف و فرگرد های یکصد و یک دوره ای او در تور جهنم و دوزخ و بهشت نبود که زیر بنای فکری شارلاتان عرب ، محمد بن عبدالله را برای ترساندن مردم به منظور استوار کردن پایه های قدرتش ، فراهم کرد ؟

ایران یار گرانقدر مردو آناهید ، اگر شما تمام اسفار پنجگانه تورات را بخوانید ، نشانی از جهنم ، بهشت ، دوزخ ، جن ، پری ، دیو و پل صراط نمی یابید . این ما بودیم که این مهملات را پخش کردیم .

همانطوریکه اشاره فرمودید ، هخامنشیان زرتشتی نبودند که صد در صد مورد تائید منست . کوروش بزرگ مردوک (بعل) پرست بود . مردم ایران پیش از ماد ها و هخامنشیان با نام اهورا مزدا آشنا بودند . خود ائشو زرتشت بزرگ هم در جامعه ای ظهور کرد که یکی از خدایانش اهورا بود .

ایران یار گرانمایه ، نوشتار من تاریخ مصرف ندارد که آنرا امروز بنویسم یا فردا . گستاخی من از آن نظر قابل ملامت است که تا امروز بزرگتری از من به این مسائل نپرداخته و همواره آنها را دور زده است .

دنباله پژوهش :

اگر شاه اسماعیل صفوی در 14 سالگی مرشد و شاه شد ، پسرش تهماسب رکورد پدر را شکسته و در ده و نیم سالگی بر تخت پادشاهی ایران نشست

و کشور ما را بازیچه دستان کودکانه اش قرار داد . تهماسب نوجوان ، میان جدال قبائل قدرت طلب روملو و استاجلو قرار گرفت که کدامیک از آنها وکیل و مربی شاه جوان باشند !!! (تاریخ ایران از دوران باستان تا قرن هجده ، رویه 482) . در سال 933 هجری ایل استاجلو سر به شورش برداشت و در سال 938 هجری ، ایل تکه لو که پیش از این طرفدار شاه تهماسب بود ، با غارت و کشتار در تبریز ، به شاه تهماسب پشت کردند . روزی نبود که خونی ریخته نشود . جنگهای خانگی خانه به خانه ادامه داشت . ذوالفقاریگ کلهر ، رئیس چادر نشینان لر . امیر دیباج ، حاکم بیه پس در گیلان . محمد صالح بیتکچی در استر آباد دست به شورش زده بودند . در سرزمین اسلام و شیعه زده ما نو جوانی خام با مشتی فرصت طلب زمام امور را به دست گرفته بودند و در سایر کشور ها مثل انگلیس ، هانری هشتم و دخترش الیزابت اول . فرانسوای اول در فرانسه . شارل کن در اتریش ، آلمان و اسپانیا . ایوان مخوف در روسیه و سلطان سلیمان قانونی در ترکیه .

عزیزی با ارسال ایمیل یاد آور شده اند که پرداختن به مسائل تاریخی شاه اسماعیل چه ارتباطی با عنوان مقاله من دارد !!!!! در پاسخ به سؤال این هم وطن باید بگویم : نخست اینکه ، تمام کاوش من پیرامون شاه اسماعیل بر محور تعصب و خشکه مغز بودن مذهبی او و جنایاتی که در راه استیلای مذهب شیعه کرده است بوده و در ضمن ملت ما پانصد سال است که در گرداب شیعه غرق و نهایتاً نقش مخرب شاه اسماعیل صفوی و دودمان او ، امروزه در قالب جمهوری اسلامی دنیائی را به نا امنی ، سلب آرامش و خرافه فرو برده است . خطر شاه اسماعیل چه در زمان صفویه و چه در حال ، سایه گستر بر جهان و یا بنا به گفته برخی ها ، دهکده جهانی در شکل متعصبان مغز فندقی و دستار بند بجا مانده از آن زمان تجلی می کند که ایران را اشغال و به صدور جهل و خشونت به سایر نقاط جهان مشغولند .

شاه اسماعیل بزرگترین ضربه را بر پیکر فرهنگ

ایران وارد ساخت . وی زبان ترکی را زبان رسمی دربار ایران قرار داد و این زبان بیگانه چنان در دربار صفویه رواج گرفت که تا پایان سلطنت این سلسله زبان رسمی درباری بود و پس از آن نیز کم و بیش در دربار حکومت‌های بعدی متداول بود. تلاش و کوشش پادشاهان صفوی در ترویج مذهب تشیع به شعر و ادب و موسیقی لطمه فراوان وارد آورد. شاه تهماسب ابله تر و نامرد تر از پدرش زمام امور کشور را به عهده گرفت. اگر پدرش در حق دوست و متحدش پادشاه مصر و شام، قانصوه نامردی روا داشت. شاه تهماسب نیز، زمانیکه بایزید، فرزند سلطان سلیمان، دشمن ایران به کشور ما پناهنده شد، او را کتف بسته به پدرش تحویل نمودند تا سلطان خونخوار عثمانی، فرزند و همراهان او را گردن بزند. در تمام دویست و پنجاه سال پادشاهی سلاطین صفوی شاعری صاحب سبک یا خوش قریحه یا موسیقی‌دانی استاد هم پایه گذشتگان پدید نیامد. پادشاهان صفوی نه تنها به تشویق شاعران و موسیقی‌دانان نمی‌پرداختند بلکه نسبت به آنان بی‌اعتنا بوده و گاه مخالفت و ضدیت نیز می‌نمودند.

سیاست مذهبی شاه‌اسماعیل و شاه‌تھماسب و رفتار این دو پادشاه با اهل هنر، دوره فترتی در موسیقی پیش آورد که بیش از پنجاه سال دوام یافت. شاه تھماسب این پادشاه اسلام زده، موسیقی را حرام شمرد و تمامی موسیقی‌دانهای ایران را کشت. او حتی به معلم موسیقی فرزندش هم رحم نکرد و دستور داد تا او را بکشند. (عبدالحسین نوائی، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، چاپ چهارم).



شاه تهماسب صفوی

شاه تهماسب در 14 سال آخر سلطنت خود حقوق و مواجب لشکریان خود را نپرداخت . کسانیکه حرف از وحدت ملی زمان صفویه میزنند به من پاسخ دهند : وقتی نیرو های مسلح یک مملکت حقوق و مواجب نگیرند ، چکار می کنند ؟ فکر کنید که جمهوری اسلامی حقوق پاسدار ها ، بسیجیان و نیروهای انتظامی مزدور خود را ندهد . این مشت لو مپن صاحب سلاح ، با گرفتن حقوق ، در تعدی و تجاوز به مال و جان هم میهنان خود مرز و حد نمی شناسند ، وای به زمانیکه حقوق آنها قطع شود . شاه تهماسب ، منفور مردم بود و بخاطر این موضوع ، پایتخت خود را از تبریز به قزوین منتقل کرد . او به هیچ شکایتی پاسخ نمیداد و در انظار ظاهر نمی شد . او 11 سال از کاخ سلطنتی خارج نشد (تاریخ اجتماعی ایران ، راوندی ، جلد چهارم ، بخش اول ، رویه 221). کمپفر در کتاب " در دربار شاهنشاه ایران " ترجمه کیکاووس جهانداری ، رویه 14 می نویسد : شاه صفوی از حقوق کاملاً نامحدود برخوردار است . او مجاز به انجام هر کاری است . عقد قرارداد ، اعلان جنگ ، تغییر قوانین ، وضع مالیاتهای جدید و اختیار جان و مال و ناموس افراد ، همه در دست شاه است . آموزش ولیعهد نیز در دست مشتى غلام اخته شده و در حرمسرا است که به او قرآن و

درس خرافی دین می آموزند . یکباردیگر سؤال خود را تکرار می کنم :
آیا تفاوتی بین خامنه ای و شاه اسماعیل ، یا پسرش تهماسب صفویه وجود
دارد ؟

دوران زمامداری شاه تهماسب در زهد مسلکی همراه با خون ریزی و قتل
و جنایت گذشت . او ناظر پوشاندن صدر اعظمش ، جلال الدین محمد خواند
میر تبریزی در بوریا و به آتش کشیدن او به دستور وکیلش ، دیوسلطان
روملو بود ، بدون اینکه کوچکترین اعتراضی بکند ! او دستور دهنده پوست
کندن خواجه کلان غوری که از مخالفینش بشمار میرفت و پر کردن پوست
او با کاه و آویزان کردن این تیره روز بود . (احسن التواریخ ، رویه 365)
. شاه تهماسب ، ضد هنر و شادی بود . او درست به مشابه خمینی وژن
عمل میکرد که شاهد بودید ، چگونه در های مراکز موسیقائی را بست و
خواهان قطع موسیقی از رادیو و تلویزیون شده و باور داشت که گریه
مملکت را حفظ خواهد کرد !!!! شاه تهماسب ، حیاتی کاشانی شاعر را به
مدت دو سال در زندان شکنجه داد تا شاعر توبه کند !!! کاشانی وقتی از
زندان رهائی یافت ، به دربار جهانگیر خان هندی رفت و با به پایان بردن
" تغلق نامه " امیر خسرو دهلوی ، هم وزن خود زر دریافت نمود . (حبسیه
در ادب فارسی ، دکتر ولی الله مظفری ، رویه 134) . به دستور این
پادشاه اسلام زده ، ابوالقاسم امری شیرازی شاعر و خطیب را کور کردند
و این فرد در زمان شاه عباس اول دست به شورش زد و پس از دستگیری
گردن او را زدند . (منبع بالا ، رویه 136) . شاه تهماسب چنان در مذهب
فرو رفته بود که همه چیز را نجس میدانست و برای اینکه خود را پاک کند
از صبح تا شب در حمام می ماند !! (احسن التواریخ ، رویه 634) . این
شاه ابله و اسلام زده ، هرگاه سفیر کشور خارج را به حضور می پذیرفت
، می گفت در مسیرش خاک بریزند تا جای پای نجس او پاک شود !!!!!)
زندگی شاه عباس اول ، نصرالله فلسفی ، رویه 236) . این رهبر مذهبی
صفویه ، مشابه ولی فقیه جمهوری اسلامی ، اشتهای سیری ناپذیر در جمع

آوری پول و مشابه پیامبر زنباره اش محمد ، در خانم بازی داشت . این شاه دین باز متعصب و خون خوار به مدت 54 سال سلطنت کرد و در سن 64 سالگی به سال 984 هجری در گذشت . قورچیان شاه ، طبیب مخصوص شاه ، ابو نصر گیلانی را پس مرگ شاه بجرم سهل انگاری در معالجه ، گردن زدند!!!! (احسن التواریخ ، رویه 690) . مولف فارس نامه ناصری در مورد ابو نصر گیلانی می نویسد : اکثر درمانهای این پزشک موثر واقع میشد و در بیماری شاه تهماسب شب و روز خدمت میکرد . توضیح اینکه ، از آنجائی که مولف احسن التواریخ به مدت چهل سال با شاه تهماسب زندگی میکرد ، در این بخش بیشتر مورد رفرانس قرار گرفته است .

شب مرگ شاه تهماسب ، برخی از سرداران به قصد چپاول و غارت اموال سلطنتی برخاستند . (کتاب انقراض سلسله صفویه ، لارنس لکهارت ، رویه 25) . چه قصه آشنائی است !! تکرار غارت و چپاول . انگار بازپخش این زشتکاری را دیروز و در سال 57 دیدیم که چگونه نیرو های مسلح شاه ، پادگانهای خود را غارت کردند !! و همراه با مزدوران بسیجی و پاسدار که تا دیروز لومپن ها و باج گیران محله بدنام را تشکیل میدادند ، اموال و حتی آفتابه خانه امیران و سران کشور را به غارت بردند .

در مجموع حوادث و اتفاقاتی که در دو زمان صفویه و جمهوری اسلامی رخ داده است به واقعیت دردناکی از سقوط عاطفه بر میخوریم . انگار که مذهب شیعه را با دروغ ، خیانت ، سنگدلی و بی عاطفی رنگ کرده اند .

پس از مرگ شاه تهماسب از 9 پسری که از او باقیمانده بود ، سلطان حیدر بر بالین پدر حضور داشت و تاج بر سر نهاد و خود را شاه خواند . در آن زمان پسر ارشد شاه تهماسب در زندان بسر میبرد . حامیان اسماعیل میرزا فرزند بزرگ تهماسب به سرکردگی پری خان خانم ، خواهر اسماعیل و حیدر ، حیدر را که میان زنان حرم پنهان شده بود بیرون کشیدند و مقابل چشمان مادرش (سلطان زاده خانم گرجی) گردن زدند . خیانت خواهر به

برادر که موجب مرگ او شد را میتوان با مادر محمود طریق الاسلام در جمهوری اسلامی مقایسه کرد که این مادر فرزندش را به دژخیمان جمهوری اسلامی تحویل داد تا او را بکشند .

خیانت ، کشتار ، برادر کشی ، غارت و چپاول و آشوب دست به دست هم دادند تا شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت بنشیند . امیران ایلات قاجار ، افشار ، روملو و رساق ، اسماعیل را از زندان قلعه قهقهه بیرون کشیدند و بر تخت شاهی نشانند . اسماعیل پس از بیست سال که در زندان پدرش بود ، آزاد شد . او اولین کاری را که کرد ، کشتن تمام برادرانش بود . سلیمان میرزا 21 ساله که با پری خان خانم از یک مادر بودند ، مصطفی میرزا 20 ساله ، محمود میرزا 18 ساله ، امامقلی میرزا 14 ساله ، احمد میرزا 13 ساله و کور کردن علی میرزا برادر دیگرش . او دستور به قتل عام رجال حکومتی داد . **شباهت های دوران صفویه با جمهوری اسلامی برآستی که اعجاب بر انگیز است .**

شاه اسماعیل دوم ، پس از آزادی از زندان ، دستور داد تا تمامی زندان بانها را آدم خوران چگینی ، زنده زنده خوردند !! (قصص الخاقانی ، ولی قلی خان شاملو ، رویه های 51 و 52) . آغاز حکومت شاه اسماعیل دوم تمامی در کشتار گذشت . او سران طایفه استاجلو که از حیدر میرزا برادرش حمایت کرده بودند را گردن زد . منجمان و آخوند ها روز 27 جمادی الاول را روز سعد اعلام داشتند و شاه در آن روز تاجگذاری کرد . بیشتر مورخین شاه اسماعیل دوم را مردی پست ، خونخوار ، طماع و معتاد به تریاک شناسائی کرده اند که امید وارم مورخین امروز این حقایق را در مورد سید علی خامنه ای بنویسند .

از نکات دردآور جنایات شاه اسماعیل دوم ، نحوه کشتن برادر زاده اش حسن میرزا است . شاه اسماعیل دوم ، برادری داشت بنام محمد میرزا که نایب السطنه بوده و در فارس حکمرانی میکرد . یکی از پسران او حسن

میرزا بود که در تهران زندگی میکرد . سران قزلباش تصمیم گرفتند تا حسن میرزا را بجای اسماعیل بر تخت بنشانند . این خبر بگوش شاه اسماعیل دوم رسید . حسن میرزا بی خبر از همه جا دستگیر میشود . بنا به دستور شاه اسماعیل دوم ، 44 قورچی شاه ، طنابی به گردن حسن میرزا انداخته و 22 تن از یک سو و 22 تن دیگر از سوئی دیگر طناب را می کشند و بدین سان شاهزاده صفوی را می کشند . (زندگی شاه عباس اول ، رویه های 41 تا 49) . در مرگ شاه اسماعیل دوم تمام نشانه های ظن بسوی کسی است که او را به قدرت رساند یعنی خواهرش پری خان خانم ! در احسن التواریخ ، رویه های 646 و 647 آمده ، شاه اسماعیل دوم که گرایشات هم جنس بازی داشت ، دوست پسری داشت بنام حسن بیگ حلواچی اوغلی که او با همداستانی با پری خان خانم ، به شاه مواد مخدرزیادی که مورد استفاده او بوده میدهد و در خواب او را خفه می کنند . شاه اسماعیل دوم که یک و نیم سال سلطنت کرد در سن 43 سالگی کشته شد .

تتها کار مثبت این شاه ، اقدام او در مهار تعصب های مذهبی و فرقه ای و تظاهرات ضد سنی در ایران بود . او در حالیکه خود را مسلمان می خواند از اختلاف بین شیعه و سنی ناراضی بود .



شاه اسماعیل دوم

با مرگ شاه اسماعیل دوم ، برادرش محمد میرزا ، ملقب به سلطان محمد خدابنده به سلطنت رسید . ضعف و بی تدبیری این شاه باعث شد تا بار دیگر جنگ بین سنی و شیعه آغاز و ترکان عثمانی از یک سو و ازبکان از سوئی دیگر ایران را عرصه تاخت و تاز خود قرار دهند . به هنگام ورود او به قزوین ، پری خان خانم ، به استقبال برادرش شتافته ولی با تروشروئی زن برادرش ، خیر النساء بیگم ، دختر میر عبدالله خان والی مازندران که مادر شاه عباس کبیر است ، مواجه میشود . در جنگ قدرت بین این دو زن ، پری خان خانم ، خواهر شاه می بازد . به دستور سلطان محمد خدابنده ، خواهرش را در عمارت خلیل الله خان افشار خفه می کنند . قتل شمخال خان ، یار و نزدیک پری خان خانم به دستور شاه چند روز بعد اتفاق افتاد . پس از مرگ پری خان خانم ، قدرت قبضه دست مهد علیا (خیر النساء بیگم) میشود .

بی‌سیاستی‌های سلطان محمد خدابنده باعث شد تا دولت عثمانی، سلماس، خوی، ارومیه، مراغه، گرجستان و تفلیس را به تصرف درآورده و این نواحی را همراه با قتل عام ساکنانش غارت کند.

در جمادی الثانی سال 987 هجری گروهی از سرداران قزلباش به حرمسرای شاهی وارد، خیر النساء بیگم را که در آغوش شاه بود، از او جدا و مقابل چشمان شاه خفه می‌کنند! از اطرافیان او هر کس که اعتراض می‌کند، گردن می‌زنند. در قزوین، اوباش به خانه‌های ساکنان آن شهر که از هم ولایتی‌های خیر النساء بیگم بودند، حمله با کشتن آنها، خانه‌هایشان را غارت کردند. بعد جدیدی از ملی‌گرائی و وحدت ملی که سلاطین صفویه به آن مفتخر شده‌اند، شکل می‌گیرد!!!! شاه به مدت سه روز در گوشه‌ای از حرمسرا خود را پنهان می‌کند. (زندگی شاه عباس اول، رویه 87).

در سلسله‌آخوندپرور صفویه، مردم هرگز نمی‌توانستند شکایت خود را به عرض شاه برسانند، درست مشابه جمهوری اسلامی که در آن به ظالم کاری ندارند و مظلوم شکایت‌کننده را گرفته و به زندان می‌اندازند. در رژیم آخوندی کار بجائی رسیده که وکیل مدافع افراد را می‌گیرند، آنها را به زندان انداخته و حتی مانع ملاقات افراد خانواده، همسر و فرزندان با او میشوند. زمانیکه شاه به خیابان می‌آمد، ابتداء چهار صد تفنگدار در جلو و در دو ردیف حرکت می‌کردند. علاوه بر این تفنگداران، عده‌ای سرهنگ و افسر اسب‌سوار با تجهیزات راه می‌افتادند و سپس رئیس کل دربار حرکت می‌کرد و بعد نوبت به افسران قزلباش با تبرهای زرین میرسید و غلام‌بچگان دور شاه را گرفته و کسانی که چتر روی سر شاه را حمل می‌کنند و خواجه‌سرایان و ماموران تهیه‌قلیان به دنبال می‌

آمدند . (در دربار شاهنشاه ایران ، ترجمه کیکاوس جهانداری ، رویه 107) . با این وضع ، امکان نزدیکی مردم به شاه صفوی غیر ممکن بود .

کورنی لوبروین در کتاب خود " سیاحت از راه مسکو به ایران و هند شرقی " می نویسد : حکومت شاهان ایران در زمان صفوی ، یکی از مستبدترین حکومت های جهان است . پادشاه در اعمال و افعال خود جز اراده و مشیت شخصی خود ، هیچگونه اصولی و قواعدی را نمی شناسد . تنها در امور مذهبی ، تابع نظرات علمای دین است . حیات و ممات و دارائی تمام افراد مملکت بدون استثناء در ید قدرت اوست . پادشاه در حرمسرای همایونی به دنیا می آید و در همان چهار دیواری بزرگ میشود و مانند گیاهی که از نور و حرارت آفتاب محروم است و هیچگونه تعلیم و تربیتی که در خور پادشاهان باشد نمی یابد . لله باشی ها ، رسائل دینی یاد او میدهند و ذهن او را از کرامات و معجزات پیامبر اسلام پر می کنند و تا حد امکان و افراط کینه و بغض او را بر ضد شیعیان ، یعنی سنی های ترک بر می انگیزند . آنها میگویند : دشمنی با سنی ها در حقیقت اطاعت از الله است . گام بعدی در راه شاه شدن ، هم خوابگی با زنان بیشمار است . آنها این شاهزادگان را به خوردن تریاک و نوشیدن کوکنار معتاد می کنند . آنها کوکنار را با عنبر و ادویه مخلوط می کنند تا موجب نشئگی بیشتر شود و بر قوه بقاء (سکس) آنها بیفزاید ! وقتی شاه نشسته بر تخت شاهی میمیرد ، آنها از حرمسرا در آورده و بر تخت می نشانند . شاه جدید ، مدتی گیج و مات است . تمام کوشش درباریان این است که شاه از اوضاع مملکت آگاه نشود !!! تمام نوشته های کورنی لوبروین را میتوانید در کتاب خلیفات ما ایرانیان جمالزاده ، رویه های 76 تا 88 بخوانید .

با مرگ سلطان محمد خدابنده ، کودک 11 ساله او ، عباس میرزا پادشاه میشود .

راجع به شاه عباس کبیر چشم و گوش مردم ما پر است . با مرگ شاه عباس ، رونق و رفاه نیز از ایران رخت بر بست . نوه شاه عباس ، سام میرزا ملقب به صفی ، شاه میشود . وزیر این پادشاه ، سارو تقی با پیشنهادش ولایات را تبدیل به خاصه می کند (برکناری حکام محلی قزلباش و تقویت دولت مرکزی، زیر نظر مستقیم شاه) . این فکر در زمان شاه عباس دوم که در هشت و نیم سالگی به تخت شاهی نشست ، همه جا گیر شد . سران قزلباش ناراضی و خشمگین از تصمیم شاه بودند و تصادفی نبود که کرمان و خراسان نخستین مناطقی بودند که به دست افغانها سقوط کردند .

دوران حکومت صفویان را میتوان دوران کودکانی که ادای شاه را در می آوردند نامید .

در زمان شاه عباس دوم ، سران ناراضی قزلباش به رهبری قورچی باشی ، وزیر شاه ، یعنی سارو تقی را به قتل رساندند . شاه پس از آگاهی دستور داد تا تمام کسانی که در قتل وزیرش مورد شک بودند ، گردن زده شوند (ایران عصر صفویه ، راجر سیوری ، ترجمه احمد صبا ، رویه 206) . این پادشاه بنا به توصیه وزیرش محمد بیگ ، که خود او زیر نفوذ آخوند ها بود ، دستور داد تا در تمام ایران ، یهودیان دست از دین خود کشیده و مسلمان شوند . (منبع بالا ، رویه 208).

این پادشاه عیاش نماز خوان بر اثر افراط در نوشیدن الکل در 32 سالگی فوت می کند . پس از مرگ شاه عباس دوم و روی کار آمدن شاه سلیمان

ایران به سرآشوب سقوط می افتد . آخوند یکه تاز مملکت میشود . میر محمد باقر مجلسی ظهور می کند و مقام شیخ الاسلامی میگیرد که با شاه شدن ، شاه سلطان حسین به مقام ملباشیگری دست می یابد و تا هنگام مرگ ، 1699 میلادی در این مقام باقی میماند . **اواخر سلسله صفویه است که مهملات مذهبی در شکلی ترسناک نوشته و جمع آوری میشود تا آبخور 500 ساله آخوند ها را پر کند .**

در دوران 56 ساله حکمرانی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین ، آخوند ها در اوج قدرت بوده اند . آنها نیابت مهدی و امام زمان را از شاه گرفته و بخود اختصاص دادند !!! . دو شاه ضعیف النفس اسلام زده چون موم در دست آخوند ها بودند و کنترل آنها دست آخوند ها بود . (براون ، تاریخ ادبیات ایران ، جلد 4 ، رویه 262) . آنچه برای آخوند مطرح بود ، حفظ قدرت فردی بود ، نه مملکت . آنها توجهی به این واقعیت نداشتند که با این کار به نابودی کشور کمک می کنند . (تاریخ عالم آرای عباسی ، اسکندر بیگ منشی ، جلد 2 ، رویه 163) . به راستی تفاوتی بین زمان صفویه و آخوند های آن موقع با دستار بندان امروز در جمهوری اسلامی می بینید ؟

نیروی دوم و قدرتمند کشور ، پس از آخوند ها ، حرمسرا بود !! جان شاردن ، در کتاب خود " ساحت نامه شاردن " می نویسد : حرمسرا به نوعی هیئت مشاوره غیر رسمی میماند که بر تمام امور برتری دارد ! این هیئت مشاوره عبارتند از : مادر شاه (مهد علیا) ، خواجگان اصلی ،

زنان سوگلی شاه . قدرت وزیران منوط بر روابط آنها با اندرونی بود !
شاهزادگان در درون حرم ، در جهل غیر باوری نسبت به جهان خارج
رشد می یافتند . آنچه به آنها آموزش داده میشد ، خرافات مذهبی و
داستانهای ابلهانه مذهبی بود . این شاهزادگان زیر نفوذ کامل حرم و الله
باشی ها قرار داشتند . در زمان شاه سلیمان و خصوصا شاه سلطان
حسین مردم به دست مامورانی غارت میشدند که میبایستی آنها را حفاظت
کنند . (سیاحت نامه شاردن ، جلد 8 ، رویه 168) . **بیخود نیست**
که مردم ایران در جمهوری اسلامی ، از پلیس ، بیشتر
از دزد میترسند !

آنچه برای این دو پادشاه اسلام زده مطرح بود : زن و شراب بود .

در بخش های نخست این پژوهش **همواره حساب اشو زرتشت بزرگ را**
از موبدان و هیربدان جدا کردم . اشو زرتشت خرد پژوه جایگاه خود را
داشته و دارد و موبدان خرافه ساز عهد ساسانی نیز مرتبه خود را دارا
هستند . سپاس از آقای دکتر خسرو خزاعی پردیس که در جنگ با
مذاهب و دین بازی و خرافه پراکنی مرا یاری بسیار دادند.

چرا نامیدن زرتشت « پیغمبر » یک توهین است ؟

زمانی که در تاریخ تمدنها و بویژه در تاریخ باورها یا عقیده ها پژوهش
میکنیم با شگفتی میبینیم که در فرهنگ و باورهای سامی عده بسیار

زیادی را بنام پیامبر یا پیغمبر معرفی میکنند بگونه ای که ما با عدد
شگفت آور سد و بیست و چهار هزار نفر (124000 نفر) با لقب «
پیامبر» در تمام کتابهای دینی آنها از یهودی تا مسیحی و اسلامی
برخورد میکنیم. زمانی که بیشتر دقیق میشویم می بینیم که تمام این

پیغمبران همگی در سرزمینهایی میان یمن امروز، عربستان، بخشی از عراق، اردن، سوریه، فلسطین و اسرائیل یعنی سرزمینهای سامی نشین «ظهور» کرده اند. زبانی هم که کل این پیغمبران از خدای خود پیام دریافته اند یکی از شاخه های زبان سامی یعنی آرامی، سریانی، نباتی، عبری و عربی است. این خدا به هیچ زبان اریایی یا زبانهای دیگری اشنایی ندارد.

اگر کمی از این سرزمینهای سامی نشین بیرون رویم میبینیم نه اثری از پیغمبری در هند است، نه در چین، نه در آسیای مرکزی، نه در تمام قاره اروپا، نه در میان سرخپوستان آمریکا، نه در آلاسکا، نه در تمام قاره آفریقا و نه در میان بومیان استرالیا! تمام پیامبران (از آدم تا محمد) که از سوی یهوه و الله فرستاده شده اند همگی در منطقه کوچکی که جمعیتشان به پنج در صد مردمان دنیا هم نمیرسیدند برگزیده شدند. و از قضای روزگار همه آنها با هم نوعی خویشاوندی یا رابطه خانوادگی یا قبیله ای داشتند که در کتابهای بسیاری از آنها سخن رفته است.

بنا بر این پیامبری یک پدیده ایست که از فرهنگ سامی سر چشمه گرفته و بیرون از فرهنگ سامی چنین پدیده ای ناشناخته است

زرتشت در گاتها خود را «ما نتران» یعنی «آموزگار سخنان اندیشه برانگیز» مینامد. او میخواهد قفلهایی که بیشتر این پیامبران با دستور و فرمانهای خود به اندیشه های مردمان زده اند بشکند و اندیشه ها را باز کند تا زنان و مردان بتوانند برای خود اندیشه کنند و یک زندگی شاد و خوشبخت را برای خود پی ریزی نمایند

نامیدن زرتشت «پیغبر» بوسیله عده ای نا آگاه و

خردباخته در زیر تاثیر و ترس از اسلام ساخته شد. این

ترس در درازای سده ها چنان بنیادین گردید که تا امروز هم عده ای این واژه توهین امیز را بکار میبرند

Khosro Khazai Pardis

بنیاد اروپائی زرتشت شناسی
سازمان رسمی سودمند اجتماعی

Brussels-Belgium

با سپاس مجدد از ایران یار آقای خسرو خزاعی پردیس .

عزیز خواننده ای از کانادا برای من ایمیلی فرستادند که خلاصه آن این است : ما ایرانیان ، دنیا را در خرافه غرق کردیم ! بگوئید ما چگونه در دام خرافه افتادیم که صادر کننده آن شدیم ؟

در پاسخ به این خواننده گرانقدر باید بگویم :

فرهنگ ما ایرانیان مجموعه ای از آداب ، رسوم ، معتقدات ، دیدگاه ها و باورها ، هنر و اخلاق ، قوانین و شوربختانه مذهب یا مذهب هائی است

که از نسلهای پیش به ما رسیده است . در درازنای تاریخ این مجموعه

تغییراتی داشته و آنچه باعث تاسف است ، بخش زیانبار خرافه پروری و خرافه سازی آنست که امروزه بشکل ترسناکی گریبانگیر نزدیک به هفتاد درصد دانش آموختگان و 95 درصد مردم دهات ما را گرفته است .

بجرات میتوان گفت که عامل اصلی این فرهنگ بنیاد بر انداز مبلغین مذهبی هستند . این بخش فرهنگی ، آن چنان در زندگی مردم ریشه

دوانیده که بیشتر مواقع به نظر نمی آید . به قول دوست نکته سنجی :

برق را ادیسون کشف کرد . مسلمانها وقتی چراغ را روشن می کنند ، به

پیامبر اسلام سلام می فرستند !!!! با عطسه صبر می کنند !! هنگام بیرون فرستادن بچه ها به دورشان فوت می کنند !!! اگر زن آبستن در کوچه سنجاق پیدا کند ، بچه اش دختر میشود !!! و اگر سوزن پیدا کند ، بچه اش پسر میشود !!! وقتی خرافه به منظور جاهل پروری و چاپیدن قشر عامی شکل میگیرد ، آن وقت در قالب عرضه حال همراه با پول که به ته چاه جمکران ریخته میشود و در قالب نذر امام رضا و حضرت معصومه و صندوق صدقات و.... چهره اش را نشان میدهد . این فرهنگ که در راس قدرت آن مبلغین مذهبی نشسته اند ، محتوای پیام توده های عامی و فرو دستان تاریخ است . شوربختانه مردمان کهنه و ملت های کهن ، بیشتر از ملل جوان اعتقادات و خرافات عوامانه دارند . ، بخصوص ملتی مثل ما که در درازنای تاریخ بکرات مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته ایم . ایران ، با داشتن تاریخ چند هزار ساله ، مثل کاروانسرائی است که تمامی قافله های بشر از متمدن تا بدوی و وحشی در آن مدتی اقامت داشته اند . به راستی ، چگونه ما ایرانیان آلوده

خرافات شدید و چگونه میتوان خرافات را از حوزه فرهنگ

عامیانه پاک کرد . قدر مسلم این مهم با نوشتن این مقاله و در زمانی کوتاه حل شدنی نیست . نیاز به مشارکت تمام صاحبان فکر و قلم دارد . نیاز به آگاهی توده ها و خواستن آنها دارد .

در فرهنگ لغات ، مقابل خرافه نوشته اند : حدیث باطل ، سخن بیهوده ، یأوه ، سخن موهوم ، درک نادرست علت و معلول ، ترس از ناشناخته ها ، اعتقادات افراطی به عوامل ماوراء الطبییه و بالاخره عقیده بی اساس .

در کتب تحقیقی برای بیان خرافه نوشته اند : هر نوع عقیده و عمل نامعقول مذهبی . این تعریف به اندازه خودش گمراه کننده است . مشابه

این تعریف را بکرات در قانون اساسی جمهوری اسلامی مشاهده کرده ایم
اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی : کلیه قوانین و مقررات
مدنی ، جزائی ، مالی ، اقتصادی ، اداری ، فرهنگی ، نظامی ، سیاسی و
غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد !!!! یعنی کشک ! و یا اصل
بیستم : همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار
دارند و از همه حقوق انسانی ، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی با رعایت
موازین اسلامی !!!!! بر خوردارند .

راجع به تعریف خرافه آمده : وحشت غیر منطقی یا ترس از یک
ناشناخته مرموز و خیالی . تردید که پایه آن ترس یا جهل است . آیا افسانه
سرائی موبدان از جهنم و دوزخ که بعد ها مورد استفاده شارلاتان عرب
قرار گرفت ، نامی به غیر از خرافه دارد ؟

خرافه به هر رفتاری که به طور تصادفی و نامربوط تقویت شود اطلاق
میگردد.

در یک جمع بندی کلی باید گفت : خرافه اصطلاحی است نسبی و تابع قید
زمان و مکان . برای مثال وقتی میگوئیم دوران ساسانی و یا اروپای سده
های میانه غرق در خرافه بودند ، دنیای آن روز مردم ایران و اروپا ،
زمان تورهای فرگرد بهشت و جهنم موبد ارداویراف بود و یا دنیایی پر
از سحر و جادو و جنبل ، زمان کیمیا گری و معجزه ، زمان کشتار دگر
باوران و شکاکان به یاوه های مبلغین مذهبی ، و یا در زمان جمهوری
اسلامی که کشور ما چنان در خرافه غرق شده که نظیرش را تنها در
دوره صفویه و قاجاریه میتوان دید .

ریشه یابی تاریخی خرافات و نحوه آلوده شدن اجداد ما به خرافه :

در ابتداء هر پدیده طبیعی برای بشر اولیه ، خدائی بود : باد ، باران ، طوفان ، رعد و برق ، آفتاب ، ماه ، ستارگان ، آب و... هر کدام خدائی بودند . جهان نیز اشکال گوناگون داشت ؛ بابلیان می گفتند ، صدفی شکل است و غوطه ور در میان آب . مصریان و یهودیان می پنداشتند که زمین بشکل جعبه مستطیل شکل است ، سطح آن زمین و آسمانش گاوی بود که چهار دست و پایش را در چهار گوشه آن قرار داده است !

در نزد ما ایرانیان ، بیشتر خرافات، ساخته دست رندان و شارلاتانهائی بوده که هدفشان سود جوئی های مالی و کسب قدرت بوده است . در این راستا ، افسانه سرایان ، اخبار نویسان ، منجمان ، پیشگویان ، جادوگران ، دعا نویسان و رمالان در چشم عوام از منزلت خاصی برخوردار بودند یکی از عوامل بزرگ و اساسی خرافه جبر اندیشی اسلامی است . مشیت هر کس دست خدا است !!! و بدون اجازه خدا برگی از درخت فرو نمی ریزد !!!! تقدیر (خدا) خواسته تا این بلا بسر من بیاید !!!! و در اشکال ابلهانه تر ؛ خوش بحال بچه ام که در راه حسین شهید شد !!!! فرهنگ قضا و قدری با علم سر جنگ دارد . آبش با جریانات عادی و روال طبیعی زندگی به یک جوی نمی رود . وقتی از دید فرد ، عوامل ماوراء الطبیعه دست اندر کار چرخش زندگی او هستند ، او تبدیل به رباتی شده که هیچگونه اراده ای ندارد . تنبلی ، کمترین پیامد اینگونه طرز تفکر است که به دنبال خود بی مسئولیتی را می آورد . وقتی فرد به جبر اندیشی اسلامی تن در بدهد ، آنوقت فساد و انحطاط و فقر اندیشه و مالی از راه میرسد . ارمغان اسلام برای ایرانیان بخاطر ضدیت این دین با علم

و دانش ، مشابه سایر ادیان سامی ، رونق و رواج جن گیری ، رمل و اسطرلاب ، شعبده بازی ، سحر و جادو و دعا نویسی بود . اسلام باعث شد تا ایرانیان در یک تاریک اندیشی ژرف به مدت 14 سده گرفتار شوند

نقش آخوند ها در تمام طول این سالها ، بی حس کردن مردم و وادار کردن آنها به رضا و تسلیم بوده است . آخوند دغلکار ، آخرت را به مردم اسلام زده ما می فروشد تا دنیا را برای خودش بخرد. از آنجا که حکومت بر مثنی عوام و نا آگاه و زود باور ساده تر از حکمرانی بر مردم آگاه میباشد ، دست اکثر سلاطین همواره در دست آخوند ها و مبلغین مذهبی است . در جامعه خرافه زده ما ، هر روز شاهد هنرنمایی داعیه داران و ساخته شدن فرقه های مذهبی مختلف و رونق صنعت امامزاده سازی هستیم . در جنگ ایران و عراق صد ها هزار سرباز جانفشانی کردند و تمام کردیت آن به امام زمان داده شد و آخرسر گفتند : امام زمام ، ایران را حفظ کرد !!!!!!! در تمام طول تاریخ ایران ، این مبلغین مذهبی بودند که با ساختن دروغ های شاخدار ، راه انحطاط فرهنگی را برای مردم ما باز کردند . حضور فال بین ، رمال ، سر کتاب باز کن ، فروشنده مهره مار ، کف بینی و در شکل مدرن آن ، فال قهوه و فال ورق همه در جهل مردم و شارلاتانی عده ای ریشه دارند .

ضعف علمی و نا آگاهی مردم از بسیاری از مسائل و مکانیسم آن ، باعث شد تا بشر به خیال پروری روی کند تا به خیال خودش ، هستی را تعیین کند . این باور که زمین مسطح بوده و مرکز کائنات است ، سده ها فکر انسان را بخود مشغول کرده بود . زمانیکه برونو ، گرد بودن زمین را مطرح ساخت . آخوند های مسیحی ، چنان بر آشفته شدند که دستور دادند

او و کتابهایش را با هم بسوزانند .

بررسی زمینه های اجتماعی و فرهنگی خرافه و خرافه سازی و خرافه پروری نشان میدهد که بر خلاف تصور بسیاری ، خرافات چیز غیر طبیعی و عجیب نمی باشد ، بلکه آنچه مهم است ، درک آنست که با شیوه های بنیادین اندیشه و احساس و بطور کلی با نحوه پاسخ دهی انسانها در برابر محیط پیوند تنگاتنگ داشته باشد . برخی از خرافات در زمانهای مختلف ، بخش گسترده ای از اندیشه و باور ها را تشکیل داده و در

برخی از زمانها از شدت آن کاسته شده است . بهترین مثال ، شرایط فرهنگی – خرافی زمان شاه با چهل سال حکومت ملایان در ایران است . شرایط محیطی ، بستر رشد خرافه را تعیین می کند . آموزش و آگاهی دادن باعث میشود تا از میزان مطرح ساختن خرافه های سنتی کاسته شود ، هرچند آنها را بطور کامل از بین نمی توان برد ، مثل خوش شانسی ، بد شانسی و آویزان کردن نعل اسب و کوبیدن یک تکه حلبی در محل کار .

اجداد ما ، چون قادر نبودند بین قوانین طبیعی و اجتماعی که ناشی از عملکرد زندگی اجتماعی آنها بوده ، تفاوتی قائل شوند ، قوانین اجتماعی را مشابه قوانین طبیعی ارزیابی کرده و با آنها مثل قوانین طبیعی رویارویی کرده اند . بخاطر این اشتباه بود که دعا و نفرین و و جادو بخش بزرگی از فرهنگ ملل را اشغال کرد .

کنترل طبیعت ، باعث میشود تا از میزان خرافه و بسط آن به نحوه چشمگیری کاسته شود . اگر اجداد ما برای درک واقعیات ها به عقل رجوع میکردند ، امروز ما با این مشکل فرهنگی بشکلی که با آن مواجه هستیم طرف نمی شدیم .

خرافه یک پدیده روحی - اجتماعی است که از هزاران سال پیش تا کنون در ذهن بشر جا خوش کرده و عمل و طرز تفکر افراد را تحت تاثیر قدرت خود قرار داده است . شوربختانه در بین ایرانیان اسلام زده ، خرافه بشکلی سایه گستر شده که عقل و استدلال را به زیر کشیده و خودش بر ذهن افراد حاکم شده است . حاصل کار چه شده است ؟ تن دادن به ابلهانه ترین و عقب مانده ترین حکومت جهان آنهم در هزاره سوم میلادی ، یعنی ولایت فقیه . در جامعه اسلام زده ما ، مناسبات اجتماعی بر اساس مشیت نیروئی غیر قابل محاسبه شکل می گیرد . اگر حماقت و ناکارائی مسئولین کشور موجب خشک شدن دریاچه ها ، تالاب ها و رودخانه ها شود ، عاملش فسق و فجور شهروندان کشور است !! اگر زلزله بیاید ، عاملش بی حجابی زنان ماست !! این گونه طرز تفکر باعث شده تا ایرانی از فکر کردن و رنج آن ، آسوده شود ، تحلیل عقلانی را به کناری نهاده و آغوشش را به روی جهل بگشاید . به نقاره چیان امام رضا اجازه دهد تا در بیمارستان ها حضور پیدا کرده و با جاروی گرد گیری ، بیماران سرطانی را درمان کنند !!!!





چه کسی به مردم ما یاد داده تا برای درمان بیماری خود یا وابستگانش به داخل حرم امام رضا پول ریخته و خودش را به حرم زنجیر کند؟ در حالیکه برای ساده ترین بیماری خودش راهی بزرگترین مراکز درمانی داخل و خارج کشور میشود.



آخوند قرائتی



آخوند طاهری خرم آبادی

11



آخوند مهدوی کنی

179

خرافه از ایرانیان ، موجوداتی بی اختیار ساخته است .
ایرانیان زندگی و آینده خود را به تقدیر سپرده اند و این
بی اختیاری به مرزی رسیده است که از نیروهای
خارجی درخواست کمک دارند تا رژیم ستمگری که بر
آنها حاکم است را عوض کنند !!!!!

بخش بزرگی از فرهنگ عامه اختصاص به باور مردم دارد . سرنوشت ،
ذات ، خوش جنس ، بد جنس ، بد شانس ، خوش شانس ، چشم زخم ،

شور چشم ، نحس بودن ، بد قدم ، عدد 13 و... عقایدی هستند که در
سطحی گسترده پخش شده اند . این افکار از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا
می کنند . از آنجائیکه این تفکر در زمان هائی که عدم اعتماد و اطمینان
از آینده پیش می آید ، زاده میشوند ، باید فکری برای این مسئله کرد .
باید مردم را با واقعیت ها آشنا ساخت . اگر مردم ما بفهمند که زلزله
ناشی از لغزش لایه های زمین بر روی یکدیگر است ، آن وقت به ریش
آخوندی که میگوید ، زلزله ناشی از بد حجابی است خواهند خندید .

اگر مردم با مکانیسم طبیعت آشنا باشند ، آن وقت مهملات آخوند ها در
مورد بی آبی ، طوفان شن و..... خریداری نخواهد داشت .

درس نخست برای از بین بردن خرافه ، دور ریختن جبر اسلامی است .
از تقدیر و سرنوشت فاصله گرفتن است . باید به مردم این آگاهی را داد
که همه چیز در دست آنهاست . آنها هستند که باید برای خودشان تصمیم
بگیرند . باید بفهمند که چرخ ، کج مدار نیست . شانسی در کار نیست که
بگوئیم : ای بخشکی شانس . خوشبختی و بدبختی دست خودتان است .

باید کاری کرد که افراد علت شکست خود را بدانند و در رفع آن بکوشند . باید کاری کرد که مردم از هجو نامه قرآن توقع پیشگوئی و خوب و بد دانستن را نداشته باشند . یکی از خانمان برانداز ترین کارها استخاره است . عباس میرزای دلاور در جنگ با روسها درخواست کمک می کند و پدر تاجدارش با راهنمایی مشتی ابله بنام آخوند ، استخاره می کند و بد در می آید !!!!!!!

فال خوب و فال بد ، همانطوریکه میدانید هیچگونه اثر طبیعی ندارند ، ولی تا دلتان بخواهد اثر روانی دارند . فال بد ، موجب یاس و افسردگی و ناامیدی میشود . تا بحال به مسئله نحس و نحسی که در میان ادیان به وفور یافت میشود ، توجه کرده اید . به عواقب این یاوه ها فکر کرده اید ؟ ماه صفر نحس است !!!!! روز شنبه ناخن گرفتن سعد است و روز یکشنبه نحس !!!!! چهارشنبه آخر هر ماه نحس است !!!!! حال اگر خرد گم کرده ای در این روز تصادف کند ، آنرا به حساب نحسی چهارشنبه میگذارد !!!!! روز جمعه نباید رخت شست !! چون صاحب رخت فقیر میشود !!!

شوربختانه واقعیت دردناکی در خصوص خرافه وجود دارد و آن این است که خرافه به سادگی ساخته میشود ولی به دشواری میتوان آنرا از ذهن مردم پاک کرد . البته دلیل آن بسیار روشن است . خرافه به راحتی بر ذهن علیل و عقب مانده مردم مسخ شده می نشیند و چون ذهن بیمار است ، هیچ تلاشی در خصوص رفع و بیرون راندن خرافه از خود بروز نمی دهد .

شکل خطرناک خرافه را در درمان بیماران باید دید که در بسیاری از موارد باعث مرگ بیمار میشود .

خون خرگوش برای درمان سل خوبست !!
برای رفع سیاه سرفه ، تکه ای از مخمل آب ندیده به بیمار بدهید تا بمکد
!!!

یک وجب از سر مار و یک وجب از دم مار را بزنید و بخورید برای
قوت کمر بسیار خوبست . کار چند تا قرص وایگرا را می کند !!!!!!!
مدفوع الاغ ماده (عنبر نساء) برای کلیه دردهای موضعی خوبست !!
نکته مهم دیگری در امر خرافه و خرافه پروری ، مسئله خطرناک تلقین
است.... من ، میدانم که بدبخت هستم !!!! هیچ کس به بد شانسی من وجود
ندارد من میدانم که بزودی خواهم مرد من آدم بشو نیستم !
.... خر از من ، بیشتر می فهمد !

اصلاح باور های نادرست مردم ، موجب رفتار ها و کارکردهای
اجتماعی صحیح و سالم خواهد شد .

ادامه پژوهش:

هزینه زیارت قم و مشهد شاه سلطان حسین صفوی طوری گزاف بود که
نه فقط موجب تهی شدن خزانه شد ، بلکه تمام شهرها و آبادیهائی که
شاه از آن عبور میکرد ویران شدند. نصف مبلغی که صرف این سفر
گردید ، برای لشکر کشی علیه یاغیان قند هار کافی بود !

(لکهارت ، انقراض سلسله صفویه)

آیا به راستی دین بازی سلاطین آخر سلسله صفویه که ایران را در بست
به آخوند ها سپرده بودند ، موجب سقوط دولت 228 ساله صفوی شد ؟

به راستی بر تراژدی گلون آباد ، چه نامی میتوان گذاشت ؟ آیا دستار
بندان مغز فندقی تازی پرست در جمهوری اسلامی که تشابه بسیاری با
شاه سلیمان و شاه سلطان حسین دارند ، از گزند سقوط به کنار مانده و به
ماندگاری خود امید وارند ؟

شخصیت و کردار شاه سلطان در چنان حدی از جهالت رخ می نماید که
تنها میتوان آنرا با آخوند های مغز فندقی امروز مقایسه کرد . این پادشاه
اسلام زده ، تاج شاهی را با خفت تمام بر سر یکی از رعایای کم اهمیت
ایران ، یعنی محمود افغان قرار داد . سقوط سلسله صفویه در زمان شاه
سلطان حسین ، یک واقعیت غیر قابل انکار را بر ملاء می کند و آن این
است که آخوند ارمغانی جز نابودی ندارد . بخشیدن مملکت به دستار بند ،
عاقبتش سقوط و تیره روزی است . **اگر حمایت پشت به وطن**

کرده های متخصص نبود ، شما می دیدید که آخوند
لیاقت اداره یک آبریز گاه عمومی را هم ندارد . وقتی
آخوند وژنی چون خمینی ، اقتصاد را مال خر میداند ،
میتوان اداره کشوری چون ایران را از این ابله انتظار
داشت ؟

در دوران فلاکت بار دو پادشاه ، مذهب شیرازه کشور را از هم پاشید و
کار بجائی رسید که وقتی شیخ علی خان زنگنه اعتماد الدوله به شاه
سلیمان گفت : ترکها می خواهند به ایران حمله کنند . او گفت : هر چه

می خواهد بشود ... ما را اصفهان کفایت می کند !! (تاریخ ایران ، شاملوئی ، رویه 656) . شاید ، همین روزها سید علی خامنه ای بگوید :
خیابان پاستور برای من کفایت می کند !!!

جنگ سنی و شیعه ، این بار با قدرتمندی سنی ها ، شروع شده بود .
ازبکها بار دیگر خراسان و شهر های آنرا عرصه تاخت و تاز و قتل و غارت قرار دادند . قزاق های روسی به تحریک تزار آلکسی با 6 هزار سرباز و 40 کشتی به سواحل گیلان یورش آورده و به قتل عام مردم و غارت شهر ها پرداختند . کشور بی صاحب ما هر روز در گیر فتنه و یورش جدید بود . استنکارازین روسی ، فرح آباد مازندران را میدان جنایات خود قرار داد و در دو نوبت بیش از 1200 تن از اهالی را قتل عام کرد و کاخ زیبای فرح آباد را ویران نمودند . (ایران و جهان ، رویه های 365 و 366) . شاه سلیمان صفویه ، درست مثل سران جمهوری اسلامی و نیرو های مزدور مسلح آن ، تنها زورشان به مردم عادی و بی دفاع میرسید . او در حال مستی و غضب ، دست ها و پاها برید ، چشم ها از حدقه در آورد و بینی و گوشهای بسیاری را برید . (تاریخ ادبیات ایران ، کروسینسکی ، جلد 5 ، رویه های 105 و 106) . این پادشاه آدمکش مثل سایر سلاطین صفوی ، از کشتن فرزندان خود ابائی نداشت . شاه سلیمان ، سه پسر داشت . پسر بزرگ خود را بخاطر عمل لواط به قتل رساند . او دستور به قتل پسر دومش برای قطع درخت میوه باغچه مخصوصش داد !!! که پسر جان سالم بدر برد و از قصر شاهی فرار کرد و دیگر کسی او را ندید . مادر این جوان ، خودش را از بالای قصر به زیر انداخت و خودکشی کرد . شاه از خیانت قورچی باشی که فرزندش را نکشته بود ، به خشم آمده و دستور داد تا گردن او را بزنند . (بصیرت

نامه ، ترجمه عبدالرزاق بیگ دنبلی ، مجله بررسی های تاریخی ، شماره

4 ، سال هشتم ، رویه 12) .

در اینجا لازم میدانم که با بررسی علل فرو پاشی سلسله صفویه و مقایسه آن با جمهوری اسلامی به این نتیجه برسم که سقوط جمهوری اسلامی اجتناب ناپذیر است .

سقوط اخلاقی نظامیان . اگر نظامیان دوره صفوی پیش از شاه سلیمان و شاه سلطان حسین دارای معنویات و اخلاق بودند و به تدریج آنرا از دست دادند . نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از روز اول فاقد اخلاق بوده و اگر نگاهی به سران پاسدار آن بکنیم و از گذشته و پیشینه خانوادگی آنها جو یا شویم با یک مشت لومپن ، دزد و ابن الوقت طرف می شویم . اصولا برای مزدوران مسلح جمهوری اسلامی و آخوند ها آنچه مهم نیست میهن و مردم ماست ، تا جائیکه آخوند زشت کرداری بنام مهدی طائب میگوید : حفظ سوریه برای ما مهمتر از خوزستان است .





آخوند مهدی طائب ، رئیس قرار گاه عمار

بجرات میتوان گفت که هیچ تفاوتی بین اکثر پاسداران و بسیجی ها با قورچیان شاه اسماعیل صفوی وجود ندارد . زندانبانان و شکنجه گران جمهوری اسلامی هم که درست مثل چگینی های دوران صفوی هستند .

اگر سلاطین صفوی حقوق مزدوران مسلح خود را نمیدادند و صدای کسی در نمی آمد ! امروز هم مزدوران مسلح جمهوری اسلامی تنها به غارت کشور و مردم فکر می کنند . دست اندازی کامل سپاه در امر

اقتصادی گواه این ادعا است . **عرق وطن در میان نیروهای**

مسلح ایران وجود ندارد . این معجون زمانی کامل

میشود که آخوند بی وطن تازی پرست را به آن اضافه کنیم .

امروز به جرات میتوان گفت : اساس رهبری سید علی خامنه ای ، بازیچه دست سران سپاه پاسداران است . اگر شاه عباس ، ارتش شاهسون خود را با حضور نژاد های گوناگون چرکس ، ارمنی ، گرجی ، تاتار ،

ترکمان و تاجیک به وجود آورد که در آن گرایش و خواست قومی و

عقیدتی مطرح نبود ، سران مغز فندقی دستار بند جمهوری اسلامی آن

شعور و درایت را هم ندارند . آخوند ها با صف بندی و حذف بسیاری از فرزندان میهن ، به اصطلاح خواسته اند نیروهای یکپارچه !! شیعه یا مکتبی به وجود بیاورند .

دومین عامل سقوط سلسله صفویه ، زوال وحدت بین پادشاهی و مذهب بود . دروغ های خمینی وژن به فاصله کمتر از چند ماه رو شد و آخوند ها چهره واقعی خود را نشان دادند . با عمر پر نکبت آنها و پی بردن مردم به ذات کثیف اسلام روی گردانی از این مذهب پوشالی فاسد ، روز به روز افزایش یافت و در دسامبر 2017 به نهایت خود رسید ، تا جائیکه که مردم خروش بر آوردند که : ما آریائی هستیم عرب نمی پرستیم . نه غزه ... نه لبنان..... جانم فدای ایران .

به دنبال مرگ شاه تهماسب ، شاهان صفوی در حالیکه لقب مرشد کامل را یدک می کشیدند ، آن چنان در فساد و عیاشی غوطه ور شده بودند که مشابه آنرا باید در سران جمهوری اسلامی دید . در جمهوری اسلامی مشروبات الکلی حرام است . در ظاهر این حرام بودن برای مردم عادی است ، نه سران عیاش و زنباره نظام . در ایران رویت موی خانم ها جرم به حساب می آید ، ولی تن فروشی آزاد است ، تا جائیکه کشور ما به بزرگترین فاحشه خانه جهان تبدیل شده است . کمپفر در سفر نامه خود ، رویه های 69 و 70 می نویسد : شاه سلیمان صفوی ، به عنوان خلف پیامبر اسلام ، حق دارد که از حرمت مسکرات برای خود بکاهد !!!!!!! همین سیاح آلمانی در منبع ذکر شده بالا، رویه 61 اضافه می کند : شاه سلیمان به هرچه که به قامت زنان شباهت داشته باشد ، دل بستگی دارد !! سومین عامل سقوط صفویان ، آشفتگی در ممالک و خاصه بود . در عهد شاه صفی ، ممالک تبدیل به خاصه شدند . بیش از تصمیم شاه صفی ،

ممالک تحت کنترل حکام و بیگریگها و خان ها اداره میشدند و سلطان در راس مملکت قرار داشت . اما خاصه ، اداره املاک سلطنتی بود که قدرت را از دست حکام محلی خارج کرد . نواحی خاصه ، توسط مباشران شاه یا وزیران که رئیس آن مستوفی خوانده میشد ، اداره میشد . این مباشران با زد و بندهای داخل حرم و از طریق رشوه ، این پست ها را می گرفتند . از دید مردم ، مباشران مثل زالو های سیری ناپذیری هستند که خون رعایا را می مکند تا خزانه شاه را پر کنند . اقدام شاه صفی باعث شد تا قدرت دفاعی کشور کاهش یابد . شرایط آن روزگار را

با سپاه پاسداران امروز مقایسه کنید تا به عمق فاجعه پی ببرید .

چهارمین عامل سقوط صفویه را باید در نحوه تربیت شاهزادگان جستجو کرد . شاهزادگانی که با خرافه و داستانهای صد تا یک غاز و مهملات مذهبی بار می آمدند و آموزش عملی آنها برای پادشاهی وول خوردن در میان پا های زنان حرم بود . امروز تمام امور مملکت به مشتی بیمار جنسی که دانش آنها از حد ورود به مستراح و خروج از آن ، تجاوز نمی کند داده شده است . در ایران اسلام زده سازمانی را نمی یابید که در راس آن آخوند نباشد . از دیگر کار های هراس انگیز سلاطین صفوی فرزند کشی و کور کردن چشمان شاهزاده بود که پیش از این به آنها اشاره کرده ام .

بزرگترین عامل سقوط سلسله صفوی را باید در حضور آخوند ها (ملا ها و ملامباشی ها) جستجو نمود . دخالت های غیر مسئولانه این طبقه مفت خور بی وطن در امور نظامی و اداری ، چرخ های گردش امور حکومتی را فلج کرده بود . شکافی که در زمان صفویه بین سران رژیم و

مردم بود ، قابل مقایسه با امروز ایران نمی باشد . مردم ما از جمهوری اسلامی نفرت داشته و سران آنرا اشغالگر خطاب می کنند . در ایران اسلام زده و از دید دستار بندان تازی پرست ، تنها کسانی که به حساب نمی آیند ، مردم ایران هستند . بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ، ایران و ایرانی باید منافع امت مسلمان جهان را تامین کنند !!!!! اگر ایرانی فقیر است ، بخاطر آنست که شیعیان جنوب لبنان و یا مسلمانان کشور های آفریقائی در رفاه بسر ببرند !!! اگر شاهان صفوی از مردم ایران نفرت داشتند ، همین احساس بشکل وارونه امروز در کشورمان نسبت به آخوند ها وجود دارد . اگر سلاطین صفوی ، بر اقلیت ها مذهبی سخت گیری روا میداشتند ، همان کار را جمهوری اسلامی انجام میدهد . بهائی کشی ، ننگی است که هیچگاه از دامن جمهوری اسلامی پاک نمی شود . در زمان آخوند محمد باقر مجلسی ، حتی صوفیان که در شکل گیری دودمان صفویه نقش داشتند ، طرد شده و تحت شدید ترین حملات قرار گرفتند . این آخوند خشک مغز به صوفیان : شجره خبیثه زقومیه اطلاق میکرد . (ایران عصر صفوی ، راجر سیوری ، رویه 213) .

به دستور آخوند ملا محمد باقر مجلسی ، بت هندی ها را در اصفهان می شکنند و آنرا در کوچه های اصفهان بر زمین می کشند . (روضات الجنات ، جلد دوم ، رویه 79) هندی های ساکن در اصفهان را وادار کردند تا مسلمان شده ، معبدشان را خراب کردند و بجای آن مزگت ساختند . سخت گیری آخوند ها بر اقلیت های مذهبی باعث شد تا زرتشیان کرمان به استقبال محمود افغان بروند و از او به عنوان منجی و آزادی بخش !!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! یاد کنند (افغان نامه ، دکتر محمود افشار یزدی ، جلد اول ، رویه 553) . نصر الله سلطان گبر با محمود همراهی

کرد و با کسانی که از همدان و لرستان برای مقابله با محمود افغان آمده بودند ، جنگ کرد و آنها را تار و مار نمود . (انقراض سلسله صفویه ، لکهارت ، رویه 84) .

در کجای دنیا میتوانید قومی را ببینید که برای اشغال کشورش به دشمن کمک کند ؟ ما ایرانیان ، تنها رکورد دار این خفتیم !

شاه سلیمان صفویه در ذیحجه 1105 هجری درگذشت . مضحک اینکه تا سه روز اطرافیان شاه نمیدانستند او مرده یا غش کرده است !!!! (زبده التواریخ ، رویه 42) . در وصیت مسخره تر از مرگش نوشته بود : اگر طالب آسایش هستید ، حسین میرزا را انتخاب کنید و اگر پادشاهی قدرتمند می خواهید ، عباس میرزا را ! البته نتیجه مشخص بود . آخوند ها ، خواجه سرایان و درباریان فاسدو هرزه دنبال عیش و عشرت و خانم بازی بودند . سلطان حسین در ذی الحجه 1105 برابر با آگست 1694 میلادی بر تخت نشست .

پادشاه خرافه پرست ، متعصب و ابله صفوی ، کشور را به یکی از دون پایه ترین رعایای ایران ، دو دستی پیشکش کرد . کار آنروز شاه سلطان حسین را تنها میتوان با زشتکاری قره باغی و فردوست مقایسه کرد .

وقتی حسین به سلطنت رسید ، 26 ساله بود . وقتی یک آدم ضعیف النفس ، بی اراده ، شدیداً خرافه پرست و انعطاف پذیر و دهان بین که چون موم در دست آخوندها بهر شکلی در می آید ، زمام امور یک کشور را به

دست بگیرد ، باید فاتحه آن کشور را خواند . تمام عمر این پادشاه در راضی نگهداشتن آخوند ها ، همراه با شرابخواری و خانم بازی گذشت . او تنها چهل پسر از زنان مختلفش داشت . (فواید الصفویه ، رویه های 78 و 79). این پادشاه ، تمام سران قزلباش را معزول و بجای آنها آخوند گذاشت . درست مثل ایران امروز که در راس تمام امور ، آخوند ها نشسته اند . آن روز قانون شرع انور اثنی عشری حاکم بود و امروز نیز همان قانون بدوی و قرون وسطائی بر سرنوشت مردم ما و میهن ما حاکم است . اعتبار آخوند بی مقدار بدانجا رسیده بود که اگر قاتلی خود را به در فیضیه میرساند ، احدی را یارای بازداشت او نبود ! بنا به نوشته سرپرسی سایکس نویسنده کتاب تاریخ ایران ، رویه 308 : اگر تا آن موقع ، حق تحسن تنها به اماکنی چون امام رضا و حضرت معصومه تعلق داشت ، در زمان شاه سلطان حسین ، این حق به تمام مدارس و حوزه های دینی داده شد و این امتیاز خطرناکی بود . شباهت عجیبی از نظر روحی بین شاه سلطان حسین و خمینی وجود دارد . میگویند ، خمینی از کشتن مگس احتراز میکرد و می گفت ، پنجره را باز کنید تا مگس بیرون برود . همین خبیث ، اگر روزانه سلطی از خون مخالفین خود را نمی خورد ، آن روز شب نمی شد . دستور های چپ و راست قتل مخالفین توسط او ، اوراق سیاه تاریخ چهل ساله جمهوری اسلامی را پر کرده است . شاه سلطان حسین هم با زخمی کردن چند مرغابی به وحشت می افتاد و کفاره میداد ، ولی زمانیکه سر بدون تن مخالفین و راهزنان را پیش او می آوردند ، خم به ابرو نمی آورد . (سفر نامه پل لوکاس به مشرق ، رویه 51) .

در رویه های 70 و 71 کتاب رستم التواریخ می خوانید : قریب هزار

دختر صبیحه و جمیله از عرب و عجم ، ترک و تاجیک و دیلم به عقد و نکاح شاه در آوردند . شاه که ارث از پیامبر اسلام برده بود در یک شبانه روز بکارت یک صد دوشیزه را ازاله نموده و باز مانند عزبان مست ، هل من مزید می فرمود !!!(منبع بالا ، رویه های 81 و 82)

ژان اوتر در سفر نامه خود ، رویه 96 می نویسد : احراز مقام دیگر به ارزش و لیاقت افراد بستگی نداشت ، هر که بیشتر هدیه و پول میداد ، مقام به او سپرده میشد ! (چه قصه آشنائی !) ، سخن رایج دربار ، گسترش خرافات و نفوذ رمال ها و ملا ها بود . دربار هیچ علاقه ای به رفع مشکلات مردم نداشت ! مسافران به دست مامورین دولت غارت میشدند !

(ایران عصر صفوی ، رویه 216) در یک سو میر خسرو شاه بلوچ سر به شورش برداشته بود و از طرفی دیگر حسن علی خان در کردستان

از مردم بی دفاع اخاذی میکرد . شاه سلطان تنها به فکر راحت خانه و حظ خانه بود و این امر باعث شد تا خزانه دولت خالی شود . این پادشاه کودن و اسلام زده برای زیارت قم و مشهد ، 60 هزار درباری و خدمه با خود راه انداخت . اردوگاه این عده به هنگام توقف دو فرسنگ طول داشت . این گروه ، درست مثل لشکر ملخ به هر جای آبادی که رسیدند ، آنرا تبدیل به ویرانه کردند . شاه در مشهد بود که خبر قحطی در اصفهان بگوشش رسید . ملاکین بزرگ طبق معمول دست به احتکار زدند . فروزه زشتی که همواره موجب ننگ و شرم ایرانی بوده و هست .

منابع در آمد دولت صفویه از طریق وصول مالیات تامین میشد ، حال آنرا با جمهوری اسلامی مقایسه کنید که چگونه ده درصد فروش نفت

بدون آنکه در جائی منعکس شود به جیب گشاد سید علی خامنه ای می‌رود و سپاه پاسداران همه کاره مملکت شده است . پول نذورات بیش از سیزده هزار امامزاده ، میلیونها صندوق صدقه، تمامی به جیب آخوند های دم کلفت می‌رود . در دوران صفویه ، دولت در امر کارهای تجاری دخالت نمی‌کرد ، در حالیکه امروز کمتر کارخانه و تولیدی ، هم چنین واردات و صادرات کالا را میتوان مثال زد که دست دولت در آن وجود نداشته باشد در جمهوری اسلامی برخی از بنادر وجود دارند که در آنها قاچاق مواد

مخدر و دیگر کالاها ، تحت نظارت دولت انجام میشود . در اواخر دوران صفویه ، ارزش پول ایران شدیداً کاهش پیدا کرد و فقر و گرسنگی در کشور پدید آمد . (بر افتادن صفویان ، بر آمدن محمود افغان ، رویه 18) . هرج و مرج اقتصادی موجب شد تا گرجیان و لزگیان در قفقاز ، بلوچ ها در جنوب خاوری و تازیان در مسقط سر به شورش بر آرند . درست مشابه امروز در جمهوری اسلامی که هنوز اعتصاب کامیونداران ادامه دارد ، تحصن معلمان شکل می‌گیرد و هنوز این دو مورد داغ است که تظاهرات کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز ، نفس رژیم را می‌گیرد . اگر سیاست های غلط دوران صفویه ، روستا نشینان را ورشکست نمود و تولیدات داخلی را کم کرد ، دستار بندان مغز فندقی با بذل و بخشش پول مردم ایران به مفت خوران مسلمان سوری ، عراقی ، یمنی و لبنانی و ریخت و پاش های غیر مسئولانه در کشورهای افریقائی و آمریکای جنوبی و چپاول و غارت مملکت و نابودی کامل کشاورزی و تولیدات بومی و سنتی به منظور واردات بنجول های چینی که در راستای سود آقا زاده ها قرار دارد ، از ایران ویرانه ای ساختند که نه تنها روستا نشینان را حاشیه نشین شهر های بزرگ کردند ، بلکه طبقه متوسط کشور

را به زیر خط فقر کشیدند .

بانکهای رژیم ، پول مردم را بالا کشیدند و دولت در حمایت از بانکها مردم نگون بخت و مالباخته را سرکوب کرده و می کند .

در زمانیکه پادشاهی ابله و خرافه زده چون شاه سلطان حسین بر اریکه قدرت کشور ایران تکیه زده است ، در روسیه پتر کبیر از سلسله رومانف حکومت میکرد . در ایران امروز ، درست مشابه آن زمان ملای ابلهی چون سید علی خامنه ای زمامداری می کند که در روسیه سیاستمدار هفت خطی چون پوتین همه کاره است .

آخوند محمد باقر مجلسی و آخوند میر محمد حسین بدون در نظر گرفتن دو قدرت روسیه و عثمانی که چشم طمع به سرحدات و شهرهای حاشیه دریای خزر دوخته بودند ، با آزار مسیحیان گرجستان ، ارمنستان و سخت گیری و کشتار سنی های شیروان و داغستان بهانه را به این دو قدرت دادند . مسیحیان ایرانی از جور آخوند ها ، می خواستند تا سرزمین آنها به روسیه الحاق یابد ! و سنی ها نیز چشم امید به عثمانی ها دوخته بودند . **امید به بیگانه و در بیشتر موارد دشمن بستن در تمام طول تاریخ ما به چشم می خورد . امروز که رژیم اشغالگر جمهوری اسلامی در بدترین شرایط برای بقای خودش دست و پا میزند ، بجای اینکه خودمان کار آخوند ها را یکسره کنیم ، چشم به کمک آمریکا و رئیس جمهور آن ، پرزیدنت ترامپ دوخته ایم .**

زمانیکه سخن از خرافه و خرافه پروری و نقش ایرانیان در بسط و

گسترش آن می زنیم باید به سفیر شاه سلطان حسین ، محمد رضا بیک در فرانسه اشاره کنم که بدون شک یکی از مسخره ترین داستانهای تاریخ کشورمان است . مادلن ، رئیس تشریفات لوئی چهاردهم به سفیر ایران می گوید : بسیاری از بلند پایگان دولت فرانسه برای استقبال شما می آیند بهتر است به هنگام حضور آنان از جا بر خیزید . سفیر ایران میگوید : من هرگز در برابر یک مسیحی از جای بر نمی خیزم !!!! مادلن میگوید : بسیار خوب ، ما بدون شما به پاریس خواهیم رفت . سفیر ایران دست پاچه شده ، به بیرون عمارت دویده و بر یکی از اسبان هیت مستقبلین سوار میشود !! این بار مقامات فرانسوی از او می خواهند ، از اسب پیاده شده و داخل کالسکه بنشینند که محمد رضا بیک میگوید : محال است من با چند مسیحی در صندوق در بسته !!!! بنشینم . وقتی این ابله خرافه زده به پاریس میرسد ، برای دیدار لوئی چهاردهم ، روز دوم فوریه را مشخص میکند که او قبول نکرده و میگوید : این روز ، روز نحس است ، بعد از هجدهم فوریه که سعد است من آمادگی دیدار لوئی را دارم !! در روز 19 فوریه با تشریفات بی سابقه محمد رضا بیک را به کاخ ورسای میبرند و او وسط راه و درون کالسکه هوس قلیان می کند که اینکار صورت میگیرد . به هنگام شام ، سفیر ایران چند سیب و گلابی می خورد ، چون گوشت شام ذبح اسلامی نبوده است !! در محل اقامت محمد رضا بیک ، پاریسیان محل می دیدند که به هنگام سحر ، ظهر و شب اذان گوی سفیر با صدای بلند اذان میگوید !! سفیر ابله 57 ساله ، عاشق دختری 16 ساله بنام لامارکیز دپینه شد که وقتی با او ازدواج کرد ، سر و صدای زیادی در پاریس به راه انداخت . محمد رضا بیک ، همسر جوانش را در صندوقی گذاشته و به قسمت بار کشتی می سپارد ! برگشت

این ابله به ایران بیش از یک و نیم سال طول می کشد . در این مدت ، او هدایای لوئی چهاردهم را که برای شاه سلطان حسین گرفته بود ، خرج می کند و زمانیکه به ایروان میرسد . محمد خان حاکم سابق ایروان که همواره حامی او بود ، از مدتها پیش از کار بر کنار شده بود . در این شهر محمد رضا بیک با داشتن یک همسر فرانسوی و یک پسر از ناچاری با خوردن تریاک خودکشی می کند . زن جوانش به اصفهان رفته و به عقد برادر شوهر خود در می آید .

شاه سلطان حسین در سال 1698 میلادی ، حاکمی جنایتکار و غارتگر بنام عبدالله خان را به حکمرانی قندهار برگزید . جنایات و چپاولگری های او باعث شد تا افغانان غلزائی بسوی مغولان هند تمایل پیدا کنند .

قند هارزخمی از تاخت و تاز عبدالله خان ، با یورش بلوچ ها بسرکردگی میر سمندر زخم مهلک تری بر داشت . شاه صفوی برای سرکوب بلوچ ها دست بسوی گرگین خان گرجی دراز می کند . گرگین ، پس از سرکوب بلوچ ها ، رفتار خشونت باری بر افغانهای غلزائی اعمال می کند . افغانها از گرگین خان بدفعات شکایت به شاه سلطان حسین می کنند که به هیچکدام آنها توجه نمی شود . در آن زمان افغانها رهبری داشتند بنام میرویس که مورد احترامشان بود . گرگین خان او را به اصفهان فرستاد تا از افغان ها دور بماند . میرویس با زرنگی و سیاست خاص درباریان را بسوی خود جذب نمود ، خصوصا خسرو خان برادر گرگین را تا جائیکه ، او به برادرش نامه نوشت که : میرویس ، مردی است خیرخواه و مدبر و صاحب اندیشه ، درست نبود که او را آزرده خاطر کنی ! کار میرویس بجائی رسید که درباریان ، راجع به او ، نزد شاه سخن به تمجید و تحسین گشوده و او را خیرخواه دولت و شخص شاه معرفی کردند

گام بعدی میرویس ، گرفتن مجوز از علمای سنی مذهب برای مقابله با شیعیان حاکم بود که اینکار را با رفتن به مکه و گرفتن مجوز جنگ با شیعه ها را گرفت . در راستای این اقدام، شاه سلطان حسین ، برای اینکه پول طلا از ایران بجای دیگری نرود ، ایرانیان را از سفر مکه بر حذر داشت که این امر باعث شد تا زیانهای هنگفتی به تجار و پیشه وران سنی مذهب وارد و کینه شدید آنها را موجب شود . میرویس به اصفهان بر میگردد و در یک مورد مشاوره با شاه بر سر مسئله اجازه ورود یا ندادن پروانه به سفیر روسیه ، اسرائیل اوری ، شاه را متقاعد می کند که باید به این سفیر اجازه ورود داده و در ضمن برای خنثی کردن توطئه های احتمالی گرجی ها ، بهتر او را به قندهار بفرستند . شاه سلطان حسین با موافقت خود ، میرویس را به قندهار می فرستد . بی سیاستی ، سیاست پیشگان ما در طول تاریخ همواره موجب بروز فاجعه شده است . زمانیکه روح الله خمینی در ترکیه و در تبعید بسر میبرد ، با بی سیاستی محمد رضا شاه پهلوی و دسیسه های آخوند های قم و وساطت امام موسی صدر ، در روز 23 آبان 1344 خورشیدی به اتفاق فرزند ارشدش ، سید مصطفی ، پس از یکسال وده روز تبعید در ترکیه که حتی اجازه ظهور در خیابان و رفتن به مسجد نداشتند ، وارد نجف اشرف شده و با استقرار در مرکز عالم تشیع ، پایگاه استواری برای خودش میسازد . نهنگ محبوس در حوضچه آنکارا ، راه به اقیانوس نجف پیدا می کند . با موافقت های بعدی ، همسر ایشان ، دختر و داماد و خانواده خمینی به او پیوستند . چگونه میشود شاه سلطان حسین و محمد رضا شاه ، گرگهای دربند از پا افتاده را رها می کنند تا جان تازه بگیرند ، تنها از سیاستمداران ایرانی بر می آید ! این خمینی بود که در نجف ، با سودجویی از نوشته های امام موسی صدر و کاشف الغطا ، مهملاتی را

جمع آوری نمود که دکترین او شد؛ ولایت فقیه . خمینی تفکرات محمد باقر مجلسی را زنده کرد و با آن دنیائی را بهم ریخت. در این راستا، بی وطنانی چون علی شریعتی ، عبدالکریم دباغ (سروش) ، ابوالحسن بنی صدر ، حسن حبیبی و ابراهیم یزدی ، تحصیلکرده !!!های غرب بر آن صحنه گذاشتند .

اگر دیپلماسی ایران کمی شعور داشت ، نباید اجازه میداد که خمینی از ترکیه خارج شود ، همانطوریکه شاه سلطان حسین کوند ، میرویس افغانی را نمی بایستی به قند هار بفرستد تا او با شناخت کامل از اوضاع دربار و ضعف حکومت به تمرکز و تجهیز افغان ها بپردازد . میرویس با گرد هم آوردن سران قبائل افغان و بلوچ و جعل فرمانی از سوی اعتماد الدوله مبنی بر ضدیت با گرگین خان ، شرایط جنگ آنها را با شاه سلطان حسین فراهم کرد . نخستین کار میرویس حذف گرگین خان بود . عده ای از افغانها نزد گرگین خان رفته و از بلوچ ها شکایت می کنند و او را تشویق به قلع و قمع بلوچ ها می کنند و در خفا به بلوچ ها میگویند که آماده نبرد باشید ، ما از پشت به سپاهیان گرگین خان حمله می کنیم . (رستم التواریخ ، رویه های 121 و 122) . در نبرد قریه " ده شیخ "

گرگین و سربازانش کشته میشوند . پس از قتل گرگین ، میرویس با نشان دادن فتوای علمای سنی ، افغان ها را به تصرف قندهار بر می انگیزد . باسقوط قلعه قندهار ، داروغه و تمامی ماموران حکومتی و جمعی از گرجیان قتل عام میشوند . شاه سلطان حسین انتظار دارد میرویس به اصفهان آمده و رکاب او را ببوسد !!!! (سفارت دری افندی در دربار شاه سلطان حسین ، مجله وحید ، سال هشتم ، شماره 7) .

شاه سلطان حسین که خطر افغان ها را حس کرده ، خسرو ، برادر

گرگین خان را برای دفع میرویس به قندهار می فرستد . در سپاه 12 هزار تنی خسرو ، تعدادی از قزلباش ها هم حضور دارند . سپاه بخاطر اختلاف مذهبی (سنی و شیعه) ، فاقد هم آهنگی و همکاری های لازم بود . در جنگ بین افغان ها و سپاهیان خسرو خان ، پیروزی با افغان ها بوده و در این جنگ خسرو خان کشته میشود . قندهار به دست میرویس می افتد و شرم آور اینجاست که در مدت 7 سال زمامداری میرویس ، هیچ حرکتی از سوی اصفهان برای بازپس گرفتن قندهار به چشم نمی خورد . با مرگ میرویس ، برادرش میر عبدالعزیز جانشین او میشود . این فرد به دست فرزند ارشد میرویس ، یعنی محمود به قتل میرسد و محمود حکمران قندهار میشود . (تاریخ ایران ، سر پرسی سایکس ، رویه 318) . شاه خرافه زده ایران در آن زمان به فکر ساختن مزگت در باغ فرح آباد بود (بر افتادن صفویان ، بر آمدن محمود افغان ، دکتر ویلم فلور ، رویه 20) .

فقر و گرسنگی مردم هر روز بیشتر میشد و چون خواجه حرم انحصار غله اصفهان را داشت برای سود جوئی بیشتر دست به احتکار گندم زده بود . در این میان شرایط زیستی اقلیت های مذهبی خرابتر از سایرین بود . در پی گرانی و نایابی مواد غذایی ، هزاران مسیحی برای غذا مسلمان شدند !! (منبع بالا ، رویه 26) .

بحرین سقوط می کند ، تازیان مسقط بنادر جنوب را اشغال می کنند . ازبک و بلوچ به حومه شهر ها یورش برده و آنها را غارت می کنند . ابدالیها در هرات حاکم صفوی را می کشند . تاتارها خراسان را مورد هجوم قرار میدهند . در گیلان ، شورش دهقانان ، تهیه ابریشم را راکد می کند و در مقابل ، شاه صفوی به فکر ساختن مزگت است !!!! در

اصفهان ارتشی که بناست بحرین را پس بگیرد ، بیشتر به کارناوال شبیه بود تا ارتش . در اینجا بی اختیار ارتش زمان شاه را می بینیم که فرماندهان آنها بیشتر بزمی بودند تا رزمی . ارتشیانی که چنان در کبر و غرور فرو رفته بودند که از نشیمنگاه خود ننگ داشتند که در بدنشان وجود دارد . واکسیل بندان زرق و برقی که از زیر گلو تا روی شکم مدال میزدند و در روی دوشهای آنان ستاره و تاج می درخشید .

همانطوریکه مردم نگون بخت صفوی از ارتش آن روز خیری ندیدند ، مردم تیره روز ما در سال 57 ، چه امید ها که به این واکسیل بندان از خود راضی نبسته بودند . در هر دو مورد مشاهده می کنیم که نگهبانان وطن چگونه میهن را به دشمن واگذار می کنند . ارتشیان آن دوره و زمان شاه ، موشهائی بودند که به سوراخ خزیدند و پس از چهل سال تیره روزی و دیدن سقوط همه جانبه ایران و ایرانی در تمام زمینه ها ، هم چنان خود را در سوراخ پنهان کرده اند .

سپاهیان رستم میرزا که تعدادشان 50 هزار تن بود ، عازم مشهد میشوند . در فاصله 8 روز راه بین اصفهان و مشهد ، بخاطر نگرفتن مواجب سربه شورش میزنند !!! و در راه بازگشت به خانه ، تمام دهات سر راه را غارت می کنند . فقر و گرسنگی مردم و تجملاتی زندگی کردن درباریان صفوی را میتوان با امروز ایران مقایسه کرد .

دوره های تاریخ کشورمان چقدر با هم شباهت دارند! محمود افغان از پدرش میرویس آموخته بود که شاه سلطان حسین و درباریان او آنقدر احمق و نادان هستند که به راحتی میتوان آنها را فریب داد. از این روی نامه ای به اصفهان فرستاد که در آن اظهار کمال خلوص و بندگی و پشیمانی نموده بود!! (مجمع التواریخ، رویه های 50 و 51). شاه کودن ایران هم برای او شمشیر مرصع فرستاده و او را به لقب "صوفی صافی ضمیر" مفتخر ساخت!!! به راستی میتوان تفاوتی بین آن زمان و سال 57 دید؟ مگر امکان داشت تا تحصیل کرده های ما، سیاستمداران ما، اساتید دانشگاهی ما، شعرا و نویسندگان ما فریب آخوند احمقی چون خمینی را بخورند؟ در ساختار اجتماعی و طرز تفکر ما مشکلی هست که باید آنرا یافت و معالجه کرد.

انحطاط امپراتوری مغول در شرق و ضعف دولت صفوی که در گرداب محدودیت های مذهبی و یکه تازی آخوندها فرو رفته بود، شرایط را برای محمود افغان آماده کرده بود. در نخستین حمله محمود افغان، کرمان عرصه تاخت و تاز و غارت او قرار گرفت. مردم کرمان کوچکترین دفاعی از خود نکردند و بجای آن، محمود شهر را غارت کرد. شرم آور اینجاست که حاکم کرمان، محمد قلی خان، پیش از ورود افغانها به کرمان با فرار باعث شد تا تمام امرا و سران شهر که مسئول امنیت و پاسداری کرمان بودند، فرار کردند. افغان ها از قتل و تاراج مردم کرمان دریغ نکردند. برای گرفتن پول، مردم را تحت شکنجه قرار میدادند و بسیاری از مردم کرمان زیر چوب و فلک جان سپردند. پس از کرمان، نوبت به یزد رسید. سپاهیان او یزد را غارت کرده، مردم آنرا کشتند و شهر را به آتش کشیدند. زرتشیان پشت به وطن کرده هم در آتش محمود سوختند.

شاه سلطان حسین در این دوران پر بلا ، در قزوین مشغول عیش و نوش و زنبارگی بود . نه ماه ، محمود افغان در کرمان و یزد غارت و آدمکشی راه انداخت و در این مدت کوچکترین اقدامی از سوی شاه و دربار صورت نگرفت ، همانطوریکه پس از جنگ ایران و عراق ، اهوازویران شد ، چه اقدامی برای ترمیم خرابی ها از سوی بیت رهبری و دولت غارتگر صورت گرفت ؟ هیچ . سال گذشته زلزله مناطق غربی کشور را ویران کرد . چه اقدامی برای سکنا دادن زلزله زدگان از سوی دولت انجام گرفت ؟ هیچ . ماهیت رژیم های مذهبی ، خصوصا شکل شیعه آن ، همگی یکسان است .

فتحعلی خان اعتماد الدوله ، صدر اعظم شاه که خطر محمود افغان را بخوبی دریافته بود از برادر زنش لطفعلی خواست که به مصاف محمود برود . لطفعلی خان با سپاهی عازم کرمان شد و در اولین برخورد سپاهیان افغان را شکست داد . این فتح که باید مورد توجه شاه ابله صفوی قرار گیرد با بدگویی درباریان فاسد که از قدرت صدر اعظم و برادر زنش ترسیده بودند با آتش گردانی آخوند ها ، نتیجه عکس داد ! آخوند محمد حسین (ملا باشی) و رحیم خان (حکیم باشی) در شبانگاه هفتم صفر سال 1133 هجری به خوابگاه شاه میروند و پس از بیدار کردن او از خواب میگویند : فتحعلی خان قصد توطئه و برانداختن شاه را دارد ! آنها به شاه خواب آلود نامه ای را نشان میدهند که تنها دستینه صدر اعظم در پائین نامه به رویت شاه میرسد و شاه از مفاد آن نامه مطلع نمی شود . آنها میگویند : فتحعلی خان از سر کردگان کرد خواسته تا با 3 هزار سوار به اصفهان بیایند و شاه را بکشند ! لطفعلی خان هم قرار است با سپاهیانش به آنها ملحق شود . دسیسه کار خودش را می کند . محمد

قلی خان شاملو ، قورچی باشی که خود در گروه توطئه گران بود ، نیمه شب اعتماد الدوله را از خانه اش بیرون کشیده و بلافاصله او را کور می کند . (مجمع التواریخ ، رویه های 49 و 50) . طبق فرمان شاه تمامی افراد خانواده اعتماد الدوله از سراسر کشور دستگیر و به تهران فرستاده میشوند . در تحقیقات بعدی مشخص میشود که نه سپاه کردی در کار بوده و نه توطئه ای . باز بنا به بد گوئی آخوند ها ، اعتماد الدوله کور را در شیراز به زندان انداختند . هم زمان با کور کردن صدر اعظم . بازداشت سردار دلیر لطفعلی خان بود . او را در راه شیراز بدون کوچکترین مقاومتی دستگیر کردند . ماموران حکومتی دست های او را بسته و سرش را شکستند و در اصفهان به تن او لباس زنانه کرده و بر گاوی واژگون سوار کردند! (منبع بالا ، رویه 50) . مردم در مسیر این سردار گرد آمده و به او تف و لعنت می فرستادند !! پس از سقوط فتحعلی خان و لطفعلی خان داغستانی ، محمد قلی شاملو ، قورچی باشی ، صدر اعظم شده و مرد نالایقی بنام اسماعیل خان را جانشین لطفعلی خان می کنند . ایران یکپارچه در شورش فرو میرود . سنی های شیروان به رهبری حاجی داود ، شیعه کشی را شروع می کنند . انگیزه این کشتار را در عملکرد شیعیان که مساجد سنی ها را تبدیل به اصطبل اسب و احشام کرده و اکثر علمای سنی را در آتش سوزانده بودند ، میتوان یافت . (انقراض سلسله صفویه ، رویه 146) . سورخای خان سر کرده عشیره غازی غموق و حاجی داود ، شماخی را محاصره می کنند و در یک نسل کشی تا 5 هزار شیعه را گردن میزنند . (تاریخ ایران ، سر پرسی سایکس ، رویه 577) . این دو ایرانی پشت به وطن کرده ، مورد حمایت دولت عثمانی قرار گرفته و حاجی داود از سوی ترکها به لقب داود بیک

مفتخر !!! و به حکومت شیروان منصوب میشود .

لر ها ، گرجی ها ، بلوچ ها و کردها دست به شورش میزنند . محمود افغان از راه سیستان و کرمان متوجه اصفهان است . در مسیر سپاهیان محمود افغان ، تنها چیزی که به چشم میخورد : پیشنهاد رشوه بود !!! اینقدر می‌دهیم ، از پیشروی خود داری کن !!!! (انقراض سلسله صفویه ، رویه 152) . هیچ یک از حکام خراسان ، عراق ، آذربایجان و فارس به درخواست شاه برای اعزام لشکر به اصفهان توجه نشان ندادند ! تعداد کمی هم که بسوی اصفهان راه افتاده بودند با دیدن علامات سپاه محمود افغان فرار را بر قرار ترجیح دادند . (عالم آرای نادری ، جلد اول ، رویه 27) .

روزی که نوشتار : بی غیرتی ما ایرانیان ، ریشه در هزاره ها دارد را نوشتم ، از سوی بسیاری لعن و نفرین شدم . آقای سهراب چمن آرا مرا با زشتترین القاب به دیگران شناساند . ایکاش او و دیگران تنها یکبار زحمت خواندن تاریخ راستین کشورمان را به خود میدادند .

آخوند های بی وطن تازی پرست که تنها تیغشان گلوی هم وطنان سنی ، شیعه ، مسیحی ، یهودی ، زرتشتی و بهائی را میبرد ، در مبارزه با دشمن خارجی به سوراخ موش فرو میروند . این چاپلوسان و متملقان دون صفت نزد شاه سلطان حسین آمده و میگویند : هیچ تشویش مکن ! دولت شما مخلد به ظهور آل محمد است !!! دعای ما باعث میشود تا دشمن شما ناگهان نابود شود !!! برای دفع محمود افغان ، بازار نذری داغ میشود . بنا به دستور آخوند ها شله زرد مخصوصی را درست می کنند که در آن هفت هزار نخود باشد . در و دیوار دربار را با پارچه سیاه می پوشانند . بازار منجمین هم بسیار گرم است . رمالها و جن گیر ها هم وارد میدان

شده و به شاه نوید میدهند که عبدالرحمان با 5 هزار جن در راه هستند تا
 دمار از دشمن شاه در بیآورند !!! درویشان ، هوهو کنان می آیند تا به
 همت مولا علی ، بد خواهان را نیست و نابود کنند !! برخی از آخوند ها
 پیشنهاد می کنند : بهتر است عریضه به خدمت امام زمان نوشته شود !!
 با این پیشنهاد ، بیش از هزاران تن از درباریان عریضه نوشته و به آب
 روان انداختند تا به دست مهدی برسد !! (رستم التواریخ ، رویه های
 143 و 144) . برای جنگ ، شاه و سران سپاه به دنبال ساعت سعد می
 گشتند !!! به دستور شاه کودن و خرافه زده ، برای سپاهیان آبگوشت
 سحر آمیز !!! درست کردند . این آبگوشت را باید در ظروفی تهیه کنند
 که گنجایش دو پاچه بز نر ! با 325 غلاف سبز نخود توسط دوشیزه ای
 پخته شود که به هنگام طبخ آبگوشت او 325 بار اشهد بخواند !!!!!!!!)
 انقراض سلسله صفویه ، رویه 158) . به دستور آخوند ها تمام فاحشه ها
 را از اصفهان بیرون کردند !!! (فارسنامه ، سیاست و اقتصاد عصر
 صفویه ، رویه 377). خیانت محمد قلی خان صدر اعظم و کمک نکردن
 او و سید عبدالله به رستم خان قوللر آقاسی ، سردار ایرانی ، علیرغم
 پیروزی مقدماتی ایرانیان بر افغانها باعث شد تا شیرازه سپاه ایران پاره
 شود . اولین کسی که از صحنه نبرد گریخت ، سید عبدالله ، حاکم هویزه
 بود . رستم خان به قتل رسید . بخاطر خیانت اعتماد الدوله ده هزار تن از
 افراد قزلباش کشته شدند . اصفهان به محاصره محمود افغان در آمد .
 روز های آینده برای شاه سلطان حسین در تاریخ کشور ما شرم نامه ای
 بجا گذاشت که فراموش نشدنی است . هیچکس ب فکر دفاع از خود و
 کشورش نبود . همه در فکر فرار بودند .
 لکهارت در سفر نامه خود ، رویه 57 می نویسد : ارامنه جلفا ، برای

جنگ با محمود افغان از اصفهان درخواست سلاح کردند و ایرانیان با حماقتی باورنکردنی از بیم اینکه ارامنه با افغان ها متحد نشوند ، به آنها هیچ کمکی نکردند !! پس از شکست گلون آباد ، ارمنی ها 300 تن از جوانان خود را برای حفاظت قصر شاه به اصفهان فرستادند که در آنجا تمامی آنها را خلع سلاح کردند !!! و آنها را به جلفا بر گرداندند !

محمود افغان به جلفا حمله کرد . صفی میرزا ولیعهد شاه ، خواست به ارمنی ها کمک کند که سید عبدالله حاکم هویزه او را از این کار منصرف کرد که برای غیر مسلمانان ، نباید جان خود را بخطر بیندازد !!!!!!!!

با سقوط جلفا، کاخ فرح آباد به دست محمود افغان ، آنها بدون کوچکترین مقاومت افتاد . صفی میرزا که خیانت ملباشی ، حکیم باشی و حاکم هویزه سید عبدالله که مقام عالی فرماندهی سپاه ایران را داشت می دید ، مقابل پدرش ایستاد و شاه کودن و ابله صفوی ، او را به حرم باز گرداند

در محاصره اصفهان ، آخوند و عاظ السلاطین و جمع دیگری از آخوند ها بزرگترین ضربه را به روح مقاومت و پایداری مردم زدند . به قول دکتر باستانی پاریزی : روحانیونی که می بایست مردم را به دفاع غیر نظامی و مقاومت ملی تحریک کنند ، در مدرسه چهار باغ گرد آمده و راجع به روایت مجلسی گفتگو میکردند که " جماع اهل بهشت چهل سال طول می کشد !!!" در برابر این آخوندها ، سربازان افغان بودند که

خیال دسترسی به دختران حی حاضر ارمنی را در بهشت روی زمین ، جلفای اصفهان در سر می پختند ! (سیاست و اقتصاد عصر صفوی ، رویه 454).

مردم اصفهان با محاصره شهر توسط افغان ها ، به خوردن گوشت خر و شتر پرداختند . پس مدت کوتاهی بنای خوردن سگ و گربه نهادند . کار بجائی رسید که مردم ، کودکان را میدزدیدند و گوشت آنها را میخوردند . در شهر پنج قصاب ، گوشت انسان می فروختند ! (سفر نامه کروسینسکی ، رویه های 63 و 64) . آخر کار بجائی رسید که پوست درختان به وزن دارچین می فروختند . اصفهان از لاشه گرسنگان پر شده بود . شاه صفوی مجبور به خوردن گوشت اسب و شتر شده بود . بسیاری از خانواده ها دست بخودکشی دسته جمعی زدند . مردم خواهان جنگ بودند و دولتمردان خائن و ترسوتنها سکوت کرده بودند . شاه تظاهرات مردم گرسنه را که فریاد میزدند : کشته شدن در جنگ بهتر از مردن بخاطر گرسنگی است را با شلیک توپهای ساچمه ای پاسخ داد که در جریان آن بسیاری کشته شدند . تعداد ایرانی هائی که در زمان شاه سلطان حسین چه در جنگ و چه بر اثر قحطی به قتل رسیده اند ، بالغ بر یک صد هزار تن بر آورد می کنند . (سفر نامه کروسینسکی ، رویه 65) . آنقدر جسد به زاینده رود انداخته بودند که تا چندین ماه آب آن آلوده بود . (منبع بالا) . محمود افغان ، شاه سلطان حسین را در قصر فرح آباد ملاقات کرد . شاه ایران تاج شاهی را بسر محمود افغان گذاشت و گفت :
فرزندم ، چون اراده قادر متعال بر این قرار گرفته که من بیش از این سلطنت نکنم و به موجب مشیت قادر

**متعال ، وقت آن رسیده که تو از اورنگ سلطنت ایران
بالا روی ، من از صمیم قلب سلطنتم را به تو واگذار
می کنم ! و از خداوند توفیق تو را می خواهم !!**

گفتار شاه سلطان حسین را با نامه بیطرفی سران ارتش در سال 57 مقایسه کنید . آیا تفاوتی در آنها می بینید؟ قره باغی و فردوست ناجوانمردانه با شیوه شترمرغی که پیش گرفته بودند : هنگامی که سخن از راه حل نظامی بود ، می گفتند : باید از راه حل سیاسی استفاده شود و زمانیکه می گفتند : راه حل سیاسی چیست ؟ پاسخ میدادند : ارتش در سیاست دخالت نمی کند ، فرش زیر پای شاپور بختیار را کشیدند و کشور را دو دستی تسلیم آخوند ها نمودند . این قره باغی و فردوست خائن بودند که سران ارتش را به بیطرفی سوق دادند . قره باغی دون صفت ، بعد ها به امیرانی که جانشان را در راه میهن فدا کردند ، انگ همکاری با آخوند ها را زد ، منجمله سر لشگر خسرو داد ، سر لشگر نشاط ، سر لشگر مولوی و حتی دلاور ایران زمین سپهد رحیمی .

هم میهن : اگر تمام تاریخچه ارتش شاهنشاهی ایران را بخوانی ، متوجه می شوی که در ارتش چیزی بنام اعلام بیطرفی وجود ندارد . امروز بر همگان روشن شده است که شورای ارتش سال 57 ، شورای واقعی نبود و دو خائن پشت به وطن کرده ، یعنی فردوست و قره باغی ، هر کسی را که در راه روی ستاد بزرگ دیده اند به آن جلسه کذائی کشانده تا ایران را به دستار بندان اشغالگر تازی پرست واگذار نمایند . فردوست و قره باغی ماموریت خود را انجام دادند . میهن را تسلیم آخوند ها کردند و ارتش و میهن پرستان آنرا با چسبانیدن انگ خائن و سرسپرده انگلیس ها متلاشی ساختند . به استناد مدارک بسیار و پژوهش در اوراق تاریخی ، مصاحبه ها

و زیر و رو کردن اسناد باید با قاطعیت تام گفت: اعلام بیطرفی ارتش، برنامه از قبل تنظیم شده ای بود که روح الله خمینی پیش از آمدن به ایران از آن آگاه بود.

گرانمایه دوستی بر من خرده گرفتند که مقایسه دو زمان از تاریخ یک کشور باهم درست نیست، چون شرایط دروان صفویه با امروز ایران و جمهوری اسلامی تفاوت دارد.

این دوست عزیز به تفاوت‌ها اشاره نکردند، هرچند مورد بحث من در این نوشتار به مورد مشابه در هر دو دوره معطوف است و آن چیزی جز مذهب و افسوسگرا، جاهل پرور و تهی از معنویات شیعه نبوده و نیست. در زمان صفویه، شیعه ما را بخاک سیاه نشاند و در زمان خمینی،

کشور ثروتمند و یکپارچه ما را نابود کرد و مردمی که با معنویات و انسانیت و امید و شادی زندگی میکردند را به مستی بی عاطفه، هرزه، دزد و اختلاس‌گر، معتاد، فاحشه و خشن و سفاک تبدیل کرد، خمینی که با نیت گسترش شیعه در کشور های هم جوار و چه بسا دنیا پا به سرزمین ما گذاشت، فروزه های انسانی را از تمامی مردم ما گرفت تا جائیکه فرزند توسط مادرش به جلاد سپرده شد و پدر طناب دار را بر گردن پسرش آویخت. دوران صفویه را با دوران خمینی مقایسه کردم، چون در هر دو دوره بنام مذهب خون ده ها هزار تن ریخته شد. آیا نمی توان کشتار سنی ها، مسیحی ها، یهودیان و زرتشتیان در دوره صفویه را با کشتار سنی ها، بهائی ها و رنج و آزار دراویش و مسیحی ها و یهودیان ایران مقایسه کرد. بر خلاف نظر این دوست، شیعه به

عنوان نقطه عطف ویرانی کشور و ذلت و تیره روزی

ایرانی باید در دو دوره مورد مقایسه قرار گیرد . اگر

شاهان متعصب صفوی ، کمر به قتل شادی ، علم ، موسیقی و سازندگی بستند ، همان کار را روح الله خمینی تازی پرست کرد . مگر این خونخوار نبود که درهای دانشگاه های ما را به مدت سه سال بست . دستور به تعطیلی دانشکده های هنر و هنرستانهای موسیقی داد . چه

تفاوتی بین کار خمینی با شاه تهماسب صفوی هست ؟

چه تفاوتی بین شاه اسماعیل صفوی در کشتار هموطنانش با خمینی وجود دارد که تنها در تابستان 67 با یک سطر نامه ، پروانه کشتار هزاران دگر اندیش را صادر کرد ؟ وقتی می گویم ، **دین بازی ما ایرانیان**

، **دنیا را در خرافه غرق کرده ، اشاره ام به بازگشت**

شیعه توسط خمینی است که دنیا را نه تنها در خرافه

غرق کرده ، بلکه چهل سال است که باعث شده مردم

جهان در سایه ترس زندگی کنند .

خمینی ابله ، بدون هیچگونه شناخت از جهان امروز ، خواست که نقش شاه اسماعیل صفوی را بازی کند و چوب شیعه را به فرق جهانیان بکوبد که حاصلش را دیدیم . جام زهر را خورد ولی تاسف آنجاست که مردم ما برای ویران کننده کشورشان ، بزرگترین مقبره جهان را ساختند ، هر چند اینکار ما ریشه در سده ها دارد . مگر ویران کنندگان و کشتار گران سرزمین و اجداد خود را نمی پرستیم ؟ مگر برای رضای تازی ، آستان قدس رضوی نساخته ایم ؟ وجود هزاران امامزاده در ایران چه معنائی

دارد؟

آیا به نوزائی عقلانی نزدیک شده ایم ، یا اینکه هنوز سالها با آن فاصله داریم؟

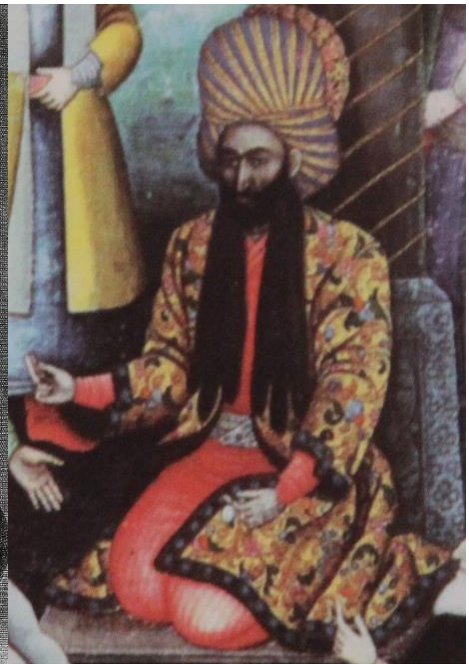
ادامه پژوهش:

با تاج بر سر گذاشتن محمود افغان توسط شاه سلطان حسین صفوی ، بر کارنامه 228 ساله صفویان ، مهر پایان خورد.

با سقوط سلسله صفوی ، سلطان احمد سوم عثمانی به فکر لشکر کشی به ایران افتاد.



شاه سلطان حسین صفوی



محمود افغان

پطر کبیر هم که قصد سلطان احمد سوم را دانسته بود ، در فکر اشغال قفقاز افتاد تا این سرزمین به دست ترکها نیفتد . لشگریان روس به بهانه تنبیه سورخای خان و حاجی داود که در شماخی 300 تن از تجار روس را کشته بودند در سال 1135 هجری دربند و باکو را اشغال کردند . از آنطرف سلطان عثمانی ، ارمنستان ، گرجستان ، ایروان و تفلیس را اشغال کرد . روسها بنا به قرارداد پترزبورگ وارد گیلان شدند تا از ایران در مقابل ترکها حمایت کنند ! آنها بخاطر پشتیبانی فرانسه و انگلیس از ترکها ، جنگ با دولت عثمانی را صلاح ندانسته و بین خود قراردادی امضاء کردند (جون 1724 میلادی) در این قرارداد که بیشتر جنبه بذل و بخشش خاک ایران در آن به چشم میخورد ، بنا شد که تمام نواحی دریای خزر از آن روسها و کردستان و لرستان و بخش اعظم آذربایجان ، منهای اردبیل به احترام گور های سلاطین صفوی به ترکها واگذار شود !!!! که البته ترکها ، اردبیل را هم اشغال کردند . حسن پاشا فرمانده لشگریان ترک ، وقتی به کرمانشاه رسید ، حسین علی بیک ، حاکم کرمانشاه ، شهر را تسلیم او کرد !!!! والی اردلان هم تسلیم ترکها شد . ترکها در سایه خیانت ایرانیان پشت به وطن کرده ، خود را به همدان رساندند . مدافعان شهر دلاوران جنگیدند تا اینکه ترک ها با کمک یک مهندس آلمانی شکاف بزرگی در دیوار شهر ایجاد کردند و با رخنه به داخل همدان دست به کشتار زدند . به نوشته حزین لاهیجی در کتاب انقراض سلسله صفویه ، رویه های 310 و 311 اجساد کشته شدگان که روی هم ریخته شده بودند ، عبور را مشکل کرده بود و تا سردیوارها از اجساد پوشیده شده بود . در تبریز وضع دگرگون شد . دلاوران تبریزی ، چنان

درسی به ترک ها دادند که عثمانیها با لشکر 25 هزار نفره خود مجبور به فرار شدند . سال بعد فرمانده ترک با 70 هزار سپاهی برای تصرف تبریز بازگشت و در کوچه های تبریز با سر سخت ترین مقاومت ها مواجه شد .
**چه شد آنهمه رادمردی و شجاعت؟ چرا امروز صدائی
رعد گونه که آزادی را فریاد کند ، بگوش نمیرسد ؟ آیا
نسل دلاوران تبریزی وسایر نقاط ایران در برابر مشتی
دستار بند اشغالگر تازی پرست منقرض شده است ؟**

حکومت صفویه در دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین از معنویت ، انسانیت و عرق وطن خالی شده بود . هیچ ارتباط عاطفی بین مردم باقی نمانده بود . آنچه به چشم می خورد ، نامردی و نامردمی ، دزدی و چپاول و قتل و غارت و فساد بود ، که تمامی این فاکتور ها ابتداء موجب عصیان داخلی را پیش آورد و این ضعف موجب چیره شدن محمود افغان گردید . جمهوری اسلامی از روز اول با دروغ به قدرت رسید . کشور از وجود صاحبان اندیشه ، سیاستمداران و نخبگان علمی و امیران ایران دوست پاک و بجای این گروه مشتی لومپن و ابله زمام امور را بدست گرفتند . کشتار مخالفین ، جنگ ابلهانه ایران و عراق برای صدور مذهب شیعه ، درست مشابه دوران صفویه ، تعطیلی دانشگاه ها ، حجاب اجباری ، بیکاری و فرار مغز ها ، اعتیاد و فحشاء ، تعطیلی کارخانجات و اندیشه کردن به بمب اتمی و... باعث شدند تا ایران آباد و ثروتمند ، بجا مانده از رژیم شاه فقید ، در سراشیب سقوط قرار گیرد . ابلهان حا کم طبیعت ایران را نابود کردند ، کاری که سلاطین صفوی نکرده بودند .

با استیلاي محمود افغان بر ايران ، رجال خائن و معتاد به منصب و مقام و اقشار انگل و فرصت طلب و بسياري از تجار که براي شان فرق نميکرد ، محمود افغان بر آنها حکومت کند و يا شاه سلطان حسين ، از در خدمت به بيگانه اشغالگر در آمدند. چرا من نبايد ، دوره صفويه را با جمهوري اسلامي مقايسه نکنم ؟ خوب بخاطر مي آورم ، زمانيکه خميني وژن به ايران آمد ، اعضاي هيت علمي دانشگاه تهران که چند ماه بعد ، خميني آنرا بست فرياد زنده باد خميني سر دادند ! احمد اشرف ، آلن باغدادساريان ، محمد تقی براهني ، ناصر پاکدامن ، امير حسين جهان بگلو ، عباس چمران ، غلامعلي حداد عادل ، مسعود فروزان ، ثريا قزل اياغ از لحظه ورود خميني به فرانسه سر سپردگي خود را اعلام داشتند . گروهی از اين خرد گم کرده ها در وزارت علوم تحسن کردند که دکتري نجات الهی در میان آنها کشته شد . روشنفکران دين باز ما : دکتري سياسي ، دکتري محمد ملکی (اولين رئيس دانشگاه تهران در زمان خميني که اينک عذاب وجدان لحظه ای او را آرام نمی گذارد) ، دکتري صباغيان ، دکتري ابهری ، مهندس ملک ، مهندس تاجيک ، دکتري مهديزاده ، دکتري عزيزاله تهماسبی ، دکتري باقر پرهام ، دکتري غلام عباس توکلی ، دکتري خسرو خسروي که اين توده ای خائن را نمی توان دين باز ، بلکه بايد ابن الوقت و سر سپرده روس ها ناميد ، دکتري مهدي ادیبي ، دکتري فروزانفر ، دکتري ميرزائی ، دکتري گيتي ، دکتري ابوالحمد ، دکتري عراقي ، دکتري آشوري ، دکتري سعیدی فرد ، دکتري پيمان ، دکتري ميرفخرائی ، دکتري ناصر کاتوزيان ، دکتري داوری ، دکتري اردوان داوران ، خانم بدري قریب ، خانم سيمين دانشور همسر جلال آل احمد خائن ، خانم هما ناطق ، دکتري براتعلی ترابي ، دکتري محمد برکشلی ، دکتري آذر ، دکتري کيانی ، دکتري احدی مراغه ای ، دکتري شريفی ، دکتري منصور ، دکتري عارفي ، دکتري کاشانی (پسر آخوند

کاشانی) ، دکتر شریعتمداری ، دکتر آریائی ، دکتر منوچهر مختاری و.. در دبیرخانه دانشگاه اعتصاب کرده بودند تا خمینی به ایران بیاید و ایران را ویران کند. دکتر یداله سبحانی، دکتر مهدی بازرگان ، دکتر سنجابی هم این عده را تقویت کرده و برایشان پلو و خورشت می فرستادند .

احمد شاملو ، سیاوش کسرایی ، اخوان ثالث ، شهریار به مدح انقلاب و خمینی پرداختند . جلال سرفراز ملک الشعراي حزب توده ، شعر : می آئی تا دروازه های بسته تاریخ را بگشائی ... را برای خمینی سرود . در رقابت با جلال سرفراز ، نعمت میرزا زاده (میم آرم) در تمجید از خمینی وژن گفت : زبان همه خلق ایران درودم ... تو را باد ای رهبر بر گزیده ... منوچهر هزار خوانی کار کاسه لیبی را به آنجا کشاند که برای بوسه زدن بر رکاب رهبر، بالا رفتن از 9 کرسی فلک را کافی ندانست . بسیاری از وکلای دادگستری چون حسن صدر ، نویسنده مهمل نامه علی مرد نامتناهی ! ، لاهیجی ، حسن نزیه غوغا سالاران آن زمان بودند . اسلام کاظمیه ، به آذین توده ای ، رحمت الله مقدم و شمس آل احمد و کسرایی در کانون نویسندگان ودر تلویزیون : رزین ، شهنواز ، علی حسینی ، مسعود معینی ، مریم ریاضی ، مقیمی و پور همائی و اسفندیار جم ، مهدی صابری ، همدانیان ، رفیع زاده ، حمزه ای نژاد ، خانم تیموری ، خانم فهیمی ، خانم ضرغامی ، خانم جزایری ، مقنعه پوشیده و به خدمت آخوند ها در آمدند . از هنرپیشه ها ، بهروز وثوقی ، علی نصیریان ، عزت الله انتظامی و حتی خانم گیتی به آخوند ها پیوستند . بهشتی پور توده ای همراه با شمس آل احمد با اسدی ساواکی پیمان می بندند . روزنامه نگاران پشت به وطن کرده ، نعمت ناظری ، ریاحی

کاشانی ، آل ابراهیم ، فرج الله صبا ، مهاجر ، گوران ، اعتمادی و رضا مرزبان ، روزنامه های خود را با تیتیر امام آمد آلوده می کنند .

تمامی، از اینکه شاه رفت در پوست خود نمی گنجند . در آن زمان غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) به ترکتازی می پردازد . مطبوعات اعتصاب می کند و آن وقت سر و کله دکتر علی اصغر حاج سید جوادی پیدا میشود . حاج محمود مانیان از سوی جامعه بازاریان همان کاری را می کند که تجار اصفهان در مورد محمود افغان کردند . پان ایرانیست ها!!!! از اعتصاب مطبوعات به نفع خمینی استقبال می کنند !

مگر میشود که صدها اندیشمند ! دانشمند ! صاحب قلم و روزنامه نگار ، استاد دانشگاه با القاب و مدرک های علمی بسیار ، فریب یک آخوند احمق چون خمینی را بخورند ؟ سال 57 این درس بزرگ را به ما داد که

مدرک دلیل داشتن شعور نیست . شعور را شخصی چون رضا شاه بزرگ داشت که با بینش ژرف خود ، دانشگاه ساخت و به ایرانی هویت بخشید . به گرد خود ، افراد میهن پرست جمع کرد ، نه مثل خمینی وژن که مشتی غارتگر و ابله را جمع آوری نمود .

به گرایش رجال خائن دوران صفویه به محمود افغان اشاره کردم ، مگر سال 57 از این قماش کم داشتیم ؟ فرصت طلبانی که دون صفتی و پستی را به بدترین شکل آن به نمایش گذاشتند . اخباری ، نماینده کرج ، در مجلس داد سخن میدهد و تمام مسئولین کشور را به باد فحش و ناسزا میگیرد . این پشت به وطن کرده پست ، خمینی را ستایش می کند .

مهندس جواد شهرستانی در سمت شهردار تهران به دست بوسی خمینی
میرود . بنی احمد خائن ، نماینده تبریز ، در مجلس ، فریاد مظلومیت
مردم را سر میدهد و روزه سیاسی می گیرد ! ابلهان سال 57 تصورشان
این بود ، حال که شاه باید برود ، بهتر است با تغییر چهره و در خدمت
آخوند در آمدن ، موقعیت قبلی خود را حفظ کنند که البته اشتباه بزرگشان
همین بود و دیدیم که آخوند ها آنها را به بازی نگرفتند. تاریخ کشورمان
خیانت های بنی احمد را فراموش نمی کند . این بنی احمد و محسن
پزشکپور و هم پالکی های پان ایرانیست آنها بودند که موجب آزادی 182
تن از تروریست ها و جنایتکاران اسلامی را موجب شدند . خونخواران
زیر در 7 مهرماه 1357 از زندان آزاد شدند تا تمامی مردم ایران را در
زندان بزرگ جمهوری اسلامی به حبس بکشند : عبدالمجید معادیخواه ،
محمد جواد حجتی کرمانی ، مهدوی کنی ، دستغیب ، محمد تقی مروارید
، خلخالی ، قدوسی ، آذری قمی ، غفاری ، ولایتی ، عسگر اولادی ، ری
شهری ، عراقی ، محمدی گیلانی (قاتل پسرش) ، رفیق دوست،مدنی
غرضی،دژخیم اوین لاجوردی ،موسوی وحجازی.تمامی این بدکاران
زشت رفتار ، در جمهوری اسلامی صاحب پست و مقام شدند.

دکتر شیروانی درباری و از خویشان قریب رئیس تشریفات دربار که
بوسیله او به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود ، 180 درجه تغییر جهت
میدهد و طرفدار روحانیت میشود . در اعتصاب دانشجویان موسسه هنری
وزارت آموزش و پرورش که کارگردانان آن بهشتی، با هنرو برقی
بودند ، همین شیروانی و بنی احمد بودند که به جمع اعتصاب کنندگان
پیوسته و آنها را تشویق میکردند . این دو خائن وطن فروش در یک

شوی نفرت انگیز گفتند : بخاطر آقای خمینی ، از نمایندگی مجلس استعفا
میدهیم .

در تمام درازنای تاریخ ایران ، نام بازاری در کنار دروغ و کلاهبرداری
نوشته شده است . بازاریان برای رسیدن به پول دست به هر کار زشت ،
ناهنجار و ضد بشری میزنند . زمانیکه مردم در گرسنگی مشرف به
مرگ هستند با احتکار مواد غذایی به منظور سود بیشتر ، به این کار ضد
انسانی مبادرت می ورزند . نمونه های زیادی از این زشتکاری را در
زمان صفویه شاهد بودیم . بازاریان به عنوان بزرگترین عوام فریبان در
رده زیر آخوند ها قرار دارند . این افراد برای فریب مردم ، خود را
شدیدا مذهبی و مرد خدا!!!! شناسائی می کنند . نمازشان را در محل
کسب و کار با صدای بلند می خوانند . این دغلكاران ، مثل سایر روسای
جمهوری اسلامی ، پیشانی خود را با فندک سوزانده تا نشان دهند که زخم
پیشانی آنان ناشی از سجده و سر بر مهر نهادن است !!! کسی از خود
سؤال نمی کند . چرا زنان مسلمان چنین داغ ننگی بر پیشانی ندارند ؟





به جز علامت سر سپردگی در پیشانی ، تسبیح درازی است با دانه های درشت که سر و صدایش به همه جا می پیچد . شور بختانه این دغلکاری به کسبه یهودی هم سرایت کرده و در کمال حیرت می بینیم که آنها برای قالب کردن جنس خود دست به دامان حضرت عباس و ابوالفضل می زنند

اینکه میگویند : دست بازاری در دست آخوند است ، سخنی به گزاف نیست . هر زمان که خطری و فشاری این دو گروه را تهدید کرده است ، فریاد های والسلا ما ، وادنیا و شریعتای آنان بلند شده است و میگویند : اسلام به خطر افتاده است ! دین نبی – دین رسول الله – مسلمانی را از بین میبرند و جای آن الحاد و کفر می آورند !!! این شگرد را در تمام عمر 1400 ساله اسلام در کشورمان تجربه کرده ایم و چه غم انگیز که این حربه هنوز کار می کند . با خارج شدن کلام : اسلام در خطر است ، از دهان ملا ، مزگت ها از غوغا پر میشوند ، در تکیه ها سر و صدا می پیچد ، بازار بسته میشود ، تجارت می خوابد و نهایتا کشور به آشوب و هرج و مرج کشیده میشود .

بسیاری از مردم و حتی صاحبان قلم و اندیشه که تاریخ مشروطیت را با دقت نخوانده و از جزئیات آن نا آگاه هستند ، نمی خواهند قبول کنند که انقلاب مشروطیت توسط روحانیت دزدیده شد و آنچه آنها بنام مشروطیت خورده و بخورد دیگران میدهند ، مشروعیت است نه مشروطیت !

آخوند ها؛ طباطبائی و بهبهانی و در مراحل نخست ، شیخ فضل الله نوری و امام جمعه تهران ، حرکتی را پیش آوردند که اصلا رنگ آزادی خواهی نداشت . قضیه آنان مربوط به کتک خوردن چند بازاری محترک و غارتگر بود که قیمت قند را گران کرده بودند . امید آنرا دارم تا در نوشتاری دیگر به مسئله انقلاب مشروطیت بطور مجزا بپردازم .

این آخوند ها و بازاری ها بودند که جوانان بی گناه ایرانی را به اردوگاه های تربیت تروریست در فلسطین و لبنان می فرستادند تا در برگشت به ایران با نام مجاهد و فدائی بجان مردم و کشور بیفتند. با این اقدام جنایتکارانه آخوند ها و بازاریان ، کا. گ. ب روسیه هم سرمایه گذاری کرد . انتلیجنت انگلیس هم نظر خوش نشان داد . مگر خائن پشت به وطن کرده ای چون علی شریعتی از الجزیره و لیبی پول نمی گرفت ؟

مگر دکتر چمران سر دسته آدمکشان از سوی سازمان سیا آمریکا مامور تربیت تروریست در اردوگاه های فلسطین نبود ؟ مگر دکتر ابراهیم یزدی در آمریکا ، سازمان مجاهدین اسلامی و نهضت آزادی را اداره نمیکرد ؟ مگر سازمانهای دانشجویی و کنفدراسیون خارج از کشور به سر انگشت

انتلیجنت سرویس انگلیس و موساد اسرائیل نمی چرخید؟ مگر بنی صدر از مدتها پیش از رفتن خمینی به پاریس با او در تماس نبود؟ او بکرات به عراق رفته بود و با خمینی ملاقات داشت. مشوق بنی صدر در طول سالهای دراز حسن حبیبی بود. مگر قطب زاده نبود که در ظاهر با سوریه و خانواده اسد و در باطن با سیا آمریکا در تماس بود. چرا کسی از نقش ریاکارانه سید مهدی روحانی، آخوند هزار چهره پارسی سخن نگفته و نمی گوید؟ مگر مهدی عسگری، خانه پدر زن فرانسوی اش را در اختیار خمینی نگذاشت؟ در نوفل لوشاتو، مجاهدین به دست و پای خمینی بوسه زدند. فدائیان خلق پیشانی بر نعلین او مالیدند. کمونیست های مختلف اعم از هواداران چین کمونیست، البانی، چکسلواکی، روسیه، لنینیست ها و ترو تسکیست ها به دستبوسی شتافتند. در پاریس، دختر ها و زنان چادر بسر به پابوسی قاتل شرف و حیثیت و شخصیت زن ایرانی رفتند.

چطور میتوان باور کرد که ملتی در هزاره سوم این چنین شعور و عقل ببازد و دست به یک خودکشی میلیونی بزند؟

محمود افغان بر ایران چیره گشت ولی از آنجا که هنوز حس وطن دوستی در ایرانیان وجود داشت، عوام بر ضد او طغیان کردند، این انتظار را امروز باید داشت. پس از مقاومت جانانه مردم قزوین و کاشان ترس بر محمود افغان مستولی شد و او بخاطر زهر چشم و ایجاد وحشت در اصفهان تمام وزیران و اعیان پشت به وطن کرده ایرانی را دعوت

کرد تا در مجلس مشاوره او شرکت کنند . با حضور این افراد ، درهای تالار را بسته و تمامی آنها را منهای محمد قلی خان اعتماد الدوله را کشت .

(انقراض سلسله صفویه ، رویه 228) .

محمود افغان پس از این کشتار هول انگیز دستور داد تا خانواده مقتولین شب گذشته را همراه با 3 هزار تن قزلباش گردن زدند و لاشه آنها را در میدان شاه اصفهان روی هم ریختند (سفر نامه کروسینسکی ، رویه های 69 و 70) . اصفهان در آتش کین محمود افغان می سوخت ولی چند روستای کوچک اطراف اصفهان ، گز ، بن و قمشه دلیرانه مقاومت میکردند . تلاش محمود برای تصرف این روستا ها بجائی نمیرسید تا اینکه او یک ایرانی پشت به وطن کرده بنام زبردست خان اصفهانی را مامور تصرف این دهات کرد . این سردار بی وطن باحفر نقب به داخل حصار موجب سقوط روستای گز شد . در روستای بن ، به انتقام کشتار ده گز ، مردم تمام اسرای افغانی منجمله برادر کوچک محمود افغان و پسر عمو و پسر خاله های او را گردن زدند . (سفر نامه کروسینسکی ، رویه های 58 و 59) . در یزد نیز مردم با گرفتن ابتکار عمل به دست خودشان تهاجم محمود افغان را ناکام ساختند .

در یزد محمود افغان به نحوی خجالت بار شکست خورد . او خودش را در راه آب پنهان کرد و به زحمت جان سالم بدر برد . (نقل از لکهارت ، رویه 238) . در تمام آن مدت یورش مردم صرفا بخاطر اشغال وطنشان توسط افغانها بود و هیچ نشانه ای از هواداری از سلسله صفوی بچشم نمی خورد .

جنايات افغان ها در ايران بيشتتر بخاطر تعصبات مذهبي بود . آخوندى بنام ملا زعفران به محض ورود به اصفهان ، مردم ايران را رافضى (شيعه مسلک) ناميده و گفت : تمامى اين مردم کافرنند ! به دستور او تمام قراء دولتى و اربابى و موقوفه که در چهل ستون نگهدارى ميشد به زاینده رود ريخته شدند . (سياست و اقتصاد عصر صفوى ، رويه 358) .

محمود به سپاهيانش مواجب نميداد و مى گفت : برويد فلان شهر را غارت کنيد . اين مواجب شماسست !

سنى هاى افغان ، شيعيان را در پائين ترين مراتب اجتماعى قرار داده بودند . با ورود يک افغان به جمعى ، تمام ايرانى هاى حاضر در مجلس بايد از جاى بر خيزند و پيش او ايستاده به ايستند . اگر سوارى افغان از محلى عبور ميکرد ، ايرانى ها بايد از اسب و چهارپاى خود پياده شده و دست به سينه به ايستند . (سفر نامه کروسينسکى ، رويه 70)

جنگ بين سنى ها و شيعيان در زمان صفويه و در دوره محمود افغان و هم چنين صدور شيعه توسط خمينى وژن ، روى انسانيت و آدمى گرى را سپاه ساخت . اگر اوراق تاريخ ما از حمله مغول سپاه است ، در اين سه دوره صفوى ، محمود افغان و جمهورى اسلامى به قير طعنه ميزند .

مقاومت مردم ايران در مقابل اين رعبت دون پايه افغان که اينک بر اريکه پادشاهى ايران تكيه زده است ، باعث شد که خيلى زود او خودش

را باخته ، روحیه اش سست و عقلش مختل شود . او به در و دیوار سلام میداد و اقدامات پزشکان افغانی برای درمان او بجائی نرسید . آنها به کشیشان ارمنی توسل جستند تا انجیل سرخ را بر سر محمود افغان بخوانند !!!! ارمنی ها نیز با مراسمی پرشکوه به قصر آمدند تا با خواندن ورد ، شاه افغان را معالجه کنند !!! سران افغان از درمان محمود قطع امید کردند . آنها اشرف افغان را بجای محمود بر تخت نشانندند . البته اشرف افغان سلطنت را بشرطی می پذیرفت که اول ، محمود را به قتل برساند . درباریان سر محمود را در بیست و شش سالگی و به هنگام خواب از تنش جدا کردند و پیش روی اشرف افغان نهادند . اشرف به قدرت رسیده ، اولین کارش تسویه اطرافیان بود . او ابتداء الیاس سر تیپ

محبوب محمود را کشت . نفر بعدی امان الله خان و تعداد زیادی از امرای محمود بود که همگی را به قتل رساند . اشغالگر افغان در جنگ با ترکهای عثمانی قراردادی بشرح زیر امضاء نمود : سلطان احمد سوم ، خلیفه مسلمین جهان است ! اشرف ، پادشاه ایران ! و کشورش ، وابسته دولت عثمانی است ! و در خطبه نماز های جمعه باید نامش پس از سلطان احمد بیاید !!!!! علاوه بر آذربایجان ، کردستان و لرستان ، خوزستان ، زنجان و قزوین و سلطانیه راهم به عثمانیها بخشید ! (تاریخ روابط خارجی ایران ، رویه 151) و (انقراض سلسله صفویه ، رویه 328) .

سلطان حسین ، پس از گذاشتن تاج شاهی بر سر محمود ، خود را در اتاقی در کاخ فرح آباد حبس کرد . با مرگ محمود ، باز این شاه نگون

بخت ما بود که برای بار دوم تاج شاهی را به سر اشرف افغان گذاشت و از این بیگانه اشغالگر خواست تا دخترش را بگیرد!!!!!!! (سفر نامه کروسینسکی ، رویه 317) . در اذای این دم جنبانی خفت بار ، اشرف مواجب شاه را چهار برابر کرد!!!! (منبع بالا) . بار دیگر روابط افغان های اشغالگر با دولت عثمانی بسردی می گراید . ترکها بنام حمایت از ایرانیان ، دست به ترفندی میزنند و همه جا شایعه می کنند که ما می خواهیم ، سلطنت را به شاه سلطان حسین بر گردانیم . وقتی این خبر به گوش اشرف افغان میرسد ، او سه تن را مامور قتل شاه سلطان حسین می کند . یکی از این سه تن ، فرهاد مهتر ، ایرانی خانه زاد و نوکر شاه سلطان حسین است که به حجره کوچک شاه در چهار باغ می رود و گردن شاه را میبرد و سر جدا شده او را برای اشرف افغان میبرد .

آیا روزی را خواهیم دید که ایرانی ، خنجر بر سینه ی ولی نعمت خود نکشد ؟

شاه سلطان حسین صفوی به قتل رسید ولی قصه غم انگیز دودمان صفوی تا به امروز ادامه دارد و تا زمانیکه سایه اسلام نکبت بار بر کشورمان گسترده باشد ، تیره روزی و بدبختی هم باقی میماند . طی چهار سال و نیم حکومت اشرف افغان ، ده ها هزارتن از مردم کشورمان جانشان را از دست دادند . زنان و کودکان مانند بردگان به فروش رسیدند . به موجب فتوای علمای سنی ، تجاوز به زنان ایرانی شیعه حلال اعلام شد . شهر ها و دهات ویران شدند . دزدان و راهزنان بیداد میکردند . افغان ها از ایرانیان می خواستند تا دختران جوان خود را

به اردوگاه های سربازان افغان بفرستند . آیا به راستی تفاوتی بین دیروز و امروز که دختران جوان مسلمان را به اردو گاه های تروریست ها برای جهاد نکاح می فرستند ، می بینید ؟

ایران صد پاره ، غم انگیز ترین روزهای خود را سپری میکرد . اصفهان و بخش مرکزی ایران در قلمروی اشرف افغان بود . آذربایجان و لرستان و خوزستان در اشغال ترک ها بود . تمام نواحی دریای خزر را روسها اشغال کرده بودند . هرات تحت تسلط ابدالی ها بود . در خراسان ملک محمود سیستانی داعیه حکومت داشت و کلات و ابیورد زیر قدرت نادر قلی افشار بود . در استر آباد و مازندران ، قاجار ها حکومت میکردند و جنوب ایران در تسلط شیوخ عرب بود .

با ظهور نادر و عملکرد برق آسای او ، خراسان از چنگ ملک محمود سیستانی رها شد . . گام بعدی نادر دفع ابدالی ها بود . نبرد کافر قلعه دفتر ابدالی ها را بست . اشرف افغان سپاهی به سرکردگی صیدل خان برای مصاف با نادر اعزام داشت که در مهماندوست بین دامغان و شاهرود از سپاهیان نادر شکست سختی خورد . اشرف افغان به تهران گریخت . در نبرد مورچه خورت کار افغانها تمام شده و اشرف افغان اشیاء قیمتی و زنان و کودکان را بر الاغ و اسب سوار کرده و بسوی قندهار فرار می کند . دربین راه و در سیستان او به دست یکی از سران عشایر بلوچ بنام عبدالله خان به قتل میرسد . (لکهارت ، نادر شاه ، رویه 62) . از هفتاد هزار خانواده افغانی ساکن ایران ، تنها 700 تن زنده ماندند که آنها نیز در طاعون سال بعد ، همگی مردند . (عالم آرای نادری ، رویه 123) .

نادر نه شاهزاده بود و نه سیاستمدار زاده . آموخته و مهارت هایش در پرتو قابلیت های شخصی و از نبوغ او سر چشمه میگرفتند . منش و

کردار های او ، هم چون رضا شاه بزرگ پا به پای حوادث روز مجال
بروز یافتند و مخرج مشترک هردو در وطن پرستی خلاصه میشد .
آغاز کارشان یکسان ولی پایان کارشان متفاوت بود .
این دو پادشاه میهن خواه ، گوهر آرمانهای ملی ملتی کهن را از اعماق
لجنزار های مذهبی به در آوردند .

در دید مردم ما نسبت به شناخت خادم و خائن ابهام بسیاری وجود دارد .
آنچه تا امروز بر ایرانیان گذشته ، نشان از یک واقعیت دارد و آن
احساسی عمل کردن و سوار شدن بر موج احساسات از پیش تنظیم شده
دشمنان ایران و ایرانی است که باعث شده مردم ما کاخ نشینی را رها
کرده و کوخ نشین شوند . عدم شناخت از خادم ، باعث شده که به راحتی
پشت اورا خالی و باعث سقوط و فرارش شویم و باز بخاطر عدم بینش، دشمن
آب و خاک خود را به قدرت رسانده و راه ویرانی میهن را نشانش دهیم .



نادر شاه افشار

نابغه بی باک نظامیکشور گشای آسیامرد کارزار.....
و در کنار این القاب ، گفته لکهارت را باید اضافه کنم : جای بسی تاسف
است که پیروزیهای بزرگ نادر به عوض اینکه سعادت مردم ایران را
تامین کند ، تلفات و خسارات فراوانی به ملت ایران وارد آورد .
نادر قلی خان افشار ، زمانی ظهور کرد که ایران صد پاره بود و عرق
وطن در پائین ترین میزان خود . تمامی ایرانیان، وطن را از دست رفته
میدانستند و چنان یاسی بر مردم مستولی بود که شرحش بسیار دشوار
است . اما روستا زاده دلیر ایرانی در آن ظلمت یاس و نومیدی
کارسازترین و بهترین راه را برای نجات ایران و ایرانی بر گزید .
**داستان نادر باید در ایران ویران امروز که کشور ما در
چنگال مشتی دستار بند تازی پرست اشغالگر گرفتار
شده تکرار شود . باید نادر را در میان کارگران نیشکر
هفت تپه جست . باید نادر را از میان کارگران فولاد
اهواز شناسائی کرد . شاید نادر ، راننده کامیونی است
که ماه هاست در اعتصاب بسر میبرد ؟ نادر آن معلم
میهن خواهی است که کلاس درس خود را تعطیل کرده
است . نادر شاید آن دانشجوی بابلی است که به
طرفداری از کارگران نیشکر هفت تپه فریاد اتحاد سر
میدهد ؟**

ما هزاران نادر داریم ، مهم این است که امروز مردم ایران با پیوستن به اعتصابات سر تا سری ، رژیم خونخواران دستار بند را به زیر بکشند و از شرایط مناسب جهانی که پیش آمده ، نهایت استفاده را ببرند .

نادر در 22 نوامبر 1688 میلادی در قلعه دستجرد به دنیا آمد . نام پدرش امامقلی بیگ بود . سلسله افشار یکی از اقوام ترک صحرا نشین و بخشی از سپاه اغوزخان بود (تاریخچه نادر شاه ، مینورسکی ، رویه های 8 و 9) . البته محمد کاظم مروی ، صاحب عالم آرای نادری ، طایفه افشار را ترکمان میداند . شاه اسماعیل ، بخشی از این قوم را به خراسان کوچ داد و آنها در ابیورد ساکن شدند . (منبع بالا) . آنچه در بررسی های تاریخی دستگیر میشود ، بر خلاف تاریخ نگاران صله بگیر ، این است که خانواده نادر چنان در فقر و گمنامی قرار داشتند که هیچ تملقی نمیتواند آنرا بیپوشاند .

محمد کاظم مروی در عالم آرای نادری می نویسد : نادر مورد توجه بابا علی بیگ ، حاکم ابیورد قرار داشت و به عنوان تفنگچی آقاسی مشغول خدمت بود . بخاطر ابراز لیاقت به اشیک آقاسی گری منصوب شد . نادر در دفع ترکمن ها رشادت های زیادی از خود نشان داد . این بخش از تاریخ کشورمان با ظهور رضا شاه بزرگ گره میخورد .

بابا علی بیگ که فتوحات مکرر نادر را می دید ، دخترش گوهر شاد را به نادر داد و او برای نادر دو فرزند بنامهای نصرالله و امامقلی به دنیا آورد .

برای بررسی به قدرت رسیدن نادر که شباهتی هائی با نحوه به قدرت رسیدن رضا شاه بزرگ دارد باید به زمانی بر گردیم که اصفهان در محاصره محمود افغان بود و شاه سلطان حسین و درباریان تصمیم گرفتند

که تهماسب میرزا ولیعهد را به قزوین فرستند و از طرفی دیگر صفی میرزا ، فرزند دیگر شاه را به کرمانشاه فرستادند . با اینکار شاهزادگان صفوی را حفظ و از آنها به عنوان کمک خارجی سود جستند . تهماسب میرزا با سقوط اصفهان ، خود را بنام شاه تهماسب دوم شناسائی می کند . صفی میرزا در کرمانشاه موفق میشود ، قوای عثمانی را از همدان بیرون براند ولی شوربختانه با توطئه هم میهنان لر تبار خود به قتل میرسد .

محمود افغان پس از فتح اصفهان ، لشگری برای دفع شاه تهماسب دوم به قزوین می فرستد ولی تهماسب که توان مقابله را نمی بیند ، به آذربایجان می گریزد . شاه تهماسب دوم سفرائی به دربار عثمانی و روس می فرستد و خواهان کمک از آنها میشود !! پیشنهاد او مبنی بر واگذاری تمام نواحی دریای خزر به شوروی ، شامل گیلان ، مازندران ، شیروان و داغستان و استر آباد و غرب کشور به عثمانی ، مورد توجه روس ها و ترکها قرار نمی گیرد ، چون آنها طبق قرار دادی که بین خود بسته بودند این نواحی را اشغال کرده بودند . آذری ها علیرغم رنجشی که عامل اصلی آن دین بازی شاهان صفوی بود ، به خودی روی خوش نشان دادند و از شاه تهماسب دوم حمایت کردند . با قتل محمود افغان ، شاه تهماسب به تهران آمد . در این میان نادرقلی افشار و فتحعلی خان قاجار به او پیوستند . در دفع ملک محمود سیستانی که در خراسان یکه تازی میکرد ، تهماسب دوم ، نادر را به همکاری دعوت کرد و در دامغان طی ملاقات با او ، عنوان معاون فرمانده کل قوای ایران را به او داد .

در کتاب عالم آرای نادری ، رویه 66 می خوانیم : چون شاه تهماسب دوم از زیاده روی های فتحعلی خان قاجار که سودای پادشاهی داشت ،

ناراضی بود ، ماجرا را با نادر در میان گذاشته و نادر فتحعلی خان را به قتل میرساند . جمس فریزر در کتاب تاریخ نادر شاه افشار ، رویه 64 به مسئله قتل فتحعلی خان دقیق تر نگاه کرده است : به موجب اغتشاشی که فتحعلی خان در سپاه به وجود آورده و حقوق سربازان را نمیداد ، موجب فرار و نارضایتی آنها را پیش آورده بود . همین مسئله باعث مرگش شد . با کشته شدن فتحعلی خان ، قشون او به استر آباد عقب نشینی کردند . با مرگ فتحعلی خان ، نادر سپهسالار کل ارتش شاه تهماسب شد . نادر برای سرکوب ملک محمود سیستانی به خراسان می‌رود . طبق معمول !!! با خیانت اطرافیان ملک محمود و شخصی بنام پیر محمود که فرمانده کل قوای ملک محمود بود ، دروازه نوغان مشهد گشوده میشود و سپاهیان نادر وارد شهر میشوند . (نادر شاه ، لکهارت ، رویه 39) . سئوالی اینجا مطرح میشود : آیا به راستی امیران کشور ما ، قره باغی و فر دوست ، که در راس بلند پایه ترین مقام های ارتشی قرار داشتند ، از تاریخ میهن خود بی اطلاع بودند ؟ آیا در تمام موارد مزد خیانت را نمی دانستند که چیست ؟

ملک محمود و برادرش به امام رضا پناه بردند و خیالشان راحت بود که کسی حرمت امام تازی را نمی شکند ، ولی این بار نادر به این تقدس پایان داد . آنها را از داخل حرم بیرون کشیده و اعدام نمود .

قدرت روز افزون نادر ، شاه تهماسب را به وحشت انداخته بود . شاه صفوی در قوچان به توطئه چینی علیه نادر پرداخت . اطرافیان و مشاوران او در این امر ، نقش عمده داشتند . در این میان ماجرای عشقی دختر سام بیک قوچانی (خوبشانی) نیز کار ساز بود . این دختر که نامزد نادر بود ، مورد توجه شاه تهماسب قرار گرفت و از او

خواستگاری کرد . برای آوردن دختر از شیروان ، 300 تن از اطرافیان شاه از قوچان بدان سوی میروند که نادر راه را بر آنها بسته و بسیاری از آنها را می کشد . (عالم آرای نادری ، رویه های 75 تا 79) . نادر بلافاصله با این دختر عروسی می کند . شاه صفوی بازی را می بازد . نادر برای تصرف هرات و دفع ابدالی ها آماده میشود که شاه صفوی ، حمله به اصفهان را خواهان است . مشاوران بی بینش تهماسب دوم سعی بر افزایش تنش بین شاه و نادر دارند . شاه بی خرد صفوی تحت نفوذ اطرافیان به حاکمان خراسان پیام فرستاد تا فرمانهای نادر را به کار نیندند . نادر وقتی به سبزوار رسید ، با درهای بسته شهر مواجه شد . سبزوار به راحتی به تصرف نادر در آمد . تصمیم نادر برای سرکوبی ابدالی ها پیش از حمله به اصفهان ، نشان از ارزیابی درست او از اوضاع بود . الهیار خان و ذوالفقار خان ابدالی در جنگ با نادر شکست میخورند . شاه صفوی می خواهد تا الهیار خان را بکشد که نادر مانع میشود . حرکت اشرف افغان بسوی خراسان از دید نادر مخفی نمانده و اوست که الهیار خان ابدالی را در پست حکومت هرات ابقاء می کند .

سپاه اشرف افغان در مهماندوست دامغان از نادر به سختی شکست میخورد . (29 سپتامبر 1729 میلادی) . اشرف 12 هزار تن از سپاهیان خود را از دست میدهد . نوشته های ژان اوتر در سفر نامه اش که در رویه 124 آن انعکاس یافته از طرفی موجب شرمساری و از

سوئی غرور انگیز است : افغان ها که به شکست دادن ایرانیان عادت کرده بودند ، ایرانیان را مردمی بی مقدار ، بی ارزش و خوار می شمردند . آنها در نبرد مهماندوست بخود وعده یک پیروزی ساده را میدادند ، آنها نمیدانستند که ایرانیان تحت فرمان نادر ، دیگر آن

ایرانی‌هایی نیستند که به فرمان سرداران بی غیرت و خائن رهبری می شدند .

به ابتکار نادر ، شاه تهماسب دوم پیکی به قسطنطنیه فرستاد و از سلطان عثمانی خواست تا تمام شهر های تصرف کرده را پس بدهد . نادر به دنبال اشرف افغان بود که در سمنان مجبور به توقف شد و آن بازی احمقانه اعمال قدرت از سوی شاه بی خرد صفوی بود که منجر به کشته شدن بیش از سه هزار تن از رجال اصفهان شد . این مدت به اشرف مجال داد تا به اصفهان برگشته و دست به آن کشتار بزند . (نادر شاه ، لکهارت ، رویه 54) . اشرف افغان دست کمک بسوی ترکها دراز می کند و سلطان احمد سوم به او پاسخ مثبت میدهد . این سپاه با لشگریان اشرف در مورچه خورت اصفهان آماده مقابله با ارتش نادر میشوند .

در این جنگ ، پیروزی با نادر بود . نادر با بینش ژرف خود وبخاطر باز نشدن جبهه جنگ عثمانیها علیه او ، تمام سربازان ترک اسیر شده را آزاد کرد . این اقدام نادر را با عملکرد ناجوانمردانه خمینی در سال 57 که به امیران خودی و عده آقائی داد و سپس در پشت بام مدرسه علوی تمامی آنها را به گلوله بست مقایسه کنید .

روزی که خمینی به قدرت رسید ، اطرافیان او شروع به غارت و چپاول اموال باقی مانده از سران پهلوی کردند و این غارت به مردم عادی کشیده شد که تا امروز ادامه دارد . نادر وقتی غارت اردوی افغانها را دید . دستور داد تا غارتگران عمده را اعدام کنند . اینکار او از آن نظر بود که قبلا غارت را قدغن کرده بود . اگر بعد ها نظم و انضباط را در ارتش نادر شاه می بینیم ، مدیون سیاست های درست این شاه بود .

اصفهان به دست نادر تسخیر میشود و شاه تهماسب دوم از تهران به

اصفهان میرود . کاخ فرح آباد که ویران شده مورد دیدار شاه قرار میگیرد . در کاخ پیرزن خدمت کاری شاه را در آغوش میگیرد که معلوم میشود ، او مادرشاه بوده که در تمام دوره تسلط افغانها خود را خدمتکار معرفی تا از مرگ نجات پیدا کند (نادر شاه ، لکهارت ، رویه 56) . شاه تهماسب ، خواهر بزرگ خود را به عقد نادر در می آورد و خود بر تخت سلطنت می نشیند . اعتماد به نفس به ایرانیان بر میگردد . اشرف افغان در فرار بسوی قند هار در سیستان و بلوچستان کشته میشود .

ارسال سر بریده شده اشرف افغان به اصفهان ، فتح نامه ایرانیان بر افغانه بود . نادر پیکی به دربار محمد شاه گورکانی از سلاطین هند می فرستد و از او می خواهد تا به فراریان افغان پناه ندهد . او ابتداء شوشتر ، دزفول ، خرم آباد و بروجرد را آزاد می کند ، سپس متوجه نهاوند شده و ترکان عثمانی اشغالگر را سرکوب می کند . عبدالرحمان پاشا سردار ترک ، همدان را تخلیه کرده و به سنندج فرار می کند . نادر در سال 1143 هجری وارد تبریز میشود . ورود نادر به تبریز مقارن با خلع ید سلطان احمد سوم توسط سپاهیان ینگلی چری ترک و جایگزینی سلطان

محمود پنجم بجای او میشود . نادر از ضعف دولت عثمانی برای پس گرفتن شهرهای اشغالی می خواهد سود ببرد که خبر هجوم ابدالی ها به مشهد ، او را از این فکر باز میدارد . ابدالی ها در هرات شکست خورده و نادر برادرش ابراهیم خان را مسئول هجوم ابدالی ها دانسته و در جمع به او 22 ضربه شلاق میزند . (عالم آرای نادری ، رویه 161) .

شاه تهماسب دوم که از افزایش قدرت نادر به هراس افتاده بود ، تصمیم میگیرد تا که شخصا با عثمانی ها برای پس گرفتن شهر های اشغالی

بجنگد . سپاه 18 هزار تنی او پس از ورود به تبریز ، با عزل حاکمی که نادر گمارده بود ، عازم ایروان شد . ایروان به محاصره در می آید ولی آذوقه سپاهیان تهماسب پس از 18 روز محاصره شهر تمام میشود . شاه به ناچار به سلطانیه میرود . شاه جدید عثمانی ، احمد پاشای بغدادی را مامور جنگ با شاه تهماسب صفوی می کند و در جنگ کردخان یا قوریجان نزدیک همدان ، تهماسب با 5 هزار تلفات به اصفهان می گریزد . سپاهیان عثمانی تا ابهر راه تصرف خود در می آورند . سردار دیگر ترک ، علی پاشا حکیم اوغلو از ایروان به آذربایجان هجوم برده و تبریز ، مراغه و رضائیه را اشغال می کند . شاه بی کفایت و ابله صفوی به موجب معاهده ننگینی ، تمام ولایات قفقاز تا رود ارس را به ترکها میدهد و از طرفی با عقد قرارداد دیگری با روس ها تمام ولایات ساحل جنوبی دریای خزر را به روسها واگذار می کند . اخبار وقتی به نادر میرسد ، او با خشم و نفرت هر دو را باطل دانسته و بسوی گرگان حرکت می کند . روسها گیلان را بدون جنگ تخلیه می کنند . نادر به شاه تهماسب پیام میدهد ، سپاهیانش را به حوالی قم بفرستد تا شهر های اشغالی را از ترکها پس بگیریم . شاه ابله صفوی به نادر دستور میدهد به اصفهان بیا و در مورد قرار داد من اظهار نظر نکن !! نادر به اصفهان میرود و در هزار جریب خیمه میزند . او ضیافتی ترتیب میدهد و از شاه دعوت به شرکت در آن جشن می کند . وقتی شاه مست میشود و فریاد می زند خوانندگان و نوازندگان خراسانی را حاضر کنید ، نادر میگوید : شما طایفه بی عاقبت ، بسکه با بندگان اعلی (شاه تهماسب) به لهو و لعب اشتغال نموده اید ، از ما پسران ماه سیما و دختران خورشید لقای خراسانی مطالبه می نمائید ؟ چنانچه امور شاهی از این فرد ساخته نیست ، پا پیش بگذارید و تاج و جقه پادشاهی از وی گرفته و به من تسلیم کنید

. (عالم آرای نادری ، رویه 231) . حسن علی خان معیر باشی ، محمد خان بلوچ ، میر ابوالقاسم کاشی و محمد علی خان غلام از شاه می خواهند تا مهر و جقه را تسلیم کند ، چون از پادشاهی خلع شده است . (تاریخ ایران ، شاملوئی ، رویه 685).

شاه تهماسب دوم مدتی در مشهد ، نیشابور و سبزوار زندگی کرد و در سال 1154 هجری به دستور رضا قلی میرزا با تمام فرزندانش به قتل رسید . نادر تحت عنوان نایب سلطنه ، بر تخت شاهنشاهی ایران نشست .

آغاز جنایت !

بجرات میتوان گفت : آن اندازه که خون ایرانی به دست ایرانی ریخته شده ، هیچ قدرت خارجی اینکار را نکرده است . به جرات میتوان گفت آن اندازه که ایرانی دست به فریب خوردنش شاهکار است ، در کمتر ملتی میتوان آنرا دید . وقتی نادر سرگرم جنگ با عثمانی ها بود ، محمد خان بلوچ ، از بلوچ های اردوی محمود غلجه زائی ، با شایعه مرگ نادر طوایف بختیاری ، قشقائی و مردم دشتستان و اعراب جنوب ایران را با خود هم آهنگ می کند . محمد خان بلوچ با دست گذاشتن برباور مردم سنی و همراه کردن آخوند احمد مدنی رهبر سنی های بندر عباس و مردم فارس با خود ، بلوا را به وجود آورد . (نادر شاه ، لکههارت ، رویه 173)

نادر از بغداد خود را به لرستان میرساند . خبر می آورند که مردم هویزه و شوشتر برای محمد خان بلوچ آذوقه تهیه می کنند . نادر قلعه هویزه را محاصره می کند . بخاطر خیانت شاهسون های ساکن قلعه ، دروازه گشوده میشود و قتل عام شروع میشود . سربازان نادر ضمن

کشتار به هیچ زن و دختری رحم نمی کنند (عالم آرای نادری ، رویه 343) . در شوشتر با وجودی که مردم مقاومت نکردند ، نادر تمام سران شهر را گردن زد . سربازانش بلائی را که بر سر زنان هویزه آورده بودند ، در مورد زنان شوشتر هم اعمال کردند . (جهان گشای نادری ، رویه 223) و (تاریخ پانصد ساله خوزستان ، احمد کسروی ، رویه 134) . نادر ، محمد خان بلوچ را در گردنه شولستان به سختی شکست میدهد ، اما او فرار کرده و به جزیره کیش می رود . نادر با گرفتن کشتی از انگلیسی ها و هلندی ها ، جزیره کیش را محاصره و محمد خان بلوچ دستگیر و به اصفهان فرستاده میشود . آخوند احمد مدنی هم توسط تهماسب خان جلایر ، سردار نادر به قتل میرسد . در اصفهان ، محمد خان بلوچ را ابتداء کور و سپس در میدان نقش جهان پوست از تن او مثل گوسفند بر می کشند ! (عالم آرای نادری ، رویه های 367 و 368) .

البته ژان اوتر در سفرنامه خود ، رویه 132 می نویسد : محمد خان را که کور کردند ، او در زندان خود را حلق آویز کرد . پس از خاموش کردن این فتنه ، نادر در تمام جنگهایش پیروز میشد . سلطان عثمانی برای جبران شکست های سختی که از نادر خورده بود ، خواست به داغستان لشگر کشی کند . ترکها میبایستی از خاک روسیه عبور کنند که این کار با مخالفت روسها همراه بود . این تصمیم عثمانیها باعث شد تا زمینه جنگ روسیه با عثمانی فراهم شود . (نادر شاه ، لکهارت ، رویه 129) . شرایط پیش آمده از هر نظر به نفع نادر بود . دو معاهده گنجه و ارض روم ، اولی با روس ها و دومی با ترکها ، موجب شد تا تمام اراضی اشغال شده در زمان صفوی به ایران باز گردانده شوند . در دشت مغان تمام شرایط برای احراز پادشاهی نادر مهیا شد . در بین شرکت کنندگان تنها آخوند میرزا ابوالحسن ملا باشی ، تمایل خود را به خاندان

صفوی ابراز نمود که بلافاصله در حضور نادر طناب بگردنش انداختند و او را خفه کردند . (عالم آرای نادری ، رویه 455) . نادر شاه میشود و نخستین شرط خود را مطرح می کند : **شیعه و سنی اختلاف خود را کنار بگذارند ، شیعیان مانند اهل سنت هر یک امامی را پیروی کنند .**

با این شرط ، به حیات 228 ساله شیعه و سنی کشی پایان داده میشود . نادر تمایلات مذهبی نداشت و پیشنهاد او معطوف به خواست های سیاسی او بود .

ارتش نادر شاه

نبوغ نادر در امر سازماندهی نظامی و آمادگی روحی مردم ایران پس از دو سده خفت و خواری و برادر کشی بخاطر سیاست های احمقانه شاهان صفوی ، باعث شد که ارتش نادر به مقام بلندی دست یابد که مورد توجه جهانیان قرار گیرد . سربازان ارتش نادر ، که حس میهن خواهی در آنها تبلور یافته بود ، استعداد بالقوه خود را در پرتو مدیریت و نظم نادری آشکار ساختند . وقتی ارتش نادر را با سپاه پاسداران امروز مقایسه می کنیم ، متوجه اختلاف فاحش بین این دو میشویم . سران سپاه که از بیخ و بن فاقد دانش نظامی هستند و کارشان تنها چاپیدن کشور و مردم ماست . سپاهی که در آن نظم و انضباط وجود ندارد و تنها چیزی که در افراد آن به چشم نمی خورد عرق وطن است . سپاهی که پاسداران آن با کوهی از پشم در صورت ، یقه های چرکین و بدنی که ماه هاست رنگ حمام بخود ندیده ، با یک باور و هدف که همانا حفظ مقام رهبری و ولایت فقیه بوده و پاسداری از سرحدات و مرز های میهن برایشان مهم نیست ، تشکیل

شده است . نادر با انتخاب سرباز از میان سرزمین های مغلوب و در کنار هم قرار دادن سنی و شیعه توانست به وحدت ملی که شاهان صفویه آنرا از بین برده بودند دست یابد . کاری که جمهوری اسلامی با تبعیت از اجداد خود در سلسله صفویه صورت داد و با شرکت ندادن سنی ها ، اذیت و آزار دراویش ، ارمنی ها ، آسوری ها ، یهودیان ، مسیحی ها و زرتشتیان و قتل عام بهائی ها وحدت و انسجام ملی را گرفت . جمهوری اسلامی حتی به طرفداران پر و پا قرص خود ، یعنی جبهه ملی و نهضت آزادی و جاما و هم رحم نکرد

جسم فریزر در کتاب تاریخ نادر شاه افشار و مختصری از تاریخ سلاطین مغول در هند ، رویه های 104 . 105 می نویسد : یک تن از سپاهیان نادر پیاده نبود ، همه سواره و مسلح بودند . در وقت جنگ تفاوت بین آقا و نوکر دیده نمی شد . همه جنگی ، متهور و ثابت قدم بودند . زنان هم در وقت حرکت با سربازها تفاوت نداشتند . آنها کمر ها بسته و چکمه در پا مثل مردان بودند . دکتر رضا شعبانی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه ، رویه 113 می نویسد : ارتش نادری در تمام موارد به شخص شاه وفادار بود . عامل این وفاداری ، انضباط شدید نظامی حاکم بر اردوی نادری و اعتمادی بود که سران ارتش به

شخص نادر داشتند . نکته بعدی را باید در آشتی بین شیعیان و سنی ها
ی ارتش دنبال کرد . باید اظهار داشت که ارتش نادری و افراد آن از
مرفه ترین و ممتاز ترین مردمان تشکیل یافته بود .

این نادر بود که پس از تصرف بحرین که در زمان شاه سلطان حسین به
اشغال شیخ جبار هولہ ای در آمدہ بود ، ب فکر ایجاد نیروی دریائی افتاد (
نادرشاه افشار ، لکھارت ، رویہ 151) .

سرکوب بختیاری ها به سرکردگی علیراد خان توسط نادر ، بخش های
تاریک و هولناکی از زندگی نادر را تشکیل میدهد. علیراد خان ، مثل
محمد خان بلوچ هدفهائی چون او در سر می پروراند . مخفیگاه علی
مراد خان در منطقه تروک که دارای کوه های صعب العبوری است قرار
داشت .

سرهنگان نادر ، غار محل اختفای علیراد خان را محاصره می کنند .
علیراد خان ابتدا زنان و فرزندان خود را می کشد و سه روز مقابل
سپاهیان نادر می جنگد و آنگاه تسلیم میشود . نادر حکم می کند که گوش
، بینی و دست و پاهای علیراد خان را بریده و قطع کنند . چشمان او را
از حدقه خارج کنند و سینه و سایر اعضای بدن او را پاره پاره کنند و
سپس به مادر پیر علیراد خان میگوید : فرزندت را به تو بخشیدم !!)
عالم آرای نادری ، رویہ های 475 و 476) .

نادر برای فتح قندهار که تحت سلطه حسین خان ، برادر زاده محمود
افغان قرار داشت ، هشتاد هزار سپاهی را راهی آن دیار نمود . تامین
هزینه این سپاه باعث شد تا بسیاری از شهر ها دچار مزیقه مواد غذائی
قرار گیرند و کرمان تا هشت سال دچار قحطی شد . (نادر شاه افشار ،

لکهارت ، رویه 156) .

شوربختانه تا امروز ، کمتر کسی را یافته ام که تاریخ ایران را همزمان با مسائل ژئوپولیتیکی و مطالعه روابط جغرافیائی هر زمان مورد بررسی قرار دهد . چگونه ما میتوانیم حرف از هویت ملی بزنیم ، زمانیکه شهر های ما روزانه توسط بیگانگان اشغال شده باشد ؟ برای مثال در زمان صفویه ، شهر تبریز چند بار اشغال و آزاد شد ؟ چرا هیچ یک از پژوهشگران ما آنطور که بایسته است به جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک نپرداخته اند ؟ آیا هویت ملی به جغرافیای سیاسی ما ارتباط ندارد ؟ به سرزمین هائی که در دوران صفویه ، قاجاریه و چشم پوشی از سهم دریای خزر در زمان دستار بندان اشغالگر تازی پرست امروز ندارد ؟ دو رویداد بزرگ و پر اهمیت تاریخی در چهل سال گذشته مسئله هویت را برای ایران و پیش روی ایرانیان مطرح ساخته است . نخست یورش دگر باره تازیان و پیدا شدن سر و کله آدمخواران جمهوری اسلامی به سر کردگی خمینی وژن و فرو ریختن نظام جهانی دو قطبی در دهه 1990 میلادی که منجر به از میان رفتن موازنه ژئوپولیتیکی در جهان سیاست شد . فرو پاشی کشورهای چوون شوروی ، یوگسلاوی و چکسلواکی و پیدا شدن کشورهای جدید در اروپای شرقی ، آسیای مرکزی و قفقاز در همسایگی کشورمان ایران . با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و تبعیت رهبر آن از شاه اسماعیل صفوی برای گسترش شیعه و دادن هویت اسلامی به مردم ایران تا دسامبر 2017 ادامه داشت . از آن تاریخ تا امروز مردم ما مشابه زمان نادر به میهن روی آورده و به دستار بندان اشغالگر تازی پرست پشت کرده اند . از آن زمان ما شاهد یک رخداد بزرگ ملی هستیم . چتر گسترده هویت ملی

اینک هویت های قومی را زیر پوشش خود قرار داده . امروزه آذری ، کرد ، لر ، بلوچ ، خوزی و خراسانی ، گیلک و مازندرانی ، بختیاری و کرمانی و فارسی و پارسی همه مردمان ایرانند . امروز ترفند آخوند نابکار و حزب خائن توده خنثی شده است . امروز میلیونها ایرانی مهاجر در تمام دنیا ، جنبه های پر ارزشی از هویت ملی ایرانیان را به جهانیان نشان داده اند .

شوربختانه در سال 1979 میلادی بر اثر سیاست های نابخردانه جیمی کارتر و مشاورانش که ترس از کمونیست ریشه در آن داشت ، نظام پادشاهی محمد رضا شاه پهلوی فرو ریخت و ده سال بعد که با فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی این خطر رفع شد ، مابقی زمامداران آمریکائی توجهی به خطر صدور شیعه نکردند ، تا اینکه زمامداران مغز فندقی جمهوری اسلامی منطقه و دنیا را در آشوب و ترس فرو بردند . بی لیاقتی و حماقت سران جمهوری اسلامی برای صدور شیعه باعث شد تا از عبور لوله های نفتی و گازی ایران در دریای خزر ، قفقاز و آسیای مرکزی جلوگیری شود ، سهم دریای خزر به 11 درصد برسد . در جنوب و عراق ، روابط ایران با کشور های همسایه دچار تشنج شود . با دخالت های خمینی وژن در اوضاع داخلی عراق ، جنگ خانمانسوز هشت ساله پیش آید . امارات متحده عربی ، خود را مالک جزایر ابو موسی و تنب بزرگ و کوچک بداند . صدور شیعه در پاکستان باعث شد تا سنی های آنجا دست به شیعه کشی بزنند . ظهور طالبان و داعش و کشتار کردهای عراق توسط ترکها که خطر تجزیه کردستان را پیش آورده ، باید مورد بررسی جدی قرار گیرد . به راستی چه شباهت حیرت انگیزی بین دودوره از تاریخ ما وجود دارد .

آیا عملکرد آخوند ها تا این لحظه وحدت و هویت ملی ما را بخطر نینداخته است ؟

قند هار دارای برج و باروی بسیار محکمی بود . سلاطین هند ، اورنگ زیب و داراشکوه مبالغ هنگفتی صرف این استحکامات کردند . وقتی محاصره قند هار طول کشید ، نادر با نبوغ نظامی خود که آنرا بعدها در آغا محمد خان قاجار هم دیدیم ، دستور به ساختن شهری بنام نادر آباد در کنار قندهار داد . آغا محمد خان قاجار در محاصره کرمان بخاطر پیش آمدن زمستان و اینکه مردم کرمان فکر میکردند ، زمستان سخت آنجا ، شاه قاجار را مجبور به عقب نشینی می کند ، شهر جدیدی در کنار کرمان ساخت .

نادر فرمان حمله به قند هار را در روز 22 ذی القعدة 1150 هجری صادر کرد . از روز حمله تا سقوط قندهار یکماه طول کشید . به دستور نادر تمام برج و باروی قند هار را ویران کردند و اهالی آنرا به نادر آباد کوچاندند .

سیاست های درست نادر با دولت عثمانی باعث شد تا سنی و شیعه کشی باب نشود .

نادر در راه هندوستان !

جواهر لعل نهرو در کتاب کشف هند ، رویه 453 می نویسد : برای نادر تصرف دهلی خیلی آسان بود ، زیرا حکمرانان دهلی ، بیکاره ، زنباره و شهوت پرست بودند و به امور جنگی عادت نداشتند . نهرو عقیده دارد که عامل جدائی افغانستان از هند ، حمله نادر به هندوستان بوده است . (منبع بالا ، رویه 454). پیش از آن نوشتم که نادر چند بار از سلاطین هند

خواستہ بود تا به افغانها پناه ندهند و این بهانه ای شد برای حمله به هندوستان .

طبق معمول !!! دو تن از زمامداران مشهور هند ، سعادت خان و نظام الملک ، نایب السطنه دکن به نادر نامه نوشته و او را به تصرف هندوستان ترغیب کردند . سپاه نادر از راه قرا باغ بسوی غزنین حرکت نمود . فرماندار غزنین فرار کرده و به کابل می‌رود . بزرگان غزنین تا قرا باغ به استقبال نادر می‌شتابند و خود را تسلیم می‌کنند . ناصر خان فرماندار کابل هم گریخته و به پیشاور می‌رود . کابل به راحتی تسلیم میشود . در حمله به پیشاور ، ناصر خان اسیر میشود .

قتل سقیر نادر در جلال آباد بهانه آخرین را به نادر برای حمله به هندوستان میدهد . نادر در پیشاور است که خبر مرگ برادرش ، ابراهیم خان ، سپهسالار آذربایجان به دست لزگی ها را به او میدهند . لزگی ها به مسئولان تبریز میگویند : اگر شانزده تن از سران ما که در زندان سنگی تبریز اسیرند ، آزاد شوند ، ما جسد ابراهیم خان را تحویل میدهیم . جواب مسئولین منفی بود . لزگی ها بوسیله یک عامل نفوذی خود ، شانزده تن را فراری داده و جسد ابراهیم خان را وارونه به درختی آویزان و آنرا می‌سوزانند . (عالم آرای نادری ، رویه 677) . وقتی خبر فتح پیشاور به محمد شاه گورکانی رسید ، او با لشکر 200 هزار تنی خود بسوی نادر شتافت . در ترکیب سپاه شاه هند ، دو هزار فیل و 3 هزار عراده توپ وجود داشت . نادر قسمت اعظم سپاه خود را برای مقابله با هندیان اعزام می‌کند و خود بسوی لاهور می‌رود . وزیر آباد ، ، یمین آباد و پنجاب و لاهور به تصرف نادر در آمد . با سقوط لاهور بفرمان نادر ، سپاهیانش کوچکترین تعدی به جان و مال مردم روا نداشتند . (عالم آرای

نادری ، رویه های 697 و 698) . نادر بسوی کرنال رفته و راه آذوقه
رسانی به ارتش هند را مسدود می کند . نبرد تاریخی نادر و محمد شاه
گورکانی در شمال دهلی ، در محلی بنام کرنال رخداد . در این نبرد بود
که نادر برای فرار فیل های جنگی از شتر با بارنفت و قیر سود جست .
وقتی فیل های ارتش هند ، شترهائی آتشین را دیدند ، به عقب برگشته و
سنگر های مقدم محمد شاه گورکانی را ویران ساختند . (تاریخ ایران ،
حبیب الله شاملوئی ، رویه 708) . سردار ایرانی محمد شاه گورکانی (
سعادت خان نیشابوری) اسیر نادر میشود . به پیشنهاد این سردار اسیر
شده ایرانی ، نادر متقاعد میشود که به دهلی لشکر کشی کند . دهلی
سقوط می کند و خزانه محمد شاه گورکانی توسط نادر غارت میشود .
تخت طاووس ، یاقوت های دریای نور و چشم حور و گوهر های گرانبها
ی کوه نور و ارلو نصیب نادر میشود . نادر 60000 جلد از کتابهای
خطی هندیان را با خود به ایران آورد و به آستان قدس رضوی و کتابخانه
شاهی تهران سپرد . (تاریخ اجتماعی ایران در عهد افشاریه ، رویه 97
) . نادر با غارت هندوستان ، سه سال مردم ایران را از پرداخت مالیات
معاف کرد . (تاریخ نادر شاه افشار ، جمس فریزر ، رویه 122) . شایعه
کشته شدن نادر و بلوای هندیان ، باعث وقوع یکی از تراژدی های عالم
شد . قتل عام اهالی دهلی توسط نادر ، از تاریکترین اوراق تاریخ کشور
ما بشمار میرود . ظرف 6 ساعت ، مردمانی که از بازار صرافان دهلی
تا عید گاه قدیم که نزدیک ده کیلومتر مسافت دارد زندگی میکردند ، قتل
عام شدند . شاه هند از نادر درخواست منع کشتار میدهد و نادر بلافاصله
حکم میدهد

که کشتار متوقف شود . لکه هارت میگوید : اجرای این حکم در بحبوحه

کشتار ، یکی از شگفتی های جهان است . نادر ، محمد شاه گورکانی را در سلطنت هند، ابقاء می کند و طی مراسمی، تاج شاهی را بر سر او میگذارد . نادر بسوی ایران باز میگردد .

نادرشاه افشارپس از 58 روزتوقف دردهلی باکاروانی از غنائم تاراج کرده بسوی ایران حرکت کرد. نادر تنها دو ماه باقی داشت تا در قوچان عمر 53 ساله اش پایان یابد .

طبق رسم شوم و نامردمی سلاطین مختلف در کشورمان مبنی بر آنکه ، هر حکومتی که سقوط می کند ، حکومت بعدی سعی بر محو اقدامات آن دارد ، نادر شاه هم از این قاعده مستثنی نبوده و با دست یابی به قدرت به محو آنچه از سلاطین صفویه بجا مانده بود ، اقدام نمود . در گام نخست ، او به تغییر لباس مردم پرداخته و از ملت می خواهد که لباس ترکی بپوشند و هر ابنیه ای که نام شاه عباس دارد خراب کنند . در مرحله بعدی تغییر سکه بود . بسیار از مردم ایران گوش و دماغ خود را از دست دادند ، چون بجای سکه نادری گفته بودند سکه عباسی !! (تاریخ اجتماعی ایران ، دکتر شعبانی ، رویه 442) اقدام نخست نادر در تخریب بنا هائی که نام شاه عباس دارد در شکلی دهشتناک در جمهوری اسلامی بشکل تخریب کامل مقبره رضا شاه بزرگ ، سیمان اندود کردن طاق بستان و بیستون تلاش بی ثمر در راه تخریب تخت جمشید تجلی می کند . در اینتر نت سالهاست که تصویری از نادر وجود دارد و نوشته ای را منصوب به او کرده اند که میگوید: هر آخوند را دوبار باید اعدام کرد !



در برخورد نادر با مبلغین شیعه هیچ شکی نیست . او بود که به شیعه و سنی کشتی پایان داد . عبدالعظیم رضائی مولف تاریخ ده هزار ساله ایران در جلد چهارم کتاب خود که در زمان جمهوری اسلامی توسط انتشارات اقبال چاپ شده در رویه 36 می نویسد : ایرانیان از همان آغاز کار نادر از او ناراضی بودند ، چون او در بر انداختن مذهب شیعه و جلوگیری از آداب و رسوم و مراسم دینی شیعیان (سینه ، زنجیر و قمه زنی) سعی بلیغ داشت . این تاریخ نگار ، هیچگاه شرف و نیوند انسانی خود را قاضی قرار نداد که چگونه ملتی 228 سال بخاطر دشمنی بین شیعه و سنی پاره پاره شوند و آن زمان که کسی چون نادر به این بازی خون آلود پایان دهد از در نارضایتی با او در آیند ! از دید این تاریخ نگار جمهوری اسلامی ، حکومت نادر صرفاً یک نظام لشکر کشی بیش نبود . نادر با مردم ایران ارتباط نداشت (منبع بالا ، همان رویه) . درد بزرگی است که ما ایرانیان در تمام زمینه ها ، چه تاریخ سیاسی ، اجتماعی و هنر

تاریخ نگار متعهد و بی طرف نداریم . قلم ما با میزان پولی که میدهند چرخیده و تاریخ نگار به راحتی شرف و شعور خود را می فروشد .

نادر در مرو مرتکب اشتباهات سیاسی بسیاری شد . در نخستین اقدام ، حاکم مرو ، محمد رضا خان قرخلو را عزل کرد و شاه قلی خان بیک را بجای او منصوب داشت . او در مرو هفت تن از زبده ترین ، کار آمد ترین روسا و سر کردگان این شهر را با بهانه های بی ارزش به قتل رساند . مسئول جمع آوری محصولات دیوانی ، رحمان قلی سلطان دومین قربانی نادر بود . سومین تن ، میر شکار پسرش رضا قلی میرزا ، رحیم سلطان بود . نادر سپس سلیمان بیک و عینل بیک را که از سران سپاه او بودند به قتل رساند . محمد کریم بیک چگنی ، قراول باشی مرو و عبدالله بیک که نیابت بیگربیکی مرو را داشت ، توسط نادر به قتل رسیدند .

فکر انتقام و کین خواهی از مردم داغستان ، همواره فکر نادر را مشغول میکرد . لشکر کشی به داغستان در بهار 1154 هجری آغاز گردید .

سپاه نادر از راه های جنگلی مازندران به پیش می رفتند . در نزدیکی های زیرآب ، بعد از پل سفید ، نادر مورد حمله تروریستی قرار گرفته و گلوله ای دست او را خراش و بر گردن اسبش می نشیند . رضاقلی میرزا که در آن اطراف بود ، خود را به پدرش میرساند ولی با خشم و غضب او مواجه میشود . (علم آرای عباسی ، رویه 834) . ضارب که نیک قدم نام داشت دستگیر میشود و اعتراف می کند که بنا به خواست محمد حسین خان قاجار و رحیم سلطان مروی و رضا قلی میرزا می خواسته نادر را بکشد .

فتنه انگیزان ، ذهن نادر را نسبت به فرزندش رضاقلی میرزا تیره

میسازند و به دستور نادر رضاقلی میرزا در تهران تحت نظر و حبس خانگی قرار میگیرد. رضاقلی میرزا منکر این توطئه میشود. مشاوران نادر، میرزا زکی خان و حسن علی خان معیر باشی باورشان این بود که رضاقلی میرزا مرتکب چنین کاری نشده و این اطرافیان مغرض شاه هستند که ذهن او را مسموم کرده اند. نادر بدون توجه به سخنان مشاورانش دستور میدهد تا چشمان فرزندش را کور کنند و چند روز بعد از کار خود نادم و پشیمان میشود.

نادر در نبرد داغستان موفقیتی کسب نکرد و این ناکامی، وضع روحی نادر را بکل در هم ریخت.

کشور گشائی نادر در هندوستان و جنگ بی فرجام داغستان باعث شد تا دولت عثمانی از این دو فرصت سود جسته و بهانه جوئی را آغاز کند. بار دیگر دمل چرکین سنی و شیعه دهان باز کرد. نادر هم که در فکر جبران شکست داغستان بود به جنگ جدید رضایت داد و از طریق هشتروند، قره چمن و سنندج پیشروی بسوی ترکیه را آغاز کرد. سپاهیان نادر کرکوک را اشغال کرده و بسوی موصل رفتند. شورش های تازه ای در ایران آغاز شده بود. سام میرزا با کمک لژگی ها، فرماندار شیروان را به قتل رسانده و صفی میرزا که تحت حمایت دولت ترکیه بود علیه نادر بر خاسته و مانگو خاقان چین که تصور میکرد، نادر قصد حمله به چین را دارد در تدارک سپاه و مقابله با شاه ایران بر آمده بود. نادر با دیدن شرایط تازه ب فکر مذاکره با حاکم بغداد، احمد پاشا بر آمد. نماینده مذهبی احمد پاشا، عبدالله بن حسین سویدی با نمایندگان نادر، میرزا مهدی استر آبادی و ملاعلی اکبر مالباشی وارد مذاکره شدند. در این مذاکره سیاست های مذهبی شاه اسماعیل صفوی محکوم شده و

حقانیت ابوبکر ، عمر و عثمان مورد قبول طرفین قرار گرفت . ترک ها هم قبول کردند که امام جعفر صادق را به رسمیت بشناسند !!!

بر خلاف نظر عبدالعظیم رضائی مولف تاریخ ده هزارساله ایران که میگوید نارضایتی مردم ایران از نادر بخاطر گرفتن قدرت از شیعیان و منع اجرای آداب و رسوم شیعه بوده باید گفت : در پایان سالهای زندگی نادر ، نارضایتی مردم بخاطر سیاست های مالیاتی او بوده نه شیعه .

شکست داغستان باعث شد که نادر سه سال بخشش مالیاتی مردم را که از تاراج هندوستان به آنها بخشیده بود باز ستاند . خشونت های نادر در امر وصول مالیات ، اوراق سیاه و ننگینی بر تاریخ ایران افزوده است .

وقتی به زور شخصی رامتعهد و وادار به دادن مالیات میکردند ، علی الحساب گوش ، بینی او را بریده و چشم هایش را کور میکردند . (جهانگشای نادری ، میرزا مهدی خان استرآبادی ، رویه های 421 تا 423) . ماموران وصول مالیات در خیابان و کوچه هر فردی را میدیدند

گریبانش را گرفته و پول او را می گرفتند . **شور بختانه عصر نادر مشابه جمهوری اسلامی ، عصر ثروت و استکبار دولتمردان و فقر و نداری ملت بود**

پول پرستی نادر باعث شد تا سربازان او نیز به او پشت کردند . فقر و گرسنگی مردم و مالیاتهای سنگین موجب شورش مردم ایران شده بود نخستین شورش در سال 1153 از جانب مردم شیروان بود . پس از این شورش شاهد ، شورش مردم خوارزم در سال 1155 ، که بانی آن ابوالغازی فرزند ایلبارس خان بود . این شورش توسط علی قلی خان

برادر زاده نادر سرکوب شد . شورش مردم گرجستان در سال 1156، شورش مجدد مردم شیروان در سال 1156 ، شورش سراسری فارس در سال 1157 ، که مردم ماموران وصول مالیات را به قتل میرساندند . مردم از تقی خان بیگلر بیک فارس می خواهند که رهبری شورش را به عهده بگیرد . نادر محمد حسین قرقلو را مامور دفع این شورش می کند . این شورش نیز سرکوب شده و اهالی شیراز قتل عام میشوند . تقی خان را به اصفهان برده و به دستور نادر او و زنش را وارونه بر الاغی سوار کرده و مقابل چشمان آنها فرزندانشان را گردن زدند. باز به دستور نادر آلت تناسلی تقی خان را بریده و یک چشم او را در آوردند . (عالم آرای نادری ، پوشینه سوم ، رویه 958) . طغیان ایل قزلباش به رهبری محمد حسن خان قاجار در سال 1157، سر دسته شورشیان در آغاز محمد علی بیک عزالدینلو بود که با محمد حسن خان قاجار ارتباط برقرار کرد . طغیان چادر نشینان کرد در خوی و سلماس در سال 1157 ، شورش چادر نشینان عرب در بحرین و مسقط در سال 1157 ، شورش چادر نشینان خراسان ، کرمان و لرستان در بین سالهای 1156 تا 1159، شورش های زمان نادر را که بخاطر فقر و گرسنگی و مالیاتهای سنگین بود با اعتصابات سراسری مردم ایران در حال حاضر که تمامی ناشی از فقر و غارت سران رژیم جمهوری اسلامی است سنجش کنید ، آن وقت به فرو پاشی رژیم دستار بندان اشغالگر بیشتر امید می بندید . در زمان نادر مشابه امروز ایران فاجعه کوچ و ترک وطن بشدت رواج داشت . شهر های بزرگی چون طسوج ، بین تبریز و سلماس که چهل تا پنجاه هزار سکنه داشتند ، خالی از مردم شدند . **پنج سال پایانی عمر**

نادر درست مثل آنست که اوراق تاریخ ایران را با قیر اندود کرده باشیم .

روز یکشنبه یازده جمادی الآخر سال 1160 در قوچان و در محلی بنام
فتح آباد ، نادر احمد خان درانی را با چهار هزار مرد جنگی ، مامور
مراقبت از جانش می کند .



قرار بود احمد خان ، فردای آن روز جمعی از محارم شاه را که متهم به توطئه علیه او بودند اعدام کند . به هنگام شب ، محمد بیک قاجار ایروانی ، موسی بیک ایر لوی افشار طارمی ، قوجه بیک کوندوزلوی ، حسین بیک شاهوار به اشاره علی قلی خان، برادر زاده نادر ، صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی کیشکچی باشی به خیمه نادر که آنشب با شوقی دختر محمد حسن خان همبستر شده بود ، وارد و سر او را از بدن جدا می کنند(جهانگشای نادری ، رویه های 425 و 426) .

با مرگ نادر ، آنچه به چشم میخورد هرج و مرج و غارت و کشتار است انگار این قصه تلخ در سرزمین اسلام زده ما پایان ندارد .

برادر زاده نادر ، علی قلی خان با نام عادلشاه!!! به صحنه سیاسی ایران وارد شد . اولین کار او کشتن فرزندان نادر بود . سه تن از فرزندان نادر به نامهای نصرالله میرزا ، امامقلی میرزا و رضا قلی میرزا که در کلات نادری پنهان شده بودند ، مورد یورش سهراب خان گرجی فرستاده پسر عموی خود علی قلی خان قرار میگیرند . رضاقلی میرزا کور را در همان محل گردن میزنند و دو فرزند دیگر نادر را به مشهد برده و می کشند . از نادر دو پسر خردسال و شیر خوار دیگری بنامهای چنگیز ، سه ساله و جهد الله شیر خواره نیز وجود داشتند که به دستور عادلشاه!!!

به آنها زهر خورانده و هر دورا به قتل میرسانند . بنا به نوشته تاریخ گیتی گشای میرزا محمد صادق اصفهانی ، بنا به دستور علی قلی خان (عادلشاه) تمام زنان حرم نادر که حامله بودند شکم دریده شدند . او دستور داد تا تمام فرزندان پسران نادر را هم بکشند : نصرالله میرزا پسر دوم نادر از چند زن خود ، دارای 9 فرزند بنامهای اولدوزخان 7 ساله ، تیمور

خان 5 ساله ،مصطفی خان 5 ،سهراب سلطان 4 ساله ،مرتضی قلی خان 3 ساله ، اسداله خان 3 ساله ، اغوز خان 3 ساله ، اوکتای خان شیرخواره و نصرالله میرزا که پس از مرگ پدرش به دنیا آمد که تمامی به وسیله عادلشاه به قتل رسیدند .

به راستی شرم بر ما که به حیوان صفتی سلاطین خود افتخار می کنیم .

برادر زاده خون خوار نادر وقتی به قدرت رسید 24

سال داشت ، او برای حفظ قدرت خود به دین بازی

تکیه کرد و برای جلب حمایت شیعیان چنین وانمود کرد

: چون عمویش نادر از کله دوستداران مرتضی علی

مناره ها ساخت ، او را از تخت به تخته کشیده و این

عمل را خدمت به عموم و موجب رفاه ملک و ملت

دانستیم !!!! (فارسنامه ناصری به نقل از تاریخ اجتماعی ایران

مرتضی راوندی) .

ابراهیم خان ، برادر عادلشاه که از جانب او به حکومت جنوب و غرب

ایران منصوب شده بود ، اعلام استقلال کرده و علیه برادر وارد جنگ

شد . این دو برادر در نزدیکی زنجان بهم رسیدند و در نبردی سخت

عادلشاه شکست خورد . او به تهران گریخت ، اما او را دستگیر و

چشمهایش را کور کرده و او را به دست زنان حرم نادر سپردند و زنان

او را تکه تکه نمودند ! (فارسنامه ناصری)

میراث خواران نادر ، ناتوان تر و خوار تر از آن بودند که قادر به اداره

کشوری مثل ایران باشند . پس از افشار ، نوبت به سلسله زند میرسد که زمان فرمانروائی آنها به زیر 40 سال میرسد . زند ، نام ایلی لر است که قلمرو آنها در قلعه پری یا پیری ملایر بوده است . کریم خان از ابتدای کار به کریم توشمال به معنی بزرگ و کدخدا مشهور بود . او یکی از سرداران ابراهیم خان افشار ، برادر زاده نادر بود . کریم خان زند هم چون جامعه شناسی دریافته بود که مردم ایران در کشاکش بازی طولانی شیعه و سنی و بازیگران خشک مغز و آزمند ، تیره دل و سفاک و جنایتکار خسته و نفرت زده شده اند . آن زمان را تنها میتوان با امروز جمهوری اسلامی و حکومت دستار بندان اشغالگر تازی پرست سنجش کرد . تراژدی فرو پاشی صفویه ، بقدرت رسیدن یکی از دون پایه ترین رعیت های ایران ، محمود افغان ، تاخت و تاز و بگیر و به بند ها و کشتار نادر همراه با مالیاتهای سنگین که مردم ایران را بخاک سیاه نشاند مردم را خسته کرده بود و اینک زمان یک دوره آرامش و عدل و رفاه فرارسیده بود که به ملت دربند ، فقیر و گرفتار ایران پیشکش شود .

کریم خان ، کشاورز را به مزرعه و کشت و کاشت بر گرداند . به مردم فرصت زندگی داد . در مدت 14 سال زمامداری کریم خان ، مردم ما طعم آسایش و آرامش را که سده ها بود از آن محروم بودند چشیدند . کریم خان دل به شادی مردم بسته بود و هیچگاه با لقب شاه کنار نیامد و بر خود لقب وکیل الرعایا گذاشت . نگاه یکسان و حمایت گر او به تمامی مردم با هر مرام و مسلک و

قومیت ستایش انگیز بود .

کوشش او در امر احیای صنایع ، رونق بازرگانی ، ایجاد کارگاه های شیشه و چینی سازی ، کاهش میزان مالیات ، ایجاد بازار ، حمام ، کاروانسرا ، تجدید بنا و نوسازی آرامگاه بزرگان ایران ، رسیدگی به شکایات مردم و بستن دست احجاف گران و مالکین در زمره کار های نیک او ثبت تاریخ شده است . البته صفحات سیاهی در کارنامه کریم خان وجود دارد و آن عبارت است از کشتار مردم لرستان و خوزستان که فرمان او را مبنی بر دادن سرباز قبول نکرده بودند . بسیاری از مورخین قتل عام افغان ها در زمان کریم خان را با توجیه سیاسی ندیده میگیرند .

در بافت و ساختار اجتماعی- سیاسی سلسله زند ، افراد ناصالح کم نبودند . برادر نامادری و پسر عموی کریم ، فردی خون ریز و تهی ار عاطفه و انسانیت بنام زکی خان بود . این فرد در مازندران به حدی در خون ریزی و تجاوز به نوامیس مردم زیاده روی کرد که کریم خان او را عزل نمود . او در مازندران 80 تن از طرفداران حسین قلی خان قاجار را گردن زد . (رستم التواریخ ، رویه های 364 و 365) . زکی خان بر جنازه کریم خان ، 16 تن از نام آوران دودمان زند را با حيله گرفتار و گردن تمامی آنها را قطع نمود . شیخ علی خان زند هم مردی جاه طلب و خودسر بود . خدامراد خان زند که در کرمان حکومت میکرد و با جاه طلبی های خود موجب شورش تقی خان درانی شد . تقی خان ، کرمان را تصرف و خدا مراد خان را کشت . تقی خان هم با خیانت اطرافیان خود به دست کریم خان افتاد و او را با طناب خفه کردند .

تقی خان بافقی ، حاکم یزد . خشک مغز متعصب و دغلکاری بود که با

حربه دین به جان مردم یزد افتاده بود . او شبانه روز تظاهر به خواندن نماز میکرد و همه جا در قصد تجاوز به جان و مال و ناموس مردم بود . او به اتهام اخاذی چهل هزار تومان ، محکوم به ادای 8 هزار بار سوگند!!!!!! شد و به مدت سه شب در شاه چراغ شیراز به جای غذا قسم خورد!!!!!! تا توانست 25 هزار تومان پول مردم را بالا بکشد . (تاریخ کرمان ، رویه 688) . خدمات رفاهی کریم خان زند زودتر از آنچه تصور میشد توسط جانشینان او به دست فراموشی سپرده شد . ایران در انتظار نکبت بزرگی بود که بنا بود آغا محمد خان قاجار با خود بیاورد . سلسله ای که یکی از خون خواران تاریخ ایران آنرا بنا نهاد و بار دیگر دست آخوند ها در امور مملکت و نابودی آن باز شد .



کریم خان زند



آغا محمد خان قاجار

نا کامی سلسله زندیه و عدم ماندگاری آن را در نادانی ها ، کینه کشی و تنگ نظری و جاه طلبی سرداران و دولتمردان آن باید جستجو کرد .

در کشاکش کسب قدرت ، این مردم تیره روز ایران بودند که جان و مال می باختند . در اصفهان علی مراد خان زند ، تنها 500 من طلا از کلیسا جلفای اصفهان را غارت کرد . (رستم التواریخ ، رویه 436) .

تاریخ نگاران این دوره از علی مراد خان به عنوان بزرگترین عامل نفاق مردم یاد می کنند . در محاصره شیراز که 9 ماه طول کشید . پدر پسر را و پسر پدر را می کشت . برادر سر برادر را می برید . به طمع یک مشت درهم و دینار ، خویشاوندان خون همدیگر را می ریختند . در این

9 ماه 15 هزار تن کشته شدند . (منبع بالا ، رویه 438) .

مردم اسلام زده ایران ، پس از مرگ کریم خان بار دیگر در ورطه هولناک مذهب افتادند و قدرت استبدادی پادشاه و مقدس شمردن او که میراث شوم سلاطین صفویه بود و مردم کور کورانه ملزم به اطاعت و تبعیت برده وار از آن بودند در زمان قاجار به اوج میرسد و کشور یکپارچه در کام خرافه فرو میرود .

در پی این اتفاق نامیمون ، مردم ایران دچار سقوط همه جانبه اخلاقی شدند که جمهوری اسلامی در مدت چهل سال آنرا کامل کرد . مردانگی رخت بر بست ، پاکدامنی بطور کامل رنگ باخت . امنیت اجتماعی به صفر رسید تا جائیکه در جمهوری اسلامی ، تکمیل کننده تباهی های دوران قاجار ، مردم از پلیس بیش از دزد میترسند . هرکس کوچکترین قدرتی به دست می آورد ، مردم را غارت میکند . کشاورزی ایران نابود شد و دهقان محنت زده و آواره ، درست نظیر امروز که کشاورزان حاشیه نشین شهر های بزرگ شده و بخاطر غارتگری آقا زاده ها در امر واردات مواد غذایی و حماقت و سوء مدیریت دولتمردان جمهوری اسلامی ایران تمامی به کویر تبدیل شده است .

با روی کار آمدن قاجار و باز شدن دست آخوند ها در سیاست ، دول خارجی با سود جوئی از دستار بندان به غارت منابع ملی ما روی آوردند . آغا محمد خان قاجار و میرزا ابراهیم کلانتر دو چهره ای بودند که برای آینده ایران خواب شومی دیدند و ایران را به ورطه سقوط کشاندند .

در کشاکش میان کریم خان زند با محمد حسن خان قاجار که به قتل خان قاجار منتهی شد ، فرزندان او مورد حمایت کریم خان قرار گرفتند . با مرگ کریم خان ، او از شیراز به تهران گریخت تا به مازندران برود . او مازندران و گیلان را به تصرف در آورد . آغا محمد خان با یاری افراد دو طایفه آشاقه باش و یو خاری باش راهی اصفهان شد و جعفر خان زند حاکم جدید اصفهان ، شهر را ترک و به شیراز می گریزد . خان اخته قاجار به سربازانش پروانه داد تا هر جنایتی را مرتکب شوند و در این میان دختران و زنان تیره روز ایران بودند که مورد تجاوز سربازان کشور خودشان قرار می گرفتند . به راستی شرم بر یکایک ما .

حاجی ابراهیم کلانتر فرزند حاجی هاشم یهودی که اسلام آورده و از کدخدایان شیراز بود ، می باشد . در سال 1200 هجری این مرد به مقام کلانتری شیراز از سوی جعفر خان زند منصوب میشود . طبق آنچه در فرهنگ ما رایج است و آن خیانت به ولی نعمت است ، حاج ابراهیم کلانتر به کریم خان زند پشت کرده و دست در دست آغا محمد خان قاجار میگذارد . وقتی آغا محمد خان قاجار به قدرت میرسد ، پست صدر اعظمی با لقب اعتماد الدوله را به او میدهد . اعتماد الدوله سالها صدراعظم فتح علی شاه هم بود که با توطئه ای دو چشمان او را از حدقه خارج ، زبانش را بریده و همراه با خانواده اش به قزوین تبعید می کنند و در آنجا او و تمامی افراد خانواده اش را به قتل می رسانند . (صدرالتواریخ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ، رویه 33) بدینگونه حاج ابراهیم کلانتر مزد خیانت خود را به کریم خان دریافت می کند . در درازنای تاریخ ایران بکرات با خیانت افراد و سرنوشت شوم آنها بر خورد می کنیم ولی در کمال تعجب می بینیم که هیچکدام از آنها درسی برای دیگران نمی شود . ابلهانی که به صداقت و وفاداری پشت می کنند و در این راه

اعتبار ، آقائی و پست و مقام خود را از دست می‌دهند و بر سر جانشان دست به قمار احمقانه ای می‌زنند که نمونه معاصرش ، خیانت قره باغی و فردوست بود .

استقرار قاجارها بدون شک یکی از شوم ترین دوره های تاریخ ایران است . قاجار ها زمانی بر ایران دست یافتند که اروپا با آهنگی شتاب آلود در راه علم و هنر و فلسفه قدم بر میداشت و در کشور اسلام زده ما از کله مردم مناره و از چشم ملت ، تپه می ساختند . قاجار ها و آخوند ها کشور ما را به نابودی کشاندند و استعمارگرانی چون روس و انگلیس را بر ما حاکم کردند .

تاریخ روابط ایران با دول خارجی به نیمه سده سیزدهم میلادی بر میگردد . مقارن حکومت ارغون خان مغول ، شاهد نخستین گرایش های اروپائیان با ایران که صرفا جنبه مذهبی داشت هستیم . در آن زمان دویست سال از جنگ بین مسلمانان با مسیحیان گذشته بود که ادوارد هفتم پادشاه انگلیس از الجایتو پادشاه مغول می خواهد تا تمام تلاش خود را برای ریشه کن کردن مسلمانان مبذول دارد . (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ، محمود محمود ، پوشینه اول ، رویه 1) . در گام بعدی هدف از نزدیکی به ایران ، غیر از مقاصد مذهبی ، غارتگری اقتصادی نیز چهره اش را آشکار می کند . آنتونی جنکینسون ، سفیرملکه الیزابت در دربار شاه تهماسب ، هدف از نزدیکی ایران و انگلیس را کسب اجازه داد و سند تجار انگلیسی در ایران بیان میدارد . منابع طبیعی دست نخورده ، ضعف حکومت ، کودن بودن دولتمردان همراه با مال دوستی که کشور را در قبال شال تاقی به بیگانگان واگذار میکردند ، زمینه های غارت را پیش آورده بود . استعمار انگلیس در قالب کمپانی هند شرقی بزرگترین

لطمه ها را به کشور ما وارد ساخت . در سال 1762 میلادی ، انگلیس اجازه تاسیس کارخانه ای در بوشهر را از کریم خان زند گرفت . امتیازات مقدماتی عبارت بود از : هر مقدار زمین که کارخانه لازم دارد توسط انگلیسی ها گرفته شود . هر تعداد توپ که آنها بخواهند در محل کارخانه نصب کنند ! معافیت از حقوق گمرکی برای وارد کردن مواد خام . تضمین مطالبات تجار انگلیسی از تجار ایرانی که بر عهده حاکم محل بود . مراعات کلیه حقوق مدنی و آزادی کامل در امر اجرای مراسم مذهبی . در خواست دولت ایران هم جالب بود : انگلیس ها حق آزار مسلمانها را ندارند!!!!!! پس از کریم خان ، جعفر خان زند با دست و دل بازی خارج از تصور امتیازات بیشماری به انگلیس ها در سراسر کشور داد . در زمان قاجار جهل و نادانی دولتمردان بدان اندازه بود که روس ها و انگلیسی ها به راحتی میتوانستند سران کشور را با حيله و رشوه و دروغ فریب داده و به امتیازات مطلوب خود برسند . زمانیکه آغا محمد خان قاجار به قتل رسید و خان بابا خان جهانبانی (فتح علی شاه) جای او نشست ، ایران محل تاخت و تاز کارکشته ترین ماموران انگلیس نظیر : جونز ، موریه ، فریزر ، سایکس و سرجان ملکم بود . در سال 1799 میلادی ، انگلیس ها مامور خود (مهدی علی خان مشهور به بهادر جنگ هندی) را برای واداشتن فتح علی شاه برای حمله به افغانستان به ایران فرستادند و او به راحتی شاه ابله ایران را به جنگی که هیچ سودی برای ایران نداشت واداشت . مهدی علی خان هندی با دست گذاشتن روی مسئله انتقام شیعیان از سنی های افغانستان ماموریت خود را به نحو احسن انجام داد . در آن زمان ناپلئون تمایل خود را برای نزدیکی به ایران نشان میدهد و انگلیس ها برای خنثی کردن این خواست ، سرجان ملکم را به دربار ایران می فرستند . ملکم با دادن رشوه به دولتمردان قاجار به

اهداف خود می‌رسد . ملکم در خاطرات خود می‌نویسد : در ایران هر اشکالی تحت تاثیر طلای دولت انگلیس به طور معجزه آسائی از پیش برداشته میشود . (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده ، محمود محمود ، رویه 45) . تفسیر ساده و عامیانه کلام ملکم در یک جمله خلاصه میشود : شاه ابله و اطرافیان خائن .



فتحعلی شاه قاجار

در زمان فتح علی شاه ، ایران بطور کامل در کام استعمار فرو رفت . دوران قاجار را باید عصر طلایی آخوند ها نامید . افعی های کرخت شده از زمان نادر و کریم خان ، جان تازه ای گرفته و بجان مردم ایران افتادند . دستار بندان قاجار در حقیقت بازمانده های آخوند های دوران صفویه بودند که پس از یک دوره گذر بی اختیاری در زمامداری رضا شاه بزرگ بار دیگر در سال 57 چهره کریه و هولناک خود را نشان دادند . سیستم خانمان بر انداز شیعه که شاه اسماعیل صفوی مبتکر آن بود با وارد کردن ملا های شیعه و پخش آنها در سراسر کشور مبنای

نابودی و مرگ شعور مردم ایران را در کنار غارتگری ترسناک آخوند ها و اربابان خارجی آنها را مهیا ساخت . در زمان نادر ، شیعه گری به قدرت سابق خود باقی ماند ولی جدائی مذهب از سیاست نادر و کریم خان مجال ترکتاری به آخوند ها را نمیداد . نادر دستور داد تا کلیه در آمد های اوقاف که به جیب گشاد دستار بندان میرفت به دولت انتقال یابد . در کتاب اصفهان نصف جهان تالیف اصفهانی با تنظیم ستوده ، رویه های 256 و

257 می خوانیم : **نادر آخوند مشهور اصفهانی صدرالصدور** را احضار و از او می پرسد : **به چه علت علما و طلاب باید در آمدهای هنگفت اوقاف را بخود اختصاص دهند و بدون داشتن هیچ کار و پیشه مثبتی با استفاده از درآمد اوقاف زندگی پر از رفاه برای خود ترتیب دهند .** **صدرالصدور پاسخ میدهد : دلیل این امر آنست که**

روحانیون همیشه دعاگوی قبله عالم بوده و با استفاده از در آمد های مذکور هر روز و هر ساعت در مساجد برای بقا و نصرت پادشاه و آبادی مملکت دعا می کنند **!!!!نادر میگوید : پس معلوم شد که دعای روحانیون هیچگاه مورد اجابت واقع نشده ، وگرنه گروهی افغان پا برهنه این فاجعه را برای ایران به وجود نمی آوردند .** **نادر دستور داد تا این دستار بند دغلکار مفت خور را اعدام کنند .**

آغا محمد خان قاجار مجددا ایران را به سیاست مذهبی صفویه و شیعه

باز گرداند . این شاه خون خوار قاجار اساس حکومتش را بر پایه مذهب شیعه اثنی عشری قرار داد . فتحعلی شاه قاجار برای تحکیم قدرت خودش مملکت را به آخوند ها سپرد . این شاه کودن اسلام زده دستور به ساخت مزگت های بیشمار و مرمت و تزئین فسادکده های مذهبی داد . به دستور او اهالی ساکن در قم از پرداخت مالیات معاف شدند . دوران زمامداری این پادشاه ، زمان زایش شیخ الاسلام ، حجت الاسلام و امام جمعه بود . آخوند ها خود را مسئول و نگهبان شرع مقدس اسلام معرفی میکردند ! در زمان قاجار هر زمان که آخوند ها اراده میکردند ، به عنوان اینکه دولت وقت قادر به حفظ منافع ملت که در حقیقت منافع اربابان خارجی آنها نیست در سیاست دخالت و مردم را وادار به شورش میکردند . شورشخانه تا به امروز کمتر مورخی از رشد سرطان گونه آخوند در نیمه سده 19 در ایران یاد کرده است . در ابتدای کار قاجار ها تعداد مجتهدین به 4 تن میرسید . در ابتدای سلطنت ناصر الدین شاه ما تنها 12 مجتهد داشتیم (سرجان ملکم ، تاریخ ایران ، رویه های 131 و 132) و یکباره می بینیم که ایران اسلام زده در آخر سلطنت ناصر الدین شاه صاحب 359 آخوند مفت خور میشود که 175 تن آنها لقب مجتهد داشته و مابقی یا حجت الاسلام بودند و یا شیخ الاسلام . (المعاذیر والاثار ، اعتماد الدوله ، رویه 137) . امیر کبیر صدر اعظم نامدار ایران تصمیم به قطع دست مفت خوران دستار بند میگیرد که با قتل او رابطه ناصر الدین شاه با ملا ها صمیمانه تر میشود . اینک آخوند ها به گرفتن خمس و ذکات و پول اوقاف رضایت نمیدهند . مجتهد طراز اول اصفهان آقا نجفی بانکی تاسیس می کند که با بهره 18 درصد به مردم پول قرض دهد . آخوند ها

حاج ملاعلی کنی و میرزا آقا جواد که در کار غله هستند به احتکار پرداخته تا مواد غذایی مورد نیاز مردم را گرانتر بفروشند. (زندگانی من ، احمد کسروی ، رویه های 173 و 220) .

سود جوئی از مذهب در تاریخ ما ریشه در هزاره ها دارد . آخوند وژن روح الله خمینی برای کسب قدرت از عامل مذهب نه تنها سود برد ، بلکه ماکیاولیسم را نیز به کمک گرفت . (ماکیاولی باور دارد که سیاست باید عاری از وجدان ، ایمان و فضائل اخلاقی باشد)

نقش آخوند ها در جنگهای بین ایران و روس در زمان قاجاریه :

واقعه رژی و ایجاد نهضت ملی که به منظور مخالفت با دادن امتیاز تنباکو به انگلستان رخداد دو نتیجه بزرگ ببار آورد : جان گرفتن دوباره مفت خور های دستاربند و دخالت در امور کشور و دوم نفوذ این طبقه در بین مردم مسخ شده و بازیچه دست تازی پرستان . اینکار باعث شد تا دولت از موضع ضعف با این مسئله بر خورد کند . پس از مرگ میرزا محمد حسن شیرازی ، آخوند ها فاضل شر بیانی و شیخ محمود حسن ممقانی که در عتبات بودند در انتصابات دولتی دخالت و حتی دارای حق وتو بودند . (خاطرات سیاسی امین الدوله ، رویه های 164 تا 168) .



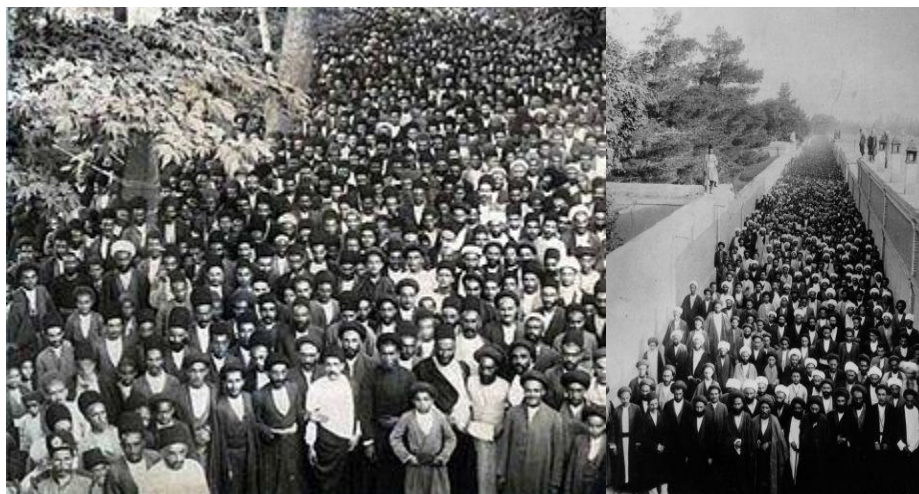
آخوند میرزا محمد حسن شیرازی

آخوند سید محمد حسن میرزا معروف به شیرازی فرزند سید محمود ، در صبح روز پانزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۳۰ هجری به دنیا آمد وی در کودکی پدرش را از دست داد و سر پرستی او را دایی اش سید میرزا حسین موسوی معروف به مجد الاشراف به عهده گرفت .
در جمهوری اسلامی او را قهرمان ملی و پیشتاز مبارزات ضد استعماری معرفی کردند .



بر خلاف ادعای جمهوری اسلامی ، چنانچه از کارنامه و عملکرد آخوند

های رژیم هویدا است ، آنچه برای ملا اهمیت دارد ، حفظ قدرت ، سرکوب مردم و چاپیدن کشور و ملت است . **آخوند هیچگاه در راه مبارزه با استعمار قدم بر نداشته که خود عامل استعمار و مواجب بگیر آنهاست .** جمهوری اسلامی سالهاست که برای بیرنگ کردن تحسن و بست نشینی دستار بندان در سفارت انگلیس (تیرماه 1285) که به مدت 21 روز ادامه داشت میکوشد ، ولی این داغ ننگ چنان زشتی ی به چهره آنان داده که هیچ متخصص زیبایی قادر به رفع آن نیست .



در مدت 20 شبانه روز ، یار غار آخوند ها ، یعنی بازاریان و در راس آنها حاج محمد تقی بنکدار شکم این مفت خور های تازی پرست بی وطن را سیر میکرد .

حاج محمد تقی بنکدار - سمت راست فرتور



این آخوند ها بودند که در میان توده های اسلام زده ما شایعه ساخته و پراکنده بودند که مشروطه خواهان می خواهند کشور را به خارجی ها بفروشند! (منبع بالا ، رویه های 231 تا 239) . آخوند ها به منظور تامین منافع طبقاتی و شخصی خود و با سود جوئی از حربه دین و دفاع و حفظ اسلام عزیز در صدد مبارزه با دولت وقت بر آمده ، به تحریک مردم از طریق مسجد و منبر و روضه حتی در خانه ها مبادرت ورزیده و با سود جوئی از ایمان مذهبی مردم و فریب آنها به تحکیم مقام و موقعیت صنفی خود پرداخته و می پردازند . هر دولتی که خواست جلوی این گروه مفت خور به ایستد و دست آنها را در امور مملکتی کوتاه کند با وا مصیبتا که دین از دست رفت ... اسلام را از ما گرفتند ... شریعت به خطر افتاده است این چه ظلمی است که بر امت مسلمان روا

میدارندو..... مواجه میشود . حربه ای که سده هاست کار می کند و هنوز
برندگی خود را از دست نداده ، چون تیز کنندگان این خنجر خود ما
هستیم .

پانزده سال پیش (آپریل 2006 میلادی) در نشریه پیام ما آزادگان که
بنیانگذار آن زنده یاد دکتر کورش آریا منش بود که به دست مزدوران
جمهوری اسلامی در فرانسه به قتل رسید و سپس تا اکتبر سال 2005
انتشار آن توسط زنده یاد دکتر مسعود انصاری دنبال میشد و سپس به
من (نویسنده نوشتار) محول گردید. مبادرت به چاپ کاریکاتوری
دردناک گرفتم که در زیر ملاحظه می کنید . 38 سال از عمر پیام ما
آزادگان که بعد ها با موافقت دکتر مسعود انصاری " ما " آن حذف گردید
میگذرد . 38 سال است که تنها حرف ما که یکی است ، تکرار شده است

**هم میهن ، ایران و ایرانی تنها یک دشمن واقعی دارد و
آن اسلام است .**



در سالهای 1323 و 24 بنا بر آنچه گفته شده ، طبقه روحانیون در اصل مخالف مشروطیت بودند ، ولی از طرفی تمایل مردم به ملی گرایی و مبارزه با استبداد و اقدامات اواخردوره قاجار توسط دولتمردان آن برای

جلو گیری از جاه طلبی ملاها ، این طبقه انگل و مفت خور را وادار بدان نمود که ادای آزادیخواهی و مشروطه خواهی ، آنهم توسط اندک آخوند را در آورند .

در سال 1323 دولت قاجار آخوند میرزا محمد رضا ، مجتهد کرمان را به علت دخالت در امور غیر مذهبی و سوء استفاده از مقام روحانیت و احتکار غله به چوب و فلک می بندد و هم زمان نسبت به سایر دستار بندان سخت گیریهای روا میدارد و به آنها گوشزد می کند که باید به وظایف مذهبی خود عمل کرده و از دخالت در امور دولت دست بر دارند . این کار دولت بمنزله زنگ خطری برای ملاهای مفت خور و جاه طلب به صدا در می آید . آخوند ها تصمیم میگیرند که بطور یکپارچه برای جلوگیری از تضعیف خود در برابر دولت قد علم کنند . در بحبوحه مبارزات بین دولت و آخوند ها ، سید جمال اصفهانی، واعظ معروف و مرشد طبقه دستار بندان در شوال سال 1323 به آخوند ها میگوید :

وظیفه دینی آنها ایجاب می کند که به عنوان رهبران ملت و نواب امام زمان ، در حفظ جامعه شیعه ایران هر اقدامی که لازم است را انجام دهند . (تاریخ بیداری ایرانیان ، پوشینه اول ، رویه 94) .



سید جمال واعظ اصفهانی

در نامه ای که آخوند سید محمد طباطبائی به مظفر الدین شاه نوشت ، خود را رهبر ملت خوانده و شاه را شخص اول دولت منظور میدارد . آخوند ها بهبهانی و طباطبائی نه از روی علاقه به مشروطه ، بلکه بخاطر مطالبی که شرح آن رفت ، تسلیم مشروطه خواهان شدند . درخواست آنها در راستای تاسیس عدالتخانه نشان از حفظ موقعیت طبقاتی آنها داشت . در آن زمان سه آخوند دیگر : سید مرتضی آشتیانی ، سید محمد جعفر صدر العلما و سید جمال الدین افجه ای به طرفداری از آنها وارد میدان شدند .

آخوند طباطبائی در جمادی الاول سال 1324 در معروفترین نطق خود بجای تاسیس مجلس شورای ملی ، درخواست تاسیس مجلس مشروطه عدالتخانه را نمود . (منبع بالا ، رویه 210 تا 213) .

در مقابل این آخوند ها ، دستاربندان حکومتی : سید ریحان الله ، شیخ عبدالنبی ، ملا محمد آملی و سید احمد طباطبائی که جیره خوار دولت بودند به طرفداری از دولت عین الدوله صف آرائی کردند . آخوند سید علی آقا یزدی که شاه از او تقلید میکرد !! اعلام بیطرفی نمود تا نقش میانجی را بازی کند . دولت اقدام به تبعید شیخ محمد واعظ کرده و آخوندی بنام سید عبدالحمید را به قتل میرساند . آخوند ها در اعتراض ، تهران را ترک گفته و به قم میروند . آخوند شیخ حسین شیخ العراقین ، دستار بند مشهور و متمول اصفهانی نیز به قم میرود . آخوند آقا نجفی که نامزدهای پست نمایندگی مجلس شورا از شهر اصفهان را شخصا و با استخاره !! تعیین میکرد نیز به صف مخالفان تشکیل مجلس شورای ملی پیوسته و خواهان تشکیل عدالتخانه شد . مظفر الدین شاه ، شاه اسلام زده و بی کفایت قاجار در نطق افتتاحیه مجلس در شعبان 1324 که 17 دستار

بند به عنوان رهبران ملت در آن حضور داشتند ، از این رخداد شوم به عنوان اتحاد ملت و دولت یاد می کند . زمانیکه ملایان در قم بست نشسته بودند ، طرفداران قانون اساسی توانستند واژه ویرانگر اسلام را از روی مجلس شورای اسلامی بر داشته و آنرا با ملی جایگزین سازند . در سال 1357 خورشیدی و روی کار آمدن ملایان و تعیین مجلس شورای اسلامی بجای مجلس شورای ملی ، خون هزاران میهن خواهی که با نثار جانشان نهال تازه پای مشروطیت را آبیاری کرده بودند ، پایمال شد . بدنبال تصویب قانون اساسی مورخ 14 ذیقعدة 1324 ، موج نارضایتی جامعه آخوند ها را گرفت . در محرم همان سال ، شیخ فضل الله نوری ادعا کرد که در قانون اساسی ، حقوق مسلمانان از سایر اقلیت های مذهبی متمایز نشده . مگر میشود در یک کشور اسلامی که مذهب رسمی آن شیعه است ، حقوق یک فرد مسلمان شیعه با یک مسلمان سنی و زبانم لال با یهودی ، مسیحی و یا زرتشتی یکسان باشد ؟ بهائی ها که جزو مردم این مملکت حساب نشده و باید آنها را کشت ! محمد علی شاه قاجار که در پی جلب حمایت ملایان برای شکستن اساس انقلاب مشروطیت بود ، به جانبداری از شیخ فضل الله نوری بر آمد . این شاه مستبد و اسلام زده قاجار به مجلس دستور داد که اصول قانون اساسی باید بر موازین هجو نامه قرآن و یا شریعت محمد پایه ریزی و تنظیم شود .

در محرم همان سال ، دستار بندی بنام سید اکبر شاه بر بالای منبر با صراحت از قانون اساسی بد گوئی کرده و پا منبری ها به شورش علیه آن بر می انگیزد ، که ناموفق است . این آخوند به همراه آخوند ها شیخ زین الدین زنجانی ، سید محمد تفرشی و 80 دستار بند دیگر در حرم شاه عبدالعظیم شهر ری بست می نشینند . در این زمان اتفاق های دیگری می

افتد که نقاب از چهره آخوند بد کردار بدسرشت بر میدارد . در ماه های صفر و ربیع الاول 1326 گروهی از کشاورزان که از ظلم و تعدی و اجحاف آخوند های مالدار نظیر حاج آقا حسین ، مجتهد ثروتمند اراک به ستوه آمده بودند به مجلس پناه میبرند . اختلاف نظر بین آخوند ها در شهرستانها بالا میگیرد . مردم تبریز از طرز رفتار آخوند میرزا حسن ، مجتهد آن شهر و گروهی از روحانیون تبریز به ستوه آمده و آنها را از شهر اخراج می کنند . نگرانی آخوند ها از ایجاد و تصویب قانون اساسی و پیروی آنها از شیخ نابکار فضل الله نوری تا ماه ربیع الثانی که امین السلطان با حمایت آخوند نوری به نخست وزیری انتخاب میشود ، در پس پرده و غیر آشکار بود . فضل الله نوری در مجلس بر ضد قانون اساسی موضع گرفته و پیشنهاد میدهد که یک گروه از روحانیون متشکل از 5 تن ، بنام کمیته تطبیق قوانین با مقررات اسلامی در مجلس به وجود آید . این آخوند وژن ، تعدادی از طلاب را بیرون مجلس گمارده بود تا علیه قانون اساسی شعار بدهند و نمایندگانی را که موافق قانون اساسی هستند مورد ضرب و شتم قرار دهند . مخالفت با قانون اساسی توسط دستار بندان به شهرستانها کشیده شد . حاج محسن اراکی تا آنجا که در توان داشت در این شهر طرفداران قانون اساسی را تحت فشار قرار داد .

این آخوند ثروتمند کسی است که در فیضیه اراک ، حجره نزدیک بیت خود را به خمینی 16 ساله که تازه از خمین به عنوان طلبه به اراک آمده بود داده بود . (5 آذر ماه 1293) حاج محسن اراکی از دوستان نزدیک شیخ فضل الله نوری و از طرفداران پر و پا قرص ولایت فقیه بود .



حاج محسن سلطان آبادی اراکی مرشد خمینی

حاج محسن اراکی دارای 80 پارچه آبادی و ده بود . هزینه حوزه علمیه او نیز توسط انجمن مسلمانان هند پرداخت میشد .



حوزه علمیه و بیت حاج محسن اراکی با آنکه ثبت میراث فرهنگی است به ویرانه ای تبدیل شده است .

حاج محسن اراکی، فرزند میرزا ابوالقاسم در سال 1247 هجری به دنیا

آمد. با ساخته شدن شهر اراک به دستور یوسف خان گرجی و به منظور جلب مردم برای سکونت در این شهر، تعدادی از روحانیون منجمله جد حاج محسن اراکی (آخوند سید احمد مکی) و برادر دوقلویش (سید محمد مکی) ساکن اراک شدند. یوسف خان سید احمد مکی را در محله قلعه و برادرش را در محله حصار جا داد. سرپرستی حوزه دینی سپهدار با سید احمد مکی بود که بطور ارثی ابتدا به میرزا ابوالقاسم پدر حاج محسن و سپس به خود او رسید. حاج محسن اراکی با نارنج خانم بیات ازدواج می کند و از اوصاحب 23 فرزند (10 پسر و 13 دختر) میشود. (خانندان محسن اراکی، خاکباز، رویه های 21 تا 63).

زمانیکه انگلیس ها به منظور ساختن قم به عنوان پایگاه تشیع در مقابل نجف و کربلا، آخوند عبدالکریم حائری یزدی را به این شهر فرستادند، بنا به توصیه حاج محسن اراکی، خمینی را که 21 سال داشت برای خدمت به او به قم فرستاد. خمینی به عنوان رئیس دفتر این آخوند در گام نخست ارتباط حائری را با مردم قطع کرده و گروهی را نزدیک حرم معصومه میگمارد که از جفت شدن دمپائی پیش پای حضرت حائری یزدی!! و شفا دادن ده ها کور!!! و سایر معجزات آخوند حائری برای زوار داد سخن بدهند. به دستور خمینی گروهی مواجب بگیر مامور شده بودند تا هنگام بیرون رفتن عبدالکریم حائری به بیرون خانه و خصوصا در صحن معصومه به پا های او افتاده و آنها را ببوسند. (دیو مقدس، دکتر روزبهانی، انتشارات نیو هرایزون لس آنجلس، رویه های 14 تا 22).

حوزه آیت الله عبدالکریم حائری یزدی، دارای انرونی، بیرونی، سفره خانه، آبدارخانه، کتابخانه و اطاق پذیرائی بود. در کنار این خانه مدرسه

دارالشفاء قرار داشت که مرکز کار این آخوند بود .

در نیشابور آخوند حاج میرزا حسن با انجمن شهر مذکور که از مشروطیت طرفداری می کنند به مبارزه بر می خیزد . آخوند ملا قربانعلی در زنجان و آخوند سید جمال در قزوین مردم را به شورش علیه قانون اساسی وامیدارند . در جمادی الاول سال 1325 فضل الله نوری توانست کمیته تطبیق قوانین را به مجلس تحمیل کند . مخالفت آخوند ها با قانون اساسی و تشخیص درست این طبقه مفت خور انگل از پیاده شدن قانون اساسی عامل مخالفت آنها بود نه حفظ اسلام عزیز . آخوند بخوبی دریافته بود که قانون اساسی با خود قوانین جدید قضائی به همراه آورده و دکان محاکم شرع را می بندد . آخوند دریافته بود که قانون اساسی ، سیستم آموزشی جدید و تعلیم و تربیت نوین به دنبال دارد و در مکتب خانه و مراکز فساد آنها را می بندد .

در صفر 1326 مجلس مزایای مربوط به تیولداری (ملک و زمینی که پادشاه به برخی که بیشتر ملاها بودند ، داده تا از در آمد آن سود بجویند) را لغو می کند . این اقدام مجلس که در رابطه مستقیم قطع منافع مالی آخوند هاست آنها را بیش از پیش عصبانی می کند . عین همین ماجرا در سال 1342 خورشیدی در جریان اصلاحات ارضی شاه فقید رخ میدهد که در آن زمان روح الله خمینی بخاطر از دست دادن 17 آبادی و ده ، فتنه 15 خرداد 42 را به وجود می آورد .

آخوند نقیب السادات شیرازی با کمک تیولداران که بیشترین دستار بند هستند و تعدادشان به 500 تن میرسد در حضرت عبدالعظیم بست می نشینند . (تاریخ مشروطه ایران ، احمد کسروی ، پوشینه اول ، رویه

های 364 ، 375 و 376).

در زمان سه ماه تحصن ملاها در شاه عبدالعظیم ، فضل الله نوری به آرایش طبقه روحانیون علیه قانون اساسی می پردازد . او اعتراضات خود را اینک در پوشش مبارزه با تاسیس مدارس دخترانه و اختصاص بودجه روضه خوانی برای تاسیس کارخانه پنهان می کند . این ملای خشک مغز عقب مانده و جنایتکار باور دارد که تاسیس هر مدرسه دخترانه در ایران به منزله باز کردن یک فاحشه خانه است و ایجاد مجلس شورای ملی باعث ترویج آداب و رسومی خواهد شد که کفر و بیدینی را اشاعه میدهد و مجلس شورای ملی سبب تحریف قوانین و مقررات اسلامی خواهد شد . شیخ فضل الله نوری از برابری حقوق روحانیت با مردم عادی و خصوصا اقلیت های مذهبی وحشت دارد .

او خود را در سنگر مجازی اسلام و حفظ آن پنهان کرده است . نوری ایجاد پارلمان و قوانین آنرا مغایر روح اسلام و رسوم مقدس آن میدانند !!

سئوالی که در اینجا برای من مطرح میشود این است :
مگر چه مدت زمانی از تاریخ مشروطیت گذشته بود که علیرغم تمام سیاه کاری های آخوندها در امر سنگ اندازی و مخالفت با قانون اساسی ، همه را در سال 57 از یاد بردیم و خود را به چاه ویل جمهوری اسلامی انداختیم تا آنچه فضل الله نوری ها نتوانستند انجام دهند، به شکلی ترسناکی خمینی وژن و دستار بندان

رژیم اسلامی انجام دهند ؟

شیخ فضل الله نوری می گفت : ما مردم مسلمان دارای یک قانون مقدس ازلی و آسمانی هستیم و نیازی به قوانین اروپائی نداریم . مجلس باید مرکزی برای امر به معروف و نهی از منکر باشد ! نه اینکه به مسائل کشوری بپردازد !!! آخوند فضل الله نوری نسبت به مشروطه حساسیت داشت و می خواست آنرا با مشروعه عوض کند . (روزنامه شیخ فضل الله نوری ، تالیف رضوانی ، رویه 200) .

شیخ فضل الله نوری را در میدان توپخانه به دار کشیدند ، اما مخوف تر از او ، روح الله خمینی در سال 57 بازگشت . خمینی به شیخ فضل الله نوری بی وطن خائن که با عملکرد ضد ملی اش به روحانیت داغ ننگ زد ، عنوان شهید مظلوم میدهد و در راه راندن ایران به خفقان فاشیتی و پس رفت اسلامی از وی سبقت میگیرد . در زمان شاه فقید ، علیرغم پیروزی ظاهری مشروطه ، سایه آخوند در همه جا و حتی به عنوان رئیس مجلس (آیت الله کاشانی) به چشم میخورد . کتابهای درسی توسط آخوند هائی چون بهشتی و با هنر با زیر بنای مذهبی در دسترس دانش آموزان قرار میگیرد . در بحبوحه انقلاب مشروطیت ، سیل روزنامه ها از هندوستان ، مصر ، لبنان و ایران به نجف سرازیر شد و طلاب نجف یک شبه سیاسی شده و خود را در صحنه سیاست ایران وارد نمودند . آنها خود را جندالله یا ارتش خدا نامیدند که امروز این نام در جنوب ایران نامی است آشنا که مسلمانان سنی برای خود انتخاب کرده اند . در نجف آخوند سید کاظم یزدی بزرگترین مخالف مشروطیت بود که در بین عوام و مردم ناآگاه و مسخ شده بیشترین محبوبیت را داشت . در هنگامی که فضل الله نوری در تحصن شاه عبدالعظیم بسر میبرد ، امین السلطان به

قتل میرسد و خللی در کار نوری پیش می آید . محمد علی شاه بسوی مشروطه خواهان دست دوستی دراز می کند ولی حمله بی امان روزنامه ها او را منصرف و بار دیگر به آخوند ها نزدیک میشود . سید محمد کاظم یزدی و سید اکبر شاه دو آخوند مرتجع شعار : ما دین نبی خواهیم ، مشروطه نمی خواهیم را روی زبان مردم اسلام زده ایران می اندازند . احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه ایران جلد اول ، رویه 505 می نویسد : وقتی این دو آخوند به منبر میرفتند می گفتند : زنا بکن ، دزدی بکن ، آدم بکش ، اما نزدیک این مجلس مرو !!! ان الله یغفر الذنوب جمیعا . سید علی آقا یزدی و میرزا ابو طالب زنجانی دو آخوند متمول دیگر نهایت کوشش خود را برای شکست دادن مشروطه بکار میبردند .

در ذیقعه 1326 درست مشابه خرداد سال 1342 و بکرات در جمهوری اسلامی ، اراذل و اوباش دست پرورده آخوند ها که امروزه نام بسیجی بخود گرفته اند، در توپخانه تظاهراتی بر علیه مشروطیت و پارلماناریسم بر پا کردند. در این تظاهرات بسیاری از آخوند های درجه اول شرکت داشتند . دستار بندان در آن روز ، مشروطیت را دین مزدک اعلام کردند و فتوا دادند که ریختن خون مشروطه خواهان حلال است . اراذل و اوباش به غارت و مجروح و مقتول نمودن مردم دست زدند . (ایران در دوره سلطنت قاجار ، علی اصغر شمیم ، رویه 406).

علی اصغر شمیم در کتاب خود به سندی اشاره می کند که ادوارد براون آنرا به شاپشال فرمانده روسی گارد سلطنتی نسبت میدهد . این سند رسوا کننده نشان میدهد ، چگونه هزینه و مزد و پاداش اراذل و تبهکاران فاجعه آخوندی میدان توپخانه تامین شده است . این سند نشان میدهد که شاه قاجار با ودیعه گذاشتن نشان و تمثالهای خودش به همراه زر و زیور

آلات و سه تسبیح مروارید و سپردن آنها به بانک استقراضی روس 60 هزار تومان وام گرفته تا جهت مبارزه با مشروطیت به عوامل چماق کش خود بدهد . حوادث توپخانه در حقیقت کودتای کوچکی بود از طرف محمد علی شاه که با کارگردانی آخوند ها : شیخ فضل الله نوری ، میرزا ابو طالب زنجانی و شیخ محمد آملی تدارک و اجرا شد . پس از شش ماه که از فاجعه توپخانه گذشت بود ، محمد علی شاه تصمیم به تخریب مجلس میگیرد . آخوند ها : میرزا هاشم و میرزا حسن مجتهد در تبریز ، کلیه آخوند ها را امتقاعد به ضدیت با قانون اساسی می کنند . آنها انجمن اسلامی را تشکیل میدهند و اعلامیه پشت اعلامیه صادر میشود که : چون رافضین به عنوان طرفداری از قانون اساسی در صدد نابودی اسلام هستند ، بر همه مسلمانان واجب است که به منظور دفاع از دین مبین اسلام برای جهاد آماده شوند . (تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز ، تالیف ویجاویه ، رویه های 20 تا 23) . انجمن دیگری با نام ، انجمن آل محمد با شعار آل محمد مشروطه نمی خواهد توسط آخوند ابوالقاسم طباطبائی تشکیل میشود . شاه اسلام زده ایران (محمد علی شاه) از آخوند میرزا ابوطالب زنجانی برای به توپ بستن مجلس درخواست استخاره!!!! می کند . با استخاره این آخوند دغلکار و جنایتکار و خوب آمدن آن ، محمد علی شاه در روز 23 جمادی الاول 1326 ، مجلس را به توپ می بندد .



به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار
شاه مستبد و اسلام زده قاجار ، محمد علی شاه



از نکات قابل تامل در رخداد انقلاب مشروطیت و ثابت قدم نبودن ملایان در این امر باید به کتاب تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی اشاره داشت . کتاب مذکور در سال 1363 خورشیدی توسط انتشارات امیر کبیر چاپ مجدد میشود . آخوند کرمانی در ابتدا خود را طرفدار مشروطه نشان داده (پوشینه اول) و پیش از به توپ بستن مجلس ،

پوشینه دوم کتاب که در می آید ، دیگر نشانی از شور مشروطه خواهی در آن ملاحظه نمی شود . آخوند کرمانی از نهضت آزادیخواهی به عنوان یک ایده لوژی غیر لازم و هرج و مرج طلب نام میبرد که به وسیله تحصیلکرده های غیر مسلمان پایه گذاری شده و هدفش بر هم زدن نظم اجتماعی و ایجاد آشوب و نا امنی است !! چرخش 180 درجه ای این آخوند وقتی تجلی می کند که او میگوید : عنقریب امام زمان ظهور خواهد کرد (!!!!!!) کتاب الامام الظهور ، ناظم الاسلام کرمانی ، 1329 هجری ، چاپ تهران) . پس از 1326 بکرات این آخوند میگوید : مشروطه در جامعه مسلمان ایران جایی ندارد و همه مردم ایران با آن مخالف هستند !!! (تاریخ بیداری ایرانیان ، پوشینه دوم ، رویه های 161 تا 164). آخوند کرمانی معتقد بود که در شهر 300 هزار نفری تهران ، به زحمت میتوان 100 تن را موافق مشروطه پیدا کرد !! (منبع بالا ، رویه های 236 تا 238) .

از آنجائیکه دروغ ، زیر بنای مذهب واپسگرا ، خون ریز و فاسد اسلام است ، تمامی آخوند به تبعیت از پیامبر زنباره ، دزد و دروغگوی اسلام ، محمد بن عبدالله ، به این زشت کاری دست میزنند .

نکته قابل توجه در آن بحبوحه ، تحسن آخوند سید علی آقا یزدی در حرم شاه عبدالعظیم بود . آین آخوند ، همان کسی بود که بلوای میدان توپخانه که منجر به کشته شدن شهروندان تهرانی شد را اداره کرده بودو بنا بود که محمد علی شاه از 60 هزار تومان پول قرضی از بانک روس ، مبلغی به او به عنوان دست خوش بدهد و چون این پول به او نمی رسد ، تحسن پیشه می کند ! (خاطرات و اسناد ظهیر الدوله ، رویه های 414 و 415).

در ذی‌عقده 1327 هجری ، نهضت مشروطه به اوج خود میرسد . آخوند فضل‌الله نوری از توطئه‌قتلی که بر ضد او تدارک دیده اند ، جان سالم بدر میبرد ، اما بشدت زخمی میشود . بسیاری از آخوند ها که خطر را حس میکنند ، بلافاصله رنگ عوض کرده و مشروطه خواه میشوند . در جمادی الثانی 1327 محمد علی شاه تسلیم مشروطه خواهان شد و در آخر این ماه از سلطنت خلع گردید . مشروطه خواهان ، آخوند ها : میرزا مسعود قزوینی ، حاج خمایی مجتهد رشت ، شیخ احمد فومنی و بحر العلمای رشتی به اضافه میرزا هاشم ، مجتهد تبریر را دستگیر و اعدام می کنند . ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران ، رویه های 407 و 408 می نویسد . به هنگام اعدام میرزا هاشم ، از جیب او 1000 پوند انگلیسی (30 هزار تومان) در آوردند که دولت آنها را ضبط کرد .

شیخ فضل‌الله نوری نیز پس از دستگیری در رجب 1327 در میدان توپخانه به دار آویخته شد . پسرش مهدی ، حاضر به تحویل گرفتن جسد پدرش نشد .

خیانت های ملایان در دراز نای تاریخ ایران از زمان صفویه تا امروز نیاز به کتابی مجزا و قطور دارد . در این زمان طولانی ، آنچه برای دستار بندان مطرح بوده ، تنها منافع طبقاتی این گروه انگل مفت خور بوده است . آخوند جماعت برای پیشبرد مقاصد ننگین و ضد ملی خود دست به هر دروغ و جنایتی زده است . در جریان انقلاب مشروطیت ، آخوند ناپاکار سید محمد کاظم یزدی ، اعلامیه هائی به امضاء بهائیان ایران

در طرفداری از مشروطه پخش میکرد که بعدا مشخص شد تمامی آنها

جعلی بوده است . (حیات یحیی ، دولت آبادی ، پوشینه دوم ، رویه 232).

بنا به باور من ، قانون اساسی و مشروطیت ، هیچگاه در ایران پیاده نشد و شکل نیم بند آن که در دوران پهلوی ها بود ، آن چیزی نبود که خواست آزادیخواهان راستین ایران باشد . مگر میشود حرف از مذهب رسمی ، شیعه اثنی عشری زد و خود را آزادیخواه دانست ؟ مگر میشود پذیرفت که لااقل 5 دستار بند جامع الشرایط !! در مجلس یک مملکت حق وتو داشته باشند و باز سخن از آزادی و آزادیخواهی زد ؟ مجلس زمان شاه ما ، بدون هیچ کاستی ، خواست های شیخ بدکردارو جنایتکار شیخ فضل الله نوری را دنبال میکرد . مگر در زمان شاه نبود که آخوند جنایتکار ابوالقاسم کاشانی که دستور قتل سپهبد رزم آرا را به خلیل طهماسبی داده بود ، به عنوان رئیس مجلس شورای ملی بر کرسی ریاست پارلمان ایران تکیه زد ؟

بر طبق نوشته حائری در کتاب تشیع و قانون اساسی ، رویه 115 ، آخوند سید محمد بهبهانی که ملایان او را قهرمان ملی میدانند ، پیش از به قتل رسیدن در رجب 1328 با یاری آخوند های نجف علیه غریبهای بی

دین به پا خاسته بود . در سال 1329 با حمله روسها به ایران ، بهانه حفظ اسلام عزیز در مقابل کمونیست های بی خدا ، بهترین دستاویز آخوند ها بود که از نا آگاهی توده ها به نفع خودشان سود ببرند . آخوند ها سید محمد کاظم یزدی ، شیرازی که بیطرفی اختیار کرده بود و خراسانی که در ظاهر طرفدار مشروطه بود با هم ائتلاف می کند و همزمان با آخوند های نجف برای حفظ سنگر دین مبین اسلام به صحنه سیاست ایران بر میگردند . (تشیع و قانون اساسی ، رویه های 122 و 123) .

رابرت گراهام در کتاب " ایران " که در سال 1980 میلادی در نیویورک چاپ شد نوشته است : از زمانی که قانون اساسی در ایران به وجود آمد ، ملامت هایی که با مشروطیت مخالف بودند ، پیوسته انتظار می کشیدند تا بنیاد قانون اساسی که منافع آنها را محدود کرده بود ، براندازند . با روی کار آمدن رضا شاه بزرگ ، اختیارات بی حد و حصری که آخوند ها داشتند ، محدود شده و با سرکوب ملایان ، جراحات التیام ناپذیری بر روح جاه طلبی آخوند وارد شد . جراحی که سال 79 در قالب کینه ای بزرگ ایران را نابود ساخت .

با جلوس محمد رضا شاه پهلوی بر تخت سلطنت ، دستار بندگان به میدان سیاست ایران باز گشتند . شاه تحصیل کرده ایران که دموکراسی را باور داشت ، به تازی پرستان بی وطن آزادی کامل داد تا به کار و حرفه خود که در حقیقت فریب و خدعه و میهن فروشی بود بازگردند .

علت اینکه دستار بندگان در وقایع ملی شدن صنعت نفت (1329 تا 1332 خورشیدی) بطور مستقیم دخالت نکردند آن بود که دکتر محمد مصدق به عنوان یک رهبر ملی و ضد امپریالیست در ایران ظهور کرده بود و

افکار و عملکردش به درست یا نادرست مورد تأیید توده های مردم بود . اگر آخوند ها نتوانستند به عنوان نایب امام زمان در امر نفت دخالت کنند ، صرفاً بخاطر وجود دکتر محمد مصدق بود . هر چند دو دوزه بازی کردن شیخ موذی و دغلكار آیت الله ابوالقاسم كاشانی و حزب خائن توده باعث شكافی عمیق بین طرفداران شاه و مصدق شد كه هنوز هم ادامه دارد .

ابوالقاسم كاشانی در ابتداء از مصدق طرفداری میكرد و بنا به خصلت آخوندی (ابن الوقتی و منافع شخصی) به رهبر ملی پشت كرد و به مخالفت علیه او بر خاست . پشت كردن كاشانی به مصدق درست كپی مخالفت شیخ فضل الله نوری به مشروطه خواهان بود . جمهوری اسلامی و شخص خمینی از هر دو آخوند بی وطن ، نوری و كاشانی تجلیل كرده و عكس این دو آخوند خبیث را بر روی تمبر دولتی خود قرار داده است



مجله اشپیگل آلمانی می نویسد : خمینی نه تنها با نهضت ملی مصدق هیچ

گونه همکاری به عمل نیآورد ، بلکه پس از سقوط رژیم شاه با متمرکز کردن فکر مردم روی ضدیت با شاه و رژیم او ، کوشش کرد تا اذهان عمومی را از دکتر محمد مصدق پاک کند و مصدقیسم را بکلی از یاد مردم ببرد و نهضت ملی را در بین مردم خاموش کند .(اشپیگل ، 22 ژانویه 1979 ، رویه 101). البته اینکار خمینی در ابتدا به منظور پاک کردن اذهان عمومی مبنی بر اینکه نهضت ملی و اشخاصی چون بازرگان ، سنجابی ، فروهر ، پیمان ، حاج سید جوادی ، سیف پور فاطمی و... پلکان بالا رفتن خمینی شدند ، به عمل آورد و پس از خلع سلاح کامل ملی – مذهبی ها و کنار گذاشتن آنها از صحنه سیاست کشور ، به منظور تفرقه و سوجدوئی از نفاق بین طرفداران مصدق و شاه به این شکاف دامن زد .

در زمان مصدق آخوند ها و حزب خائن توده با هدف های مشترک که تضعیف سلطنت شاه و دادن کشور به بیگانگان بود عمل میکردند . زمانیکه رضا شاه بزرگ ، عرصه سیاسی ایران را ترک کردند ، 27 تن از اعضای جوان گروه مارکسیست های 53 نفری زندانی که بزرگ علوی هم جزو آنها بود در تهران ، سیزده روز پس از استعفای رضا شاه بنیاد یکی از مخوفترین و ضد ایرانی ترین حزب را با عنوان بلند پروازانه و فریبکارانه حزب توده ایران اعلام کردند . حزبی در خدمت مقاصد شوم روسیه در ایران که در طول حیات ننگینش ضربه های هولناکی بر پیکر سیاسی – اقتصادی – اجتماعی و فرهنگی ایران وارد کرد . این 27 تن افراد پشت به وطن کرده ، سلیمان اسکندری رادیکال را به عنوان دبیر کل حزب خود تعیین کردند . اسکندری کسی بود که در تشکیل فرقه دموکرات در مجلس دوم شرکت داشت . اهداف چهارگانه و

ابتدائی این گروه عبارت بود از : آزادی باقی مانده گروه 53 نفر از زندان ، به رسمیت شناساندن حزب خود ، انتشار روزنامه و کمرنگ کردن مذهب ، بدون تحریک آخوند ها !!!! در زمانی کوتاه و زیر 6 ماه ، این اهداف تامین شد . باقی مانده گروه 53 نفری هم آزاد شدند . دولت اجازه داد تا حزب برای مرگ تقی ارانی ، سالگرد بگیرد . نکته جالب توجه در مراسم سالگرد تقی ارانی این بود که حزب با نیت تحریک نکردن آخوند ها ، مراسم را کاملاً اسلامی با روضه و تلاوت قرآن اجراء کرد . بعد ها در راستای فریب آخوند ها ، حزب توده برای آخوند خشک مغزی چون مدرس و فرخی شاعر ، مراسم بزرگداشت گرفت . روزنامه حزب نیز توسط عباس اسکندری ، پسر عموی سلیمان اسکندری هم چاپ شد . اعضای حزب شروع به فریب مردم کردند : ما می خواهیم توده های کارگران ، دهقانان ، تجار ، صنعتگران و روشنفکران را علیه فاشیسم داخلی !! متحد کنیم . مبارزه ما علیه امپریالیسم !!!! زمین داران غایب ، سرمایه داران استثمار گر و صاحبان چپاولگر صنایع است . (سخنرانی ایرج اسکندری در 13 شهریور 1323) .

زمانیکه ایران در آتش جنگ می سوخت و نارسائی های زیادی گریبان مردم را گرفته بود ، حزب توده ، هم خود را در مبارزه با دشمن روسیه ، یعنی هیتلر و موسو لینی گذاشته بود !! اعضای حزب بنا به مقتضیات روز و جو ضد کمونیستی حاکم بر ایران و نرنجاندن آخوند ها از به کار بردن واژه کمونیست برای حزب خود پرهیز کردند و به نام حزب توده ایران اکتفا نمودند . در آن زمان حزب دیگری در آذربایجان داشتیم بنام حزب کمونیست ایران که هم میهنان من راجع به آن و شخص پیشه وری آگاهی دارند . کارشناسان خام اندیش غربی فکر میکردند که پیشه وری ،

حزب توده را رهبری می کند . سازمان سیا آمریکا هم تصورش این بود که حزب توده توسط کامران کنترل و هدایت میشود . آنها نمی دانستند که پیشه وری ، همان سلطانزاده ، کمونیست کهنه کار و کامران سر سپرده دیگر ، در جریان تصفیه استالین در 1930 میلادی از بین رفتند .

G. Lenczowski: Russia and the West in Iran 1918-1948

pp.223-225.

در مهر ماه 1321 خورشیدن ، تعداد اعضای حزب در کل ایران 6 هزار تن بودند . که 1500 تن آنها را روشنفکران!!!!!! تشکیل میدادند . (رادمش ، خطاب به افراد شرکت کننده در کنفرانس تهران ، 10 بهمن 1321).

عباس اسکندری ، دبیر کل حزب بخاطر همکاری نزدیک با قوام اخراج میشود و مالکیت و مسئولیت روزنامه سیاست را از دست میدهد . روزنامه رهبر ، جای این نشریه را می گیرد . جدال های داخلی آغاز میگردد . روزنامه رهبر ، به پر و پای سید ضیاء که حزب توده را حزبی کمونیست شناسائی می کند ، می پیچد . حزب توده در یک سری شارلاتان بازی و در راستای فریب مردم ، خود را پای بند ، قانون اساسی مشروطیت جلوه میدهد . آنها به مردم می گفتند که هدفشان ، متحد کردن آنها علیه استعمار گران بوده و تنها به ساختن یک جامعه دموکرات فکر می کنند!! (روزنامه رهبر ، 28 اردیبهشت 1323) . حزب ، خواب تغییر نظام را می بیند . (چگونه نظام را تغییر دهیم ، از راه انقلاب یا مجلس ، روزنامه مردم 30 آذر 1322) . رهبران بعدی حزب توده از چهره های شناخته شده ای چون دکتر محمد بهرامی ، دکتر

مرتضی یزدی ، ایرج اسکندری ، نورالدین الموتی ، عبدالحسین نوشین
علی کباری ، نصرت الله اعزازی ، ابراهیم محضری ، رضا روستا ،
دکتر فریدون کشاورز ، اردشیر آوانسیان ، دکتر رضا رادمنش ، علی
امیر خیزی و ضیاء الموتی بودند . **تمامی این افراد ، پشت به
وطن کرده هائی بودند که با بورسیه دولت در زمان
رضا شاه بزرگ به اروپا رفته تا بعد ها تخصص خود
را در خدمت توده ها بکار گیرند . آنها خنجر به دست
به ایران بازگشتند تا تیغ خود را در قلب مردم ایران
فرو کنند .**

دکتر بهرامی در برلین به دام تقی ارانی افتاد . مرتضی یزدی ، یکی از
شناخته ترین جراحان ایران بود که شوربختانه کرسی استادی دانشگاه
تهران را هم داشت و بسیاری از دانشجویان را فریب داد . ایرج
اسکندری ، برادر زاده سلیمان اسکندری و فرزند یحیی میرزای
اسکندری بود که در انقلاب مشروطه کشته شد . او نیز با بورسیه دولت
به فرانسه رفت و در بازگشت به وطن در انتشار نشریه دنیا با تقی ارانی
همکاری داشت . نورالدین الموتی ، حقوقدان برجسته . عضو حزب
دموکرات و تحریک کننده روستائیان منطقه الموت قزوین . عبدالحسین
نوشین از مشهور ترین کارگردانهای تاتر ایران و فردی نزدیک به تقی
ارانی . این فرد نیز با بورسیه دولت به فرانسه رفت تا تحصیل کند . علی
کباری ، کارمند وزارت راه و از همکاران روزنامه جنگلی های میرزا
کوچک خان جنگلی که در گیلان ، خواهان تجزیه گیلان و الحاق آن به
شوروی بود .. این پشت به وطن کرده ، نام رژیم خود را ، جمهوری

سوسیالیستی شوروی ایران!!!! گذاشته بود . در آن زمان وثوق الدوله ، تیمور تاش را مامور سرکوب این بیگانگان وطن فروش کرد . جنگلی ها تار و مار شدند ، قوای دولتی دکتر حشمت را که از نزدیکان میرزا بود

دستگیر و در رشت به چوبه اعدام سپرد . در 28 مرداد 1299 خورشیدی ، وقتی ارتش شوروی به بهانه تعقیب روس های سفید به بندر پهلوی حمله می کنند ، جنگلی ها از این فرصت سود جسته و رشت را اشغال می کنند . روس ها ، این پشت به وطن کرده ها را تشویق می کنند تا تهران را بگیرند !



میرزا کوچک خان جنگلی

عاقبت این پشت به وطن کرده ، یخ زدن در کوه های خلخال به هنگام فرار بود . این وطن فروش مورد تائید آخوندها ، علیرغم مراسم کمونیستی او میباشد ، هر چند امروزه از سرسپردگی سید علی خامنه ای به روسها کمتر کسی است که آگاه نباشد .



تجلیل جمهوری اسلامی از دشمنان ایران

رضا روستا ، فارغ التحصیل مدرسه کشاورزی گیلان ابتدایه حزب سوسیالیست و سپس به شاخه جوانان حزب کمونیست پیوست . در زندان او با گروه 53 نفر آشنا شد .

دکتر فریدون کشاورز ، استاد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران که با بورسیه دولت تحصیلاتش را در فرانسه تمام کرد .

اردشیر آوانسیان ، سرپرست شاخه جوانان حزب کمونیست ایران . او به مدت دو سال در روسیه بسر برد و در بازگشت زندانی شده و به گروه 53 نفر می پیوندد . انگلیس ها او را یکی از زیرک ترین اعضای حزب توده شناسائی کرده اند .

رضا رادمنش ، فیزیکدان که با پول مردم ایران به فرانسه رفت تا تحصیل کند . در فرانسه با تقی ارانی آشنا شد . او روزنامه مردم را

انتشار میداد .

با روی کار آمدن رضا شاه بزرگ ، تحول عظیمی در اعزام دانشجو به خارج از کشور به وجود آمد . تنها در سال 1301 خورشیدی ، 60 دانشجو برای فراگیری فنون نظامی به فرانسه رفتند . در سالهای بعد اعزام دانشجو برای رشته های دیگر در دستور کار قرار گرفت . در زمان رضا شاه و در شهریور 1308 خورشیدی برابر با تصویب لایحه وزارت معارف، 100 دانشجوی ممتاز ایرانی با بورس دولتی اعزام اروپا گشتند تا تحصیل علم و دانش بیاموزند، با اتمام تحصیلات به هر کدام مشاغل مهم اداری و دانشگاهی و لشکری مملکت اعطا شد تا زیربنای استقلال ملی میهنی کشور را فراهم کنند!!!!!! رضا شاه نسبت به وزارت فرهنگ و شاگردان مدارس سخت علاقمند بود و مخصوصاً میل داشت وزارت فرهنگ از آن رخوت و سستی دیرینه اش بدر آمده کاری بزرگ را آغاز کند، بدستور وی وزارت معارف لایحه ای تنظیم کرد و آن را به مجلس پیشنهاد نمود که از آخر سال تحصیلی امسال برای مدت پنج سال، سالی یکصد نفر محصل جهت تحصیل در رشته های مختلف به اروپا اعزام شوند (بر حسب پیشنهاد وزارت فرهنگ، شاگردان اول و دوم دانشکده های دانشگاه تهران و دیگر مدارس عالی، برای اعزام به خارج در نظر گرفته شدند و این روند، تا بروی کار آمدن رژیم اسلامی همچنان با تغییری در جزئیات ادامه داشت)، چیزی نگذشت که مجلس لایحه را تصویب نمود و بودجه ای نیز توسط آقای تقی زاده وزیر مالیه وقت تهیه گردید و از میان محصلین واجد شرایط برای نخستین بار صد نفر انتخاب شدند تا به خارج اعزام گردند. در دیدار با دانشجویان انتخاب شده، رضا شاه به دانشجویان نزدیک شد و آنان به دور ایشان حلقه زدند. وی با یک

یک آنان دست داد و خطاب به آنها گفت؛ آیا میدانید که شماها برای چه به خارج میفرستیم؟ لحظه ای سکوت حکمفرما شد و سپس یکی از شاگردان جرأت به خرج داد و گفت؛ برای تحصیلات عالیہ تا به مملکت خدمت بکنیم. شاه نگاهش را به او دوخت و بعد خطاب به محصلین گفت؛ ببینید آقایان! فرض میکنیم من و شما نسبت به هم وظایفی داریم. درست شد؟ وظیفه من مراقبت از شماهاست، و وظایف شماها اندوختن علم و دانش است تا میهن خود را بسازید .

در دورهٔ رضا شاه چند دوره دانشجو به خارج از کشور اعزام گردید که همین افراد بنیانگذاران بسیاری از شاخه های علوم و فنون و صنایع نوین در ایران بشوند!!!! آنها به خارج رفتند تا با اندوخته علمی، ایران را بسازند، ولی در عوض، این بیگانه پرستان بی وطن، بازگشتند تا ایران را نابود و ایرانی را بخاک سیاه بنشانند. . . مهمترین مقصد های دانشجویان ایرانی اعزامی، به ترتیب فرانسه و آلمان و انگلستان و در درجات بعدی آمریکا و بود



با کشور و مردم خود چه کردید ؟

حزب خائن توده ، پس از نخستین کنفرانس تهران ، روی به شهرستانها کرده و خطه شمال ایران را مورد یورش خود قرار داد . اصفهان نیز پذیرای این پشت به وطن کرده ها شد . شوربختانه گروه و فرقه های سیاسی فریب حزب توده را خورده و در آنها ادغام میشدند که نمونه آن درمشهد ، گروه روشنفکران فارسی زبان ! و کارگران ترک زبان جامعه مهاجرین محلی ! بودند .

**از بزرگترین خیانت ها حزب توده در حق مردم ما ،
ایجاد شکاف های دهشتناک بین ایرانیان نقاط
مختلف بود . این حزب خائن توده بود که خلق ترک
، خلق ترکمن ، خلق لر ، خلق بلوچ و خلق عرب
را ساخت .**

یکی دیگر از عملکرد های حزب توده ، دایر کردن شعبه در دل گروه ها بود . برای مثال در اتحادیه های آموزگاری ، در گردهم آئی شالی کوبان و توتونکاران شعبه باز کرده بود . ایران در تابستان 1322 در کام خائنین حزب توده فرو رفت . در شمال کشور در 30 شهر که بین ده هزار تا بیست هزار تن جمعیت بودند ، شعبه داشت . در جنوب کشور در 9 شهر بزرگ فعالیت داشته و در اصفهان ، اراک ، قم ، همدان ، کرمانشاه و همدان شبکه های مخفی داشت . در آن زمان حزب شش روزنامه رسمی داشت که خط مش آنرا کا گ ب و روسها تعیین میکردند

در انتخابات مجلس چهاردهم ، حزب توده 23 نامزد انتخاباتی از جمله ده تن از کادر مرکزی خود را داشت . در این موقع سلطانزاده یا همان پیشه‌وری معروف با حزب توده ائتلاف کرده بود (رادمنش ، گزارشی از نتایج انتخابات ، روزنامه رهبر ، 13 مرداد 1323) .

توده‌های فریب خورده ایران بیشترین رای را به خائنین وطن دادند . این 23 نامزد انتخاباتی در مجموع 200 هزار رای را بخود اختصاص دادند که بیش از 70 درصد آرای ریخته شده در صندوق ها بود . (روزنامه مردم ، 30 مهر 1322) .

وقتی سلیمان اسکندری مرد ، بیش از 25 هزار اصفهانی در مراسم تشییع جنازه او شرکت کردند .

گام بعدی در راه نفاق بین مردم ایران در کنگره حزب در مرداد 1323 بود که اعضا تصمیم گرفتند ، چون 44 تن از آذربایجان آمده اند ، زبان کنگره فارسی و ترکی باشد !!!! که با اعتراض دیگر هموندان نقاط مختلف ایران مواجه شد . (روزنامه رهبر 16 شهریور 1323) .

این اقدام حزب توده ، حقیقت انکار ناپذیری را برملا می کند که نمایندگانی که از آذربایجان فرا خوانده شده بودند ، حتی قادر به تکلم زبان رسمی ایران که فارسی است ، نبودند . خیلی زود ماهیت کثیف حزب توده در آن سالها رو شد تا جائیکه نماینده گیلان گله کرد که دهقانان و روستائیان اصلا بحساب نمی آیند . (کام بخش ، حزب توده در مبارزه برای یک ایجاد جبهه متحد دموکراتیک ، روزنامه دنیا ، شماره 5 ، پائیز 1323) .

حزب توده با نیت مبارزه با رضا شاه بزرگ قدم به میدان سیاسی ایران

گذاشت ولی خیلی زود دست خود را رو کرد و به اصطلاح خودشان ماهرانه ، فتودال ها و سرمایه داران که چرخ این مملکت را می چرخاندند را ، هدف قرار داد . در ترفندی رندانه ، آنها حرف از سوسیالیست میزدند ، در حالیکه در شکل ظاهری در چهار چوب قانون اساسی شکلک در می آوردند .

در سال 1323 ، تعدادی تازه وارد به حزب پیوستند که بعد ها نقش مخرب و ایران بر باد ده آنها بر یکایک ما روشن شد . تازه واردین عبارت بودند از : پروین گنابادی ، محمود بقراطی ، احسان طبری که بعد ها تئوریسین حزب شد ، عبدالصمد کام بخش ، حسین جودت ، خلیل ملکی ، علی علوی ، احمد قاسمی و نورالدین کیانوری که به دبیر کلی حزب رسید و با افتضاح و در اوج خواری و ذلت در جمهوری اسلامی دولا و راست شد و برای اسلام نقد مثبت نوشت و در اوج مذلت ، مرد .

حزب خائن توده ، پیش از فرو پاشی ، آخرین خیانت را در حق مردم ایران مرتکب شد . به دستور کا گ ب و به منظور نابودی کامل ارتش ایران ، تعدادی از افسران دلاور نیروی هوایی را فریب داد و طرح کودتای نوژه را پیش روی آنها گذاشت و در فرصت مناسب ، نام تمام کسانی که می خواستند قیام کند را در اختیار خمینی وژن قرار داد و آن دلاوران را به جوخه های اعدام سپرد .

رهبر حزب توده:

خطر کودتای خائنانه را نباید ناچیز شمرد

• دکتر کیانوری از آیت‌الله‌العظمی خمینی ستایش کرد.

ایران است ستایش کرد. رهبر حزب توده ایران همچنان گفت که حزب او دستور کامل از هدفهای آیت‌الله برای تسخیر هدفهای انقلابی و تشکیل شورای انقلابی اسلامی که در جهت شکست پخش و زوال‌های خادم‌اوم، مبارزه میکنند جامه‌داری میکند.

کیانوری گفت که حزب توده دارای سیاست انقلابی و اتحاد با دیگر نیروها در ایران است. به گفته او «نیروهای انقلابی نور ارتش و خانه کرده‌اند و این امر خطر کودتا را کمتر میکند.»

کیانوری گفت حزب توده سرعت سرگرم تجدید فعالیت، سرافرازی تمامی با مردم و حتی در ارتش است. کیانوری گفت «حکومت نظامی آمریکا در ایران غیرممکن است اما گفت خطر کودتای نظامی خائنانه را نباید ناچیز شمرد، نه در حال حاضر و نه در شرایط بعدی. وی افزود نیروهای آیت‌الله‌عظمی پیروز آمریکا هستند از ژنرال‌های رشوه‌گیر برای دست زدن به کودتا استفاده کند.



سواد است. خبرگزاری فرانسه. نورالدین کیانوری، دبیرکل حزب توده ایران در مصاحبه‌ای گفت ایران در گومالگرم یک انقلاب دشمنگرایانه ضد امپریالیستی است.

کیانوری در مصاحبه‌ای با یک روزنامه چینی صراحتاً گفت که وجهه مطب ایران برای لقب استبداد نظامی مبارزه میکند و جوانان یک جمهوری آزاد است ملت ما همچون جوانان رقی امپریالیستها از ایران است.

کیانوری خاطر نشان کرد که انقلاب کبوی ایران حاکمیت عدلی دارد زیرا که در این کشور تسخیر دارای ریشه‌های عمیقی است که با آرمانهای ملت بوده‌اند پیوند دارد. رهبر حزب توده ایران همچنان گفت که همه کثرتی از صدها میلیون ایرانی تحت رهبری آیت‌الله‌عظمی مسا

نورالدین کیانوری، دبیرکل حزب توده ایران در مصاحبه‌ای گفت ایران در گومالگرم یک انقلاب دشمنگرایانه ضد امپریالیستی است.

کیانوری در مصاحبه‌ای با یک روزنامه چینی صراحتاً گفت که وجهه مطب ایران برای لقب استبداد نظامی مبارزه میکند و جوانان یک جمهوری آزاد است ملت ما همچون جوانان رقی امپریالیستها از ایران است.

کیانوری خاطر نشان کرد که انقلاب کبوی ایران حاکمیت عدلی دارد زیرا که در این کشور تسخیر دارای ریشه‌های عمیقی است که با آرمانهای ملت بوده‌اند پیوند دارد. رهبر حزب توده ایران همچنان گفت که همه کثرتی از صدها میلیون ایرانی تحت رهبری آیت‌الله‌عظمی مسا

پیشینه تازه واردین : پروین گنابادی ، رئیس مدرسه دخترانه در مشهد و عضو فرقه دموکرات . احسان طبری ، تئوریسین و نظریه پرداز حزب ، کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس . زمین دار مشهور مازندرانی . او در دانشگاه تهران با تقی ارانی آشنا شد . بقراطی : رئیس مدرسه پسرانه در مشهد و عضو شاخه جوانان حزب کمونیست ایران . کام بخش ، تحصیلکرده روسیه . عضو حزب سوسیالیست و حزب کمونیست ایران . این پشت به وطن کرده را دولت برای تحصیل در رشته مهندسی مکانیک به روسیه فرستاد . جودت ، فیزیكدان ، او نیز با بورسیه دولت به فرانسه رفت تا تحصیل کند . خلیل ملکی ، تحصیلکرده آلمان و دبیر علوم در وزارت آموزش و پرورش . خلیل ملکی ، بزرگترین منتقد رهبران پیشین حزب بود . او بارها پته فریبکارانه رهبران حزب توده را روی دایره ریخت . او رهبران حزب را مشتی فرصت طلب و خواهان قدرت و اشغالگران کرسی مجلس معرفی کرد و گفت : حزب تنها با شعار کارگران را سرگرم کرده است . رهبران حزب خواستند از راه پارلمان

به سوسیالیسم دست یابند که اصلاً وجود خارجی ندارد . علوی ، مهندس راه و ساختمان بود که بعداً کشته میشود . احمد قاسمی ، نظریه پرداز حزب ، رئیس اداره آموزش و پرورش استانهای یزد و کرمانشاه . کیانوری ، دبیر اول حزب ، استاد معماری دانشگاه تهران و نوه شیخ فضل الله نوری ، آخوند خشک مغز دوران مشروطیت که در میدان توپخانه به دار کشیده شد . این خائن بی وطن نیز با بورسیه دولت برای تحصیل به آلمان رفت .

زمانیکه آموزش و پرورش جوانان ما به دست مشتکی بی وطن سر سپرده ، محول شد ، آیا سقوط کشورمان دور از ذهن و تصور بود .

عضو گیری حزب شدت یافته بود . حزب تعدادی روزنامه استانی باز کرد : صفا در ساری ، صورت در رشت ، بیستون در کرمانشاه ، سروش در شیراز ، رهبر یزد در یزد ، راهنما در همدان و آهنگر در اصفهان . اینک ایران یکپارچه در چنگال میهن فروشان توده ای قرار داشت . با به قدرت رسیدن حزب ، زمان خوش خدمتی به روسها فرا رسید . در آبان ماه 1323 دولت تصمیم گرفت که از واگذاری امتیاز نفت به روسها خود داری کند . حزب خائن توده تنها 3500 تن از طرفداران خرد گم کرده خود را مقابل مجلس و در میدان بهارستان جمع کرد . در همان موقع روزنامه نیویورک تایمز نوشت : عامل سقوط دولت ، تظاهرات توده ای ها بوده است . تظاهرات پشت تظاهرات با مناسبت های گوناگون صورت می گرفت . حزب برای روز کارگر 60 هزار تن را در تهران به خیابان کشید . در تهران شمار خوانندگان خرد باخته

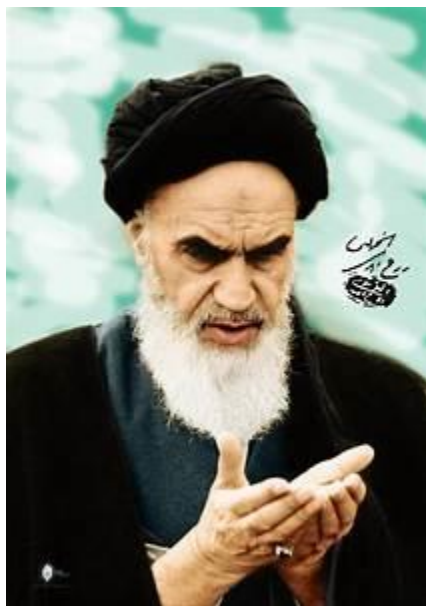
روزنامه رهبر به 120 هزار تن رسیده بود . در پنجمین سالگرد حزب ، 100 هزار تن راه پیمائی کردند . (روزنامه رهبر ، 14 مهر ماه 1325) . در تابستان 1325 خورشیدی ، حزب ، کشاورزان را ترغیب میکرد که محصول خود را به دولت ندهند . فریدون توللی شاعر معروف شیرازی به دام حزب افتاد و توده ای شد . حزب برای پیشبرد مقاصد خود ، آخوند استخدام میکرد . آخوند های تعلیم دیده ، بین مردم شایعه پراکنی میکردند که حزب توده می خواهد قانون چند همسری را لغو کند ، بعد خودشان یکی دوتا از محل های کوچک حزب را آتش میزدند و با اینکارشان به اوضاع و جو حاکم آن زمان و مخالفت روحانیون محک میزدند . کارخانه داران ، چاقو کشانی استخدام کرده بودند که اعضای اتحادیه های کارگری را بترسانند ، مشابه امروز ایران که اوباشان در استخدام دولت هستند . قوام که قدرت حزب را درک کرده بود در مرداد 1325 ، سه پست مهم وزارت را به کشاورز ، یزدی و ایرج اسکندری داد . نفاق افکنی هدف اصلی حزب توده بود . در یزد ، زرتشیان تمایل خود را به ترک تابعیت ایرانی و پذیرفتن تابعیت انگلستان ابراز داشتند .

.British Consul in Kerman , 15 Aug. and 15 Feb. 1945
.F.O.371.

اعتصابات سازمان داده شده توسط حزب در خوزستان با درگیری های خیابانی آن در سه روز ، جان 19 تن را گرفت و بیش از 300 مجروح بجا گذاشت . قوام ، نخست وزیر وقت ، هیتی را برای میانجی گری به خوزستان فرستاد تا شرکت نفت را در مقابل خواست تظاهر کنندگان متقاعد کند . هیت نمایندگی و اعزامی قوام را بطور صد درصد توده ای ها تشکیل داده بودند ..

انگلیس ها که ناظر به قدرت رسیدن توده ای ها با پشتیبانی مسقیم روس ها و ارتباط تنگاتنگ حزب توده با حزب کمونیست شوروی بودند ، در صدد مقابله بر آمدند . طرح آنها شامل ، تقویت نیرو های مسلح در عراق ، فرستادن کشتی های جنگی به آبادان ، تشویق عشایر و ایلات و مردم توسط آخوند ها به شورش و خود مختاری دادن به استانهای جنوبی ایران بود . در سفارت انگلیس در تهران ، بخشی برای تضعیف ، حزب توده به وجود آمده بود .

شورش های عشایر در جنوب و تغییر خط مش قوام به راست و تسلط دوباره بر استانهای شمال غربی، آغاز چهار سال سرکوب حزب توده بود .



**جمهوری اسلامی ، حرکتی دوباره در راستای صدور خرافه ،
واپسگرایی ، و حشت و سلب آرامش جهانیان**

سخت گیری های رضا شاه بزرگ ، قطع در آمدهای اوقاف آخوند ها توسط محمد رضا شاه ، نارضایتی های بی بنیاد مردم از سرسیری و

سوء استفاده از باور مذهبی توده های اسلام زده نا آگاه و هیاهوی مزگت و منبر ، فرصتی به دستار بندگان بی وطن داد تا بار دیگر به احیای مزایای طبقاتی و اجتماعی خود دست یابند .

مجله سیاست روز (پالیטיک تودی) آمریکائی در شماره های مارچ و آپریل 1980 میلادی می نویسد : از سال 1953 تا 1977 ، سازمان سیا بطور مرتب ، میلیونها دلار به آیت الله ها و ملاهای ایران پرداخت میکرد تا همکاری آنها را در راستای حمایت از رژیم شاه جلب کند و آنها را از هر گونه مخالفتی با شاه بازدارد . در سال 1977 جیمی کارتر با وجود مخالفت شدید سیا ، دستور به قطع این کمک میدهد . سیا معتقد بود اگر این پول آخوندها قطع شود ، حکومت شاه ایران بخطر می افتد. عدم پرداخت آمریکا و قطع در آمد اوقاف ، باعث شورش آخوند ها علیه نظام شاهنشاهی شد . این مجله می نویسد که اسرار پرداخت پول به آیت الله ها و فعل و انفعالاتی که منجر به سقوط رژیم شاه شد ، به وسیله 6 تن از کارمندان و تحلیل گران سیا که در تهران فعالیت داشتند فاش شده است .

ویلیام کورسون در کتاب ارتش های جهل خود ، رویه 11 که راجع به تاریخ معاصر سیستم های اطلاعاتی آمریکا است می نویسد : **کرمیت**

روزولت مبلغ 20 میلیون دلار به منظور بر گزاری
یک تظاهرات 6 هزار نفره به نفع شاه ایران و هم
چنین جلب حمایت آخوند ها هزینه می کند . به

استناد نوشته های این کتاب بطور کامل آشکار میشود که چرا آخوند کاشانی به مصدق پشت کرد.

باید خاطر نشان ساخت که کسی بدون جلب موافقت مساجد نمی تواند حکومت کند (منبع بالا) . پس از مراجعت شاه برای مدت ده سال سیا بطور محرمانه به آخوند های ایران رشوه میداد . انقلاب سفید شاه باعث شد تا عمده اراضی آخوند ها ملی اعلام شود . این اولین ضربه به آخوند ها بود . دومین ضربه قطع در آمد اوقاف بود . این دو اقدام شاه روحانیون را بر انگیخت و تظاهرات دامنه داری به رهبری خمینی علیه شاه صورت گرفت . ارتش این شورش را سرکوب کرد و خمینی از ایران تبعید و به ترکیه رفت . در آن تاریخ شاه برای آخوند ها حقوق و مزایا تعیین کرد و ملایان با گرفتن مواجب به مدت 13 سال آرام گرفتند . در سال 1976 ، شاه فراموشکار ایران ، از قدرت ویرانگر آخوند ها در هنگامیکه منافع آنها به خطر می افتد ، غافل شده بود دستور به قطع حقوق آخوند ها را میدهد . در زمان شاه فقید ، 200 هزار ملا در ایران وجود داشت که از پائین درجه آن که ملای ده بود تا بالاترین مقام که آیت الله بود دارای سازمان مذهبی گسترده ای بودند که پولهای جمع آوری شده را در سراسر کشور و بین ملایان پخش میکردند .

کمک بیگانگان به ملاهای ایرانی دارای یک سابقه 300 ساله است که از زمان ورود انگلیس ها به هندوستان و تشکیل کمپانی هند شرقی آغاز شده است .

محمود محمود مولف " تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن

نوزدهم " می نویسد : انگلیس ها از آغاز قرن نوزده چنین احساس کردند که غیر از هیت حاکمه خائن در ایران ، نیروئی وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط و نفوذ اجانب کمتر از هیت حاکمه نیست و این گروه ، ملایان هستند . از آنجا که مردم ایران مقلد آیات عظام در نجف و کربلا هستند ، هر سه ماه به سه ماه 15 هزار روپیه به آخوند های نجف و 15 هزار روپیه به آخوند های کربلا می پرداختند .



محمود محمود

این ترتیب با روی کار آمدن کلنل نیو مارچ به سمت ژنرال کنسول انگلیس در بغداد بهم خورده و بن شد به هر آخوند 500 روپیه در ماه پرداخت شود .

با اینکه در سال 1976 شاه مواجب آخوند ها و اوقاف را قطع کرده بود ، هنوز پول سازمان سیا قسمت اعظم نیار ملایان را تامین میکرد .

کارتربا پرداخت باج به دولت های خارجی مخالف بود . اودر اولین گام خود، 10 میلیون دلاری راکه سالیانه به ملک حسین، پادشاه اردن میداد قطع کرد و در گام بعدی پولی را که بمدت 25 سال آمریکا به ملایان ایرانی میداد را قطع کرد . دستور کارتر را تحلیکران مسائل

سیاسی به بی تجربگی و سادگی او ربط میدهند! که به نظر درست نمی آید . کارتر تصمیم به سقوط شاه گرفته بود و چه وسیله ای بهتر از آخوند میتوانست او را به هدفش برساند . کارتر و مشاورش برژینسکی به این نتیجه رسیده بودند که نیروئی که در ایران سقوط کرده میتواند در مقابل روسها به ایستد ، یک حکومت افراطی اسلامی است . که بعد ها دیدیم چقدر تصمیم کارتر و مشاورش غلط از آب درآمد و با بیرون آمدن دیو اسلام ، در مقابل اژدهای کمونیست چطور دنیا در کام وحشت و خرافه و خشونت فرو رفت .

ویلیام سولیوان بجای ریچارد هلمز رئیس سابق سازمان سیا و سفیر منتخب نیکسون به تهران میآید و وضع ایران را انفجار آمیز توصیف می کند .

قدر مسلم فاجعه ای که سال 57 روی داد با دو علت زیر بنائی : تامین منافع مالی آخوند و نا آگاهی مردم ما گره خورده بود .

سولیوان شاه ایران را در فشار قرار داده و مصر را از وی می خواهد ایران را ترک کند . شاه کشور را ترک می کند و بار دیگر ایران به دست تازیان می افتد و چهل سال خواری ، ذلت و خاکستر نشینی نصیب ملتی میشود که سال 57 داشت سری بین سر های ملل جهان در میآورد و با بی درایتی آنچه را که رشته بود ، پنبه کرد .

پایان

